

ملت دموکراتیک

- دهولت و دهسهلات تووشی گهوره قهیرانی مهشروعیهت بووه
- صدسالگی دولت - ملت در بستر تاریخ ایران
- سیاست، اخلاق و بازتعریف انقلاب...
- زن و خشونت: تداوم یک معضل تاریخی
- گزارش کنفرانس «صد سال دولت - ملت در ایران»



آرشیو

ارگان رسمی حزب حیات آزاد کوردستان / پژاک

آلترناتیو مجله‌ی سیاسی، ایدئولوژیک و اجتماعی

سال چهاردهم، دوره‌ی چهارم، شماره‌ی سوم

دی‌ماه ۱۴۰۴

JANUARY 2026



مرکز مطبوعات
حزب حیات آزاد
کوردستان



آثار نوشتاری، نظرات، انتقادات و پیشنهادات خویش را برای ما ارسال نمایید

تحریریه حق انتخاب و ویرایش آثار را برای خویش محفوظ می‌داند.

telegram:

[PJAKMEDIACENTER](https://t.me/PJAKMEDIACENTER)

Gmail:

PJAKMEDIACENTER@GMAIL.COM

آلترناتیو

آلترناتیو مجله‌ی سیاسی، ایدئولوژیک و اجتماعی
ارگان رسمی حزب حیات آزاد کوردستان/پژاک



فهرست

- سخن آغازین..... ۵
- موازنه‌ی دولت- ملت در خاورمیانه و مسئله‌ی کُرد / (رهبر آپو)..... ۷
- دهولّت و دهسه‌لّات تووشی گه‌وره قه‌یرانی مه‌شروعیه‌ت بووه / (نهمیر که‌ریمی)..... ۱۳
- گزارش کنفرانس، صد سال دولت - ملت در ایران / (اختصاصی آلترناتیو)..... ۳۰
- صدسالگی دولت‌ملت در بستر تاریخ ایران / (رامین گارا)..... ۴۵
- سیاست، اخلاق و بازتعریف انقلاب در پارادایم تمدن دموکراتیک / (گولان فهمیم)..... ۶۷
- گذار از دولت -ملت، قدرت و فاشیزم / (بیستون مختاری)..... ۷۱
- دولت- ملت، سرمایه‌داری را در ایران تکوین بخشید / (رامتین صبا)..... ۷۶
- زن و خشونت: تداوم یک معضل تاریخی / (توار کرماشان)..... ۸۳
- تحلیل تکوین ناسیونالیسم در ایران / (هیوا سنه)..... ۸۹



سخن آغانین

قالبی محدود که امکان تنفس ندارند به اسارت گرفته است. حذف کردن اخلاق از سیاست و ترویج تزویر و نفاق از نتایج سردمداری این پدیده است.

صد سال از حاکمیت دولت - ملت برایان گذشته است. در این صد سال اتفاقات مهمی در ساحت سیاسی و اجتماعی ایران افتاده است که تاثیر و رد پای دولت - ملت بر روی این حوادث عیان است. دولت - ملت در ایران که اصلا با روحیه و اخلاقیات سیاسی و اجتماعی مردم همخوانی و سنخیت ندارد، همواره رویکردی سرکوبگرانه داشته است. اختناق و ایجاد فضای بسته‌ی سیاسی از نتایج حضور این پدیده در ایران است. دولت - ملت به مثابه‌ی ذهنیتی مرتجع علیه پیشرفت و ترقی ایران چون سدی عمل کرده است و همواره ایران را در مانگنه قرار است.

دولت - ملت در ایران با اتکا بر یک اتنیک، زبان و مذهب، همواره تک تیپ گرایی را اساس گرفته و حیات سیاسی و فرهنگی خود را بر انکار دیگری بنیان نهاده است. دیگری در ساحت این دولت - ملت محلی از اعراب ندارد و فقط در حاشیه اجازه دارد که بماند مشروط به این که رشد نکند و مطالبه‌گر هم نباشد. بازنمایی دیگر ملل و اقوام در دولت - ملت ایرانی، کاملاً تحقیرآمیز، غیر اخلاقی و خادعانه است. تعریف

با نگاهی به تاریخ در می‌یابیم که جهان همواره در فراز و فرودهای فکری و سیاسی، صحنه‌ی نبرد و ستیزه میان افکار و جهان‌بینی‌های متفاوت بوده است. نبردهای سرنوشت سازی روی داده است که تا امروز تاثیر خود را حفظ کرده است و زیست اجتماعی و سیاسی فعلی ما بر مبنای این وقایع تاریخی بنا شده است. ابر پدیده‌ی دولت - ملت که بر تارک تاریخ هستی سایه انداخته و به سان پیر مردی فرسوده و بیمار خودنمایی می‌کند، امروزه در بحرانی ترین مقطع زیست انگلی خود به سر می‌برد. این ابر پدیده که ماحصل به حاشیه رفتن تاریخ از مسیر اصلی خود است، همواره تنش آفرین و در تضاد با مفاهیم اصیل انسانی و انقلابی بوده است.

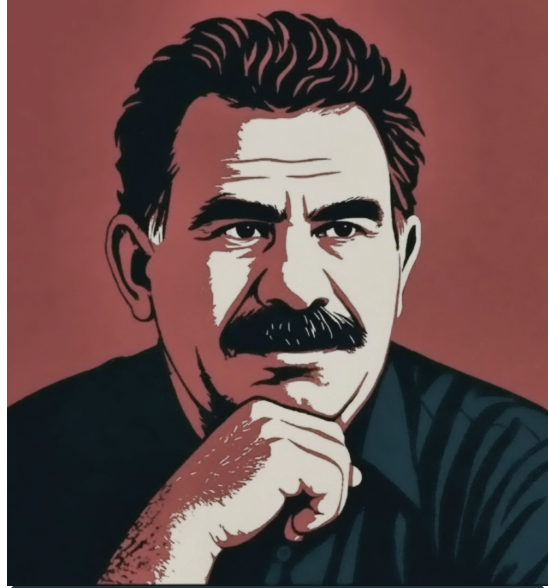
دولت - ملت بر مبنای اسارت و حقارت انسان بنا شده است و تمامی توان و نیروی خود را در این راستا به کار می‌بندد. هژمونیک بودن و مرکزگرایی از خصایص بارز این پدیده است که منجر به نوعی ارتجاع بنیادین در ساحت سیاست و اخلاق می‌شود. دولت - ملت با انحصارگرایی، ابعاد متکثر زندگی را در

مرکز به عنوان هستی اصلی حیات و پیرامون به عنوان فرع و محافظ، در قالب مرزبان از بارزترین این نگرش است. دولت - ملت در ایران کاملاً مردسالار است. رهبران این جریان افرادی هستند که همواره وجود و هستی زنان را تهدیدی جدی برای بقای خود می‌دانند. زن در دولت - ملت ایران به مثابه‌ی کالا و وسیله‌ای تعریف می‌شود. رویکرد مذهبی سیاسی باعث شده است تا زنان نتوانند به شیوه‌ای شایسته و بایسته در ساحت سیاسی و اجتماعی ایفای نقش کنند. دولت - ملت با تهی‌سازی هویتی و کلاسیک نمودن، تصویری تیره و تار از زن ایرانی ارایه داده است که کاملاً با واقعیت در منافات است.

دولت - ملت در ایران بر لبه‌ی پرتگاه قرار دارد و نفس‌های آخر خود را می‌کشد. تنها ماندن، استیصال در حل بحران‌ها، تحریم‌های اقتصادی، نفاق ساختاری، بحران جهان‌بینی و اتخاذ سیاست‌های غلط باعث شده ایران به وضعیت کنونی برسد. سیستم دولت ملت دیگر برای ایران جوابگو نیست، البته این سیستم هرگز جوابگو نبوده اما در خلأ سیاسی رشد کرده است. امروزه ملل و اقوام ایرانی آگاه شده اند و خواهان یک نهاد دموکراتیک و اخلاقی هستند. پژاک در طول حیات سیاسی و انقلابی خود همواره نگرشی نقادانه داشته است و با ایستار

اخلاقی و انقلابی خود به نقد این ابر بحران در ایران پرداخته است. البته پژاک فقط منتقد صرف و تئوریک نبوده است، بلکه همواره دارای راه حل و آلترناتیو بوده است. آلترناتیو ملت دموکراتیک و جمهوری دموکراتیک بهترین نسخه‌ی شفا بخشی است که می‌تواند ایران را از وضعیت کنونی نجات دهد. پژاک همواره بر خود لازم دیده است که با ایجاد اتحاد و همدلی در بین ملل ایرانی، با حفظ تفاوت‌ها و خصایص آن‌ها، حیاتی آزاد و اخلاقی برای ایران به ارمغان بیاورد و در این راه از هیچ تلاشی دریغ نکرده است.

در این شماره‌ی مجله‌ی آلترناتیو که به صورت ویژه به مقوله‌ی دولت - ملت در ایران پرداخته است، سعی شده تا این موضوع از جوانب متعدد آن مورد بررسی و واکاوی قرار بگیرد. در این شماره با ریاست مشترک پژاک، رفیق امیر کریمی مصاحبه‌ای تحلیلی به عمل آمده است که در آن به صورت مفصل اوضاع ایران تحلیل شده است. در بخش‌های دیگر مقالات تحلیلی و انتقادی که توسط رفقایمان نوشته شده است، پرونده‌ی دولت - ملت در ابعاد متعدد آن بررسی و واکاوی شده است. هدف آلترناتیو روشنگری، تحلیل و ارایه‌ی راهکار است و در این راستا گام برمی‌دارد.



موازنه‌ی دولت - ملت در خاورمیانه و مسئله‌ی گِرد

کهریز آپیو

را به درون بحران و بن‌بستی عمیق راند. تمامی دولت - ملت‌هایی که در پایان جنگ به‌وجود آمدند، سازمان‌هایی بودند که در داخل علیه خلق‌های خویش و در خارج علیه همدیگر وادار به جنگ می‌شدند. پاکسازی و نابودی جامعه‌ی سنتی، به معنای جنگ علیه خلق‌ها بود. نقشه‌هایی که با خط‌کش ترسیم شده بودند نیز به معنای دعوت به جنگ میان دولت‌های ساختگی بود.

صرفاً طرح - ساخت اسرائیل با وضعیت موجود خویش، صد سال جنگ را پشت سر نهاده است. نمی‌توان تصور کرد که بعد از این، راه بر چه جنگ‌های بزرگی خواهد گشود. کشور کوچکی همچون لبنان پیوسته در وضعیت جنگ به‌سر می‌برد. سوریه به‌طور مستمر در وضعیت «حکومت نظامی» قرار دارد و در حال جنگ با اسرائیل می‌باشد. دولت عراق هم که در طول تأسیس خویش مترادف با جنگ داخلی و خارجی بوده است. ایران نیز موقعیت متفاوت‌تری ندارد. منطق موجود در برساخت تمامی دولت - ملت‌های خاورمیانه، نه چاره‌یابی و حل مسائل موجود اجتماعی، بلکه ازدیاد هرچه بیشتر مسائل و بدین ترتیب نگه‌داشتنِ دائمی این دولت - ملت‌ها در حالت رژیم‌های جنگ داخلی و خارجی است. دلیل اصلی این امر، برساخت اسرائیل به‌منزله‌ی هسته‌ی نیروهای هژمونیک است. تا وقتی اسرائیل به‌منزله‌ی نیروی هسته درک نگردد، نمی‌توانیم درک نماییم که موازنه یا عدم موازنه‌ی دولت - ملت در خاورمیانه چگونه طرح‌ریزی و تأسیس

همان‌گونه که در پس مسائل روزآمد اساسی خاورمیانه مقوله‌ی «طرح - ساختِ دولت - ملت‌ها نهفته است، مسئله‌ی گُرد نیز اساساً از همین طرح - ساخت‌ها سرچشمه می‌گیرد. نقشه‌ی سیاسی خاورمیانه که در جنگ جهانی اول طرح‌ریزی شد، به منظور ایجاد مسائلی ترسیم گشت که حداقل صد سال ادامه داشته باشند. عهدنامه‌ی «سایکس - پیکو» برای خاورمیانه همان است که عهدنامه‌ی «ورسای» برای اروپا بود. عهدنامه‌ی ورسای که در اروپا همچون «صلحی که به صلح پایان داد» ایفای نقش نمود، منجر به جنگ جهانی دوم گشت. عهدنامه‌ی سایکس - پیکو نیز همان نقش را ایفا کرد. به‌جای صلح عثمانی، خاورمیانه

گشته است. آشکارترین عنصر اثبات‌گر این نظریه، مسئله‌ی کُرد و تقسیم‌نمودن کُردستان می‌باشد.

عهدنامه‌ی سایکس-پیکو (تقسیم خاورمیانه بین فرانسه و انگلستان) بنیان عهدنامه‌ی «سور» نیز هست. عهدنامه‌ی سور، چگونگی تجزیه و تقسیم آناتولی و مزوپوتامیای شمالی را تنظیم می‌نماید. برخلاف آنچه ادعا می‌شود، جنگ‌رهای بخش ملی عهدنامه‌ی سور را به کلی از میان برداشت، بلکه سبب شد تا اندکی بی‌تأثیر باقی بماند. عهدنامه به نسبت مهم و فراوانی اجرا گردید. جمهوری مینیمال به اقتضای سور پذیرفته شد. همچنین واگذاری موصل - کرکوک به انگلیسی‌ها، نتیجه‌ی سور است. بنابراین دومین تجزیه و تقسیم مهم

دولت - ملت مینیمال که در عراق و آناتولی تأسیس شدند، به معنای دو عملیات جنگی است که جسم و تن کُردستان و کُردها را از هم تجزیه نمود. تا زمانی که دولت - ملت را این گونه درک نکنیم، نه می‌توانیم تقسیم کُردستان را درک کنیم و نه این همه تداومیابی درازمدت مسئله‌ی کُرد و لاینحل باقی گذاشتن آن را. رژیم‌ی که دولت عراق از ۱۹۲۰ یعنی از وقتی پایه‌ریزی شده تا به امروز صرفاً علیه کُردها برقرار ساخته، یک رژیم جنگی نود ساله بوده است. رویدادهای امروزین بسیار به‌خوبی نشان می‌دهند که دولت مذکور به معنای نوعی رژیم جنگی در مقابل جامعه‌ی خویش نیز هست. همگان به این واقعیت معترف‌اند که رژیم برقرارشده از طرف دولت - ملت ترک‌های سفید، اگر

تنها از منظر کُردها بدان نگرسته شود نیز، نوعی رژیم هشتاد و پنج ساله‌ی «جنگ ویژه» است که تا نسل‌کشی‌ها نیز پیش می‌رود. رژیم، از همان آغاز تا به امروز همیشه با منازعات و ستیزه‌های درونی دست به گریبان بوده است. مسائلی که کُردها را بدان دچار نمودند، مسائلی نیستند که خودبه‌خود ایجاد شده باشند،

مسائلی هستند که به‌صورت برنامه‌ریزی‌شده ایجاد گشته‌اند؛ مسائلی هستند که به‌عنوان مهم‌ترین بخش نقشه‌ی غرق‌نمودن خاورمیانه در مسائل و مدیریت‌نمودن آن، برنامه‌ریزی

تمامی دولت - ملت‌هایی که در پایان جنگ به‌وجود آمدند، سازمان‌هایی بودند که در داخل علیه خلق‌های خویش و در خارج علیه همدیگر وادار به جنگ می‌شدند. پاکسازی و نابودی جامعه‌ی سنتی، به معنای جنگ علیه خلق‌ها بود. نقشه‌هایی که با خط‌کشی ترسیم شده بودند نیز به معنای دعوت به جنگ میان دولت‌های ساختگی بود.

کُردستان در دوران مدرن، دلیل اصلی مسئله‌ی کُرد است (اولین تجزیه و تقسیم، قبل از آغاز دوران مدرن از طریق پیمان قصرشیرین در سال ۱۶۳۹ صورت گرفت). دو

گشته و تداوم بخشیده شده‌اند.

باید این نکته را بسیار به‌خوبی تحلیل نمود که چرا نیروهای هژمونیک مدرن‌پسند کاپیتالیستی حدود دویست سال است کُردها را ابتدا به دست امپراطوری‌های ایران و عثمانی و بعد از جنگ جهانی اول نیز به دست دولت - ملت‌های ترکیه، ایران، عراق و سوریه سرکوب می‌نماید. در این امر نه تنها یک هدف بلکه اهداف بسیاری وجود دارند. اولین هدف عبارت است از: ژرفابخشیدن به چالش کُردها با خلق‌های عرب، ترک و ایرانی که در طول تاریخ با همدیگر زیسته‌اند و بین‌شان یک موقعیت [یا استاتوی] کمابیش مشروع وجود داشته، برهم‌زدن استاتوی موجود و سوق‌دهی‌اش به سمت آشوب و ناآرامی؛ همچنین نگه‌داشتن آن‌ها در حالت جنگ دائمی با همدیگر. دومین هدف، ایجاد میهن‌هایی وسیع جهت دولت - ملت‌های طراحی‌شده‌ی ارمنی، سُریانی و یهود از طریق پاکسازی کُردهاست. بدین ترتیب هم دولت - ملت‌هایی به دست خواهند آورد که وابستگی مطلق به آن‌ها دارند و نقش سه حلقه‌ی حائل و واسطه را ایفا می‌نمایند، و هم با درگیرنمودن دائمی کُردها با همسایگان مسلمان، مسیحی و یهودی‌شان و بدین ترتیب نگه‌داشتن در میان مسائل و مشکلات، موفق می‌شوند همگی و از یک نظر خاورمیانه‌ی هسته را به حالت وابسته به خویش نگه دارند. البته که نیروهای هژمون مدرن‌پسند کاپیتالیستی از این نیز امتناع نمی‌ورزند که

گاه و بیگاه خود را در هیأت فرشته‌ی نجات به این کُردهستان تقسیم‌شده و کُردها عَرَضه دارند؛ همان کُردهای غرق‌شده در مسائل چنان حادی که تا نسل‌کشی نیز پیش می‌روند. وقتی به رخدادهایی می‌نگریم که تا روزگار ما به‌وقوع پیوسته‌اند، آنگاه به‌راحتی می‌توانیم بگوییم که از طریق این معاهدات «صلحی که به صلح پایان می‌دهد»، بخش بزرگی از برنامه‌ریزی‌هایشان اجرا شده است. می‌توانیم رخدادهای تاریخی کُردهستان عراق را به‌عنوان براهین اثبات‌کننده‌ی این نظرات‌مان نشان دهیم. تمامی مشاهیر کُردی که در سرآغاز در پی رهبری‌نمودن کُردهای ساکن در کُردهستان عراق امروزی بودند، به دست عثمانی‌ها و سپس سردمداران عراق سرکوب گردانده شدند. انگلستان در این امر شخصا نیرو به کار برد. با نگه‌داشتن اعراب و کُردها در وضعیت درگیری دائمی، هر دو قشر را نیز به خویش وابسته نمود. در این میان با وعده‌ی ایجاد میهن مستقل، سُریانی‌ها را به دست بیگ‌های کُرد یعنی به دست بدرخان بیگ و خود بدرخان بیگ را نیز به دست عثمانی‌ها سرکوب گردانید و تمامی‌شان را به خویش وابسته ساخت. بعد از جنگ جهانی دوم، اسرائیلی که به‌عنوان هسته‌ی هژمونیک تأسیس شده بود، وارد میدان گردید. اسرائیل که یهودیان کُرد عراقی که از مدت‌ها پیش‌تر در منطقه به‌سر می‌بردند را مبنای کار خویش قرار می‌داد، همان‌گونه که یک دولت - ملت ترک سفید (دیکتاتوری CHP) - که مدت‌ها

قبل از تأسیس اسرائیل، در آناتولی با تکیه بر یهودیان شابتائست «دومه»ی ترک و به همراه بروکرات‌های ترک بر ساخته شده بود۔ را به منزله‌ی یک پروتو-اسرائیل برای خویش به تکیه‌گاه تبدیل نموده بود، در پی آن برآمد تا موردی مشابه دولت - ملت ترک سفید را همچون یک تشکل استراتژیک دوم متکی بر کردها (اساساً بر حزب دموکرات گُردستان)

چرا نیروهای هژمونیک مدرنیت‌ی کاپیتالیستی حدود دویست سال است کردها را ابتدا به دست امپراطوری‌های ایران و عثمانی و بعد از جنگ جهانی اول نیز به دست دولت - ملت‌های ترکیه، ایران، عراق و سوریه سرکوب می‌نماید.

یا خُرده‌بورژوازی رادیکال، بدان معنا نیست که نیروی تعیین‌کننده‌ی نظام هستند. مثلاً ظهور رهبرانی همچون مصطفی کمال، جمال عبدالناصر و صدام حسین بدان معنا نیست که این‌ها نظام دولت - ملت را تعیین نموده‌اند. بالذاته، نظام در بازگون‌سازی نقش این شخصیت‌ها در امر بر ساخت دولت - ملت موفقیت‌آمیز عمل نموده؛ بازگون هم نموده است. حتی در بازگون‌سازی نقش رهبران

سوسیالیستی همچون لینن و استالین که می‌خواستند نظام دولت - ملت روس را بر مبنای سوسیالیسم بر سازند نیز - هر چند هفتاد سال از آن گذشت- مهارت نشان داده است. همان موارد را می‌توان برای چین مائوئیستی نیز بر زبان راند. چیزی که در اینجا با تأکید می‌خواهیم بیان نماییم این است که: تا وقتی از پارادایم مدرنیت‌ی کاپیتالیستی با تمامی ابعادش صورت نگیرد، آن مدرنیت‌ی و نیروهای هژمونش نیروی تعیین‌کننده‌ی اساسی خواهند بود.

طرح- ساخت و تأسیس هر چند دیر هنگام هسته‌ی دولت - ملت گُرد تنها در چارچوب مدرنیت‌ی کاپیتالیستی به صورت صحیح قابل درک می‌باشد. گُردستان و هسته‌ی دولت - ملت گُرد به‌ویژه در چارچوب محاسبات هژمونیک اسرائیل در منطقه، نقش بسیار مهمی ایفا می‌نماید. همان گونه که دولت - ملت ترک آناتولی در پیدایش اسرائیل نقش پیشاهنگ (پروتو-اسرائیل) را بازی نموده است، دولت - ملت گُرد نیز در نقشه‌های هژمونیک

طراحی و تأسیس نماید. البته نمی‌توانیم تشکل سیاسی گُردی که در پی ایجاد آن بودند را تنها به نقشه‌ها و محاسبات هژمونیک خارجی نسبت دهیم. نکته‌ای که می‌خواهیم بیان نماییم این است که موازنه‌ی دولت - ملت در خاورمیانه توسط نیروهای هژمونیک مدرنیت‌ی کاپیتالیستی طراحی گشته و اجرا شده است. برخلاف آنچه ادعا می‌شود، اراده‌ی تعیین‌کننده، نیروهای طبقه‌ی فرادست داخلی نیستند. پیشگامی نمودن و پیشاهنگی بورژوازی ملی، یک سفسطه‌ی تمام‌عیار است. ایفای نقش رهبری توسط برخی عناصر بورژوا

اسرائیل که معطوف به ایران، عراق، سوریه و ترکیه هستند نقش بسیار مهمی بازی می‌نماید. اینکه نیروهای مؤسس اسرائیل از همان سال ۱۹۴۵ از بنیانگذاری حزب دموکرات کردستان (PDK) پشتیبانی کردند و از ۱۹۶۰ به بعد از طریق ترکیه، به‌طور ضمنی از آن پشتیبانی می‌نمایند، با نقشه‌های هژمونیک و استراتژیک‌شان در منطقه مرتبط است. نمی‌توان تشکیل حکومت فدرالی کرد توسط کردهایی که از ۱۹۹۰ با گلا دیو مختلط گشته‌اند و بر مبنای پاکسازی PKK می‌باشد را منفک از این محاسبات تصور کرد. حمله‌ی مشترک علیه PKK، واقعیت مزبور را بسیار به‌خوبی اثبات می‌نماید. یکی از مهم‌ترین اهداف دومین حمله‌ی جنگ خلیج طی دهه‌ی ۲۰۰۰ نیز تأسیس ماندگار هسته‌ی دولت - ملت کرد در عراق است. نیروهایی که این تصمیم را گرفته و اجرا می‌نمایند، همان نیروهایی هستند که در سده‌ی اخیر کردستان را تقسیم کردند و کردها را در مرزهای قتل‌عام باقی گذاشتند. محاسبات و نقشه‌های نظام هر چه را الزامی نماید، انجام داده می‌شود. امروزه دولت - ملت کردی که حالت هسته دارد، عنصری است که از منظر نظام کاپیتالیستی حداقل به اندازه‌ی اسرائیل الزامی است. در موازنه‌ی نیروها و دولت - ملت‌ها، خاورمیانه دارای نقش استراتژیک کاملاً اغماض‌ناپذیری است. همان‌گونه که عموماً برای امنیت نظام و نیاز نظام به نفت خام و خصوصاً امنیت و هژمونی اسرائیل نمی‌توانند از هسته‌ی

دولت - ملت کرد چشم‌پوشی نمایند، برای قوی‌شدنش نیز هرچه لازم باشد، انجام داده خواهد شد. بدین ترتیب یکی از مهم‌ترین حلقه‌های دیگر که در دهه‌ی ۱۹۲۰ طراحی شده بود، بر نظام افزوده خواهد شد. همان اهمیتی که دولت - ملت ترک سفید برای سرآغاز نظام داشت را دولت - ملت کرد سفید جهت کامل‌سازی آن دارد.

در این موضوع جهت جلوگیری از سوءتفاهم باید این نکات را نیز با تأکید بیان نمود. وقتی گفته می‌شود دولت - ملت‌ها با منطق نظام برساخته شده‌اند، نباید چنین استنباط شود که گویا دولت - ملت‌ها از منظر خلق‌ها بی‌اهمیت یا دشمن مطلق می‌باشند. دقیقاً برعکس، باید دولت - ملت‌ها را تشکلهای بسیار مهمی انگاشت و از طریق برنامه‌ی جامعه‌ی دموکراتیک خلق، رابطه و چالش خویش با آن‌ها را سامان دهی نمود. هدف برنامه‌های جامعه‌ی دموکراتیک این نیست که دولت - ملت‌ها را فروپاشند و خود جای آن‌ها را بگیرند، بلکه از دولت - ملت‌ها انتظار دارند که بر پایه‌ی «سازش متنی بر قانون اساسی» در برابر پروژه‌های جامعه‌ی دموکراتیک احترام نشان دهند. می‌خواهند به‌عنوان شرط بنیادین مشترک زیستن و همزیستی صلح‌آمیز، پروژه‌های جامعه‌ی دموکراتیک و اجرای آن‌ها به‌عنوان یک حق در چارچوب قانون اساسی پذیرفته

شوند. موردی که مبنا قرار می‌دهند این است که به‌طور متقابل یکدیگر را به رسمیت بشناسند و این امر به‌صورت حکم قانون اساسی درآورده شود.

آشکار است که کُردستان و کُردها جای خود را به‌عنوان رئالیت‌های مؤثر و پویا هم در موازنه‌ی دولت - ملت و هم جامعه‌ی دموکراتیک خاورمیانه‌ی سال‌های ۲۰۰۰ گرفته‌اند. پیمان کُردستیزانه‌ای که با پیشگامی جمهوری ترکیه با ایران و سوریه بسته شده، شانس چندان‌ی برای پیروزی ندارد؛ زیرا در مغایرت با محاسبات و نقشه‌های نظام کاپیتالیستی است. در بنیان تلاشی اینچنینی جهت هم‌پیمانی، مزدوری برای نظام بدون کُرد و کُردستان نهفته است. اما دیگر ممکن نیست که به‌ویژه اسرائیل و ایالات متحده‌ی آمریکا این برخورد را بپذیرند. این مزدوری نمودن بدون کُرد و کُردستان برای امپریالیسم که بین ۲۰۰۰ - ۱۹۲۰ به اجرا درآمد، دیگر از حالت سیاستی قابل اجرا خارج گشته است. به احتمال قوی، دولت - ملت کُردی که در توافق با عراق بر ساخته شده طی مدتی کوتاه از طرف ایران، سوریه و ترکیه به رسمیت شناخته خواهد شد. اما دشواری مسئله از این امر نشأت می‌گیرد که در ازای به رسمیت شناخته شدن دولت - ملت مزبور، پاکسازی PKK و KCK تحمیل می‌گردد. این نیز خواسته‌ای بی‌هوده است. از این پس سعی خواهد شد سرنوشت کُردستان و کُردها بر

مبنای یک سازش قانونی معین و به‌صورت مختلط، هم میان جامعه‌ی دموکراتیک KCK و هم دولت - ملت مورد توافق بورژوازی کرد تعیین شود. در تاریخ مدرن خاورمیانه‌ی دموکراتیک، برای اولین بار قوه‌ی جامعه‌ی دموکراتیک و قوه‌ی دولت - ملت همراه با هم ایفای نقش خواهند نمود. به‌ویژه جنگ‌هایی که در عراق، افغانستان، اسرائیل - فلسطین و حتی در ترکیه روی داده و بن‌بست‌های عمیقی که پدید آورده‌اند، حاوی درس‌های بزرگی برای کُردهاست. جهت تکرار نمودن گذشته‌ی خونین سیاست‌های «دولت - ملت» گرای دارای مرزهای نامنطق، نظامی دوگانه را مبنا قرار خواهند داد، یعنی نظامی متکی بر توافق میان KCK که مدرنیته‌ی دموکراتیک را سرلوحه قرار داده و دولت - ملت کُرد عراق که مدرنیته‌ی کاپیتالیستی را سرلوحه قرار می‌دهد. بدین ترتیب می‌توان ادعا کرد که از «دولت - ملت» گرایی سوسیالیسم رئال نیز درس‌های لازمه گرفته شده‌اند. کُردها و کُردستان نه به‌صورت یک اسرائیل دوم در خواهند آمد و نه به‌صورت سایر دولت - ملت‌ها. نیروی پیشاهنگ و مکان سنتز نوینی از مدرنیته‌ای خواهند شد که از مسائل بنیادین گذار خواهد کرد؛ مسائلی که همگی در محیط ناشی از آن در حال ستیزه‌اند.

برگرفته از مانیفست تمدن دموکراتیک کتاب پنجم



ئەمىر كەرىمى: دەولەت و دەسلەت تووشى گەورە قەيرانى مەشروعىەت بوو

لەم ژمارەيەى گوڤارى ئالتهرناتيفدا گفتوگو يە كمان لە گەل ئەمىر كەرىمى هاوسەرۆكى پارتى ژيانى ئازادى كوردستان – پەژاك كردوو

ئەمىر كەرىمى: پرسیاریكى باشە، چونكە بە گشتى كاتىك باسى ئىران دەكریت، مژارى دىپلوماسى و ناكۆككیه كانى ئىران لە گەل دەولەتە زلهیزەكان دیتە ئاراوه. بێگومان ئەوه زۆر گرنگ و چارەنووس سازە، بەلام ئەوهى زۆر دیاریكەرە و دەبى گرنگى پى بدريت، قەيرانە ناوخۆییەكانە؛ هەر وهه كارىگەرى هیزى گەل كە لە ناو ئەم قەيرانانەدا چۆن دەر دەكهوێت. ئەوهى سیستمى داهاوو چۆن دەبیت و ئالتهرناتيف چى دەبیت، تا رادەيه كى زۆر بەم قەيرانانەوه بەستراوه تەوه.

ئالتهرناتيف: ئیستا ئىران لەناو قەيرانیكى قوولى هەمەلایەنەدايه، بەتایبەتى دواى شەپى ئیسرائیل، ئىران زۆر لاواز بوو؛ هەم لە بواری سیاسى و هەم لە بواری ئابوورىدا قەيرانەكان قوولتر بوونەتەوه. ئەمانە وایان كردوو كە ژيان و گوزەرانى خەلك لەوهى هەبوو خراپتر بێت. بە گشتى ئیوه ئەم بارودۆخە چۆن لێك دەدەنەوه؟ هەم قەيرانە سیاسییەكەى حكومەتى ئىران، هەم لایەنى ئابوورى و بارودۆخى ژيانى خەلك؟

له ئيراندا ئيتىر باس له قهيرانى ئاسايى بهس نيه، بهلكوو دهئى باس له "گهوره قهيران" بكهين. ئەگەر بمانه وئ پيناسهيه كمان بۆ ئەم گهوره قهيرانه ههبيت، دهتوانين بلين: قهيرانه كانى ئيران ههموويان بهيه كهوه بهستراونه تهوه؛ قهيرانى سياسى، ئابوورى، زينگه يى و كۆمه لايه تى، ئەمانه هه مووى گريدر او يه كترن. كۆمارى ئيسلامى هيج كاتيك هه ولى نه داوه قهيرانه كان چاره سهر بكات، به پيچه وانه وه هه ولى داوه قهيران دروست بكات و به رپوه يان ببات، تا له رپگه ي هه بوونى قهيرانى هه ميشه ييه وه خو ي به سهر كۆمه لگه دا به پييت. ئيستا ئيتىر قهيرانه كان وهك تانو پۆ تيكه ل بوون و دهر باز بوون لئيان ئەسته مه. هه تتا ئەگەر كۆمارى ئيسلامى بيشيه وئ چاره سهر يان بكات (كه بروام وايه نايه وئيت)، ئەو ئيراده يه ي تيدا نه ماوه و نازانيت له كامه قهيرانه وه ده ست پئ بكات.

قهيرانى ئابوورى كه زۆر له رۆژه ي كۆمه لگه دا يه، ئاوا ده ستى پيكر د كه كۆمارى ئيسلامى سياسه ته كه ي له سهر ئەوه دارشت كه خه لك نياز مه ند بن و ژيان يان به ده و له ته وه گريدر او بيت؛ خه لك يك كه توانا ي ئابوورى يان له لايه ن مافيا گه و ره كانه وه به بارمه گيراييت و هه ميشه له سهر سنوورى

هه ژارى بن، ئاسانتر كۆنترۆل ده كرين. ئەو مافيا گه و رانه ي له ناو سيسته مدا دروست بوون، له ئاكامى نيوليبراليزمى ئابورىدا پيكهاتن و دۆخى داراييان له ده ستى كۆمه لگه دهره ينا. ئيستا ئابوورى ئيران له قۆرخى ئەواندا يه و وهك "زه روو" خو ينى گه ل ده مژن. مافيا گه رى به جۆرىك په ره ي سه ندو وه كه له وانه يه خودى سيسته مه كه به ره و نه مان ببات، چونكه هه موو مافيا كان به شين كن له ده سه لات، چيرۆكى "ئاغازاده كان" لاي كه س شاره و نيه ئيستا ده سه لات وا وينا ده كات كه قهيرانى ئابوورى ته نيا ئەنجامى گه مارۆكانه (ته حريم)، به لام باس له وه ناكه ن كه چۆن ئەو مافيا گه ريه كۆمه لگه ي تيك شكاندو وه. كۆنترۆله كه له ميژه له ده ستى ده و له ت دهرچو وه و هه موو شتيك كه و تو وه ته ده ستى مافيا كان كه له ناو دلى حوكمرانى ئايدى لۆژيدا سه ريان هه لدا وه. گه و ره كادره كانى ده سه لات، پاسداره بالا كان و نايه تو لا كان خويان يان خيزانه كان يان ئەو مافيا يانه پيكدنين. ده ي كه وابيت ئەمه چۆن چاره سهر ده كرئ؟ نايه كۆمارى ئيسلامى ده توانيت له به رامبه ر مافيا گه رى ناوخو را وه ستيت؟ بيگومان ناتوانيت.

كاتيك باس له كۆمارى ئيسلامى ده كه ين، باس له سيسته ميكي

حوکمداری ره‌ها ده‌که‌ین؛ ده‌سه‌لاتی یاسایی و ده‌سه‌لاتی راس‌ته‌قینه (ئایدیۆلۆژی، سه‌ربازی و دادوهری) هه‌مووی لای "ویلايه‌تی فه‌قیه" و لیک جیا ناکرێنه‌وه. ئه‌وه‌ی پێی ده‌لێن "ده‌وله‌ت" له‌ ئێراندا، هێزی ئه‌وه‌ی نییه‌ رووبه‌رووی حاکمییه‌ت بپێته‌وه. ده‌وله‌ت له‌ به‌رامبه‌ر ئه‌و غوله‌ مافیایانه‌دا زۆر بچووکه. ده‌سه‌لات له‌ ئێران ناچێته‌ سه‌ر بنه‌مای کێشه‌کان، به‌لکوو خه‌لک فریو ده‌دات و گالته‌ به‌ شعووری کۆمه‌لگه‌ ده‌کات. کاتی‌ک ده‌لێن "ئه‌گه‌ر برنج گرانه‌ جوو بخۆن" یان "ئه‌گه‌ر گوشت گرانه‌ مه‌بخۆن"، واتای ئه‌وه‌یه‌ کۆمه‌لگه‌ لای ئه‌وان هه‌یج بایه‌خیک‌ی نییه‌.

کۆمه‌لگه‌ ئیتر له‌م راستییه‌ تیگه‌یشتووه. مه‌به‌ستم گه‌لانی په‌راوێز خراو نیه‌، مه‌به‌ستم کۆمه‌لگه‌ی شاره‌ ناوه‌ندیه‌کان و ئه‌و چین و توێژه‌یه‌ که‌ هه‌میشه‌ له‌ ناوه‌ندی ته‌بلیغات‌ی ده‌سه‌لات دا بووه‌ و ئامانج‌ی پروپاگه‌ندا بووه‌. ئیتر ئه‌و کاریگه‌ریه‌ی له‌ سه‌ر نه‌ماوه. ده‌وله‌ت و ده‌سه‌لات تووشی "قه‌یرانی مه‌شرووعییه‌ت" بوون و چونکه‌ ده‌زانی هه‌یج ره‌واییه‌کیان لای گه‌ل نه‌ماوه، بۆیه‌ ئاوا بێباکانه‌ و توند قسه‌ له‌گه‌ل خه‌لک ده‌که‌ن.

ده‌سه‌لات به‌ سالانه‌ به‌ دروشمی دینی و نه‌ته‌وه‌په‌رستی، شه‌ر و

دوژمن تاشی و جه‌مسه‌ربه‌ندی له‌ ناو کۆمه‌لگه‌کان دا ساز کردوه، خه‌لکی له‌ دژی یه‌کتر به‌کارهێناوه. ئیستا ده‌سه‌لات به‌ سالانه‌ گه‌لانی ئێران ده‌دۆشیت، هه‌یج شتیک‌ی پێشکesh گه‌ل نه‌کردوه، هه‌ر بۆیه‌ له‌ گه‌ل دابراوه‌ واتا ئیدی په‌یوه‌ندی ده‌وله‌ت و کۆمه‌لگای موخاته‌بی ده‌وله‌ت ئه‌وه‌نده‌ ته‌نک بووه‌ دراوه، ئه‌وه‌نده‌یش لیک ب‌لاو‌بو‌ته‌وه‌ که‌ به‌ هه‌یج جوړیک ناتوانیت بیدوریته‌وه‌. بنه‌مای سیاسه‌ت ئاوا دارپ‌ژراوه‌ به‌شیک‌ له‌ گه‌لان و خه‌لکی ئێران به‌ دوژمن کراوه‌ و به‌شیک‌یش وه‌کوو خۆمانه‌ پێناسه‌کراوه‌ و له‌ دژی ئه‌وان به‌کار هاتووه‌. شتیک‌ به‌ ناوی هاو‌لاتی یه‌کسان بوونی نییه‌. هه‌یج ریکاریکی سیاسی- دیمۆکراتیک په‌یره‌و نه‌کراوه. بۆیه‌ ئه‌گه‌ر ئه‌وله‌ویه‌ت به‌ندیه‌ک هه‌بێت له‌ گه‌وره‌ قه‌یرانه‌کاندا قه‌یرانی سیاسی و قه‌یرانی ره‌یبه‌ری دایکی هه‌موو قه‌یرانه‌کانن ده‌سه‌لاتداریه‌ک له‌ ئارادایه‌ که‌ گه‌لی بۆ گرنگ نییه‌ و بێ ده‌غدغه‌ و بێ ترس و بێباکه‌ سه‌باره‌ت به‌و گه‌له‌ و چاره‌نوسی ئه‌و گه‌له‌. قه‌یرانی سیاسی "دایکی هه‌موو قه‌یرانه‌کانه‌". بۆ نموونه‌، قه‌یرانی ژینگه‌یی ئه‌نجامی سیاسه‌تی هه‌له‌ی ئاو و کشتوکاله‌؛ چونکه‌ ده‌سه‌لاتیک‌ که‌ داها‌تووی ولاتی بۆ گرنگ بێت ده‌بێ پرۆژه‌ی هه‌بێت،

ترازاندوو و تووشی هه‌زاری و نه‌خۆشی
کراوه، داخۆ چۆن ده‌توانی‌ت له‌م
تۆفانه‌ی رزگاری بێت؟ داڵغی ئێمه‌ بۆ
گه‌لی کورد و هه‌موو گه‌لانی ئێران،
ژیان و شکۆی مرۆقه‌کانه‌؛ نیگه‌رانی
نه‌وه‌ک ئه‌م برینه‌ نه‌ه‌نده‌ قوول بن
که‌ قه‌ت ساریژ نه‌بن.

نائه‌رناتیف: به‌ برپای ئێوه
ئه‌گه‌ری هێرشی دووباره‌ی
ئیسراییل چه‌نده‌؟ ئه‌گه‌ر هێرش
بکری‌ت وه‌ک ئاماژه‌ت پێ کرد،
ئایا قه‌یرانه‌کان دیسان گه‌وره‌
قه‌یران دروست ده‌که‌نه‌وه‌؟ له‌و
بارودۆخه‌دا کۆمه‌لگه‌ ده‌ی‌ت چی
بکات؟

ئه‌میر که‌ریمی: ئه‌وه‌ی که‌ ئێران
شه‌رێکی تری له‌پێشه‌ هیچ گومانی تیدا
نییه‌. ئه‌و زیاده‌خوازییه‌ی که‌ ده‌وله‌تی
ئێران له‌ ماوه‌ی ساڵانی رابردوودا
کردوویه‌تی، ئێستا بۆی ده‌گه‌رێته‌وه‌؛
خه‌یالی دروستکردنی "هیلالی شیعی"
و "ئیمپراتۆرییه‌تی شیعی" و بوون به‌
هێزێکی هه‌ره‌شه‌که‌ر له‌ ناوچه‌که‌دا، وای
کردوو که‌ ئێستا هه‌موو هێرشه‌کان
پاساوی هه‌ی‌ت. ستراتیژی هێزه‌
جیهانیه‌کان له‌ ناوچه‌که‌دا ئه‌وه‌یه‌ که‌
ده‌یانه‌وی‌ت زنجیره‌یه‌ک هێرش بکه‌ن
که‌ له‌ ده‌رئه‌نجامدا گورزی هه‌ری

به‌لام له‌ ئێراندا ته‌نیا ده‌یانه‌وی‌ت
ئه‌وه‌ی هه‌بووه‌ ته‌واوی بکه‌ن و بیدزن.
ئه‌گه‌ر پێشه‌ی قه‌یرانی ئاو هه‌لکۆلی‌ت،
ده‌بینی‌ت له‌ ژیره‌وه‌ مافیای گه‌وره‌ی
ئابووری و دزیی گه‌وره‌ی ده‌سه‌لاتی
تیدا‌یه‌.

ئێستا ئه‌م سیسته‌مه‌ ته‌نیا له‌
پێگه‌ی زه‌بروزه‌نگ و ترسانده‌وه‌ خۆی
راگرته‌وه‌، به‌لام هێچ دیکتاتۆریک
له‌ میژوودا نه‌یتوانیوه‌ به‌ توندوتیژی
بمینیته‌وه‌. شوێشی "ژن، ژیان، ئازادی"
ئه‌و دیواره‌ی ترسی شکاند. ئێستا
کۆماری ئیسلامی تووشی "پرسی به‌قا"
(مان و نه‌مان) بووه‌. لێره‌دا‌یه‌ که‌
ده‌ستی‌وه‌ردانی هێزی ده‌ره‌کی دۆخه‌که‌
هه‌ستیارتر ده‌کات. ده‌سه‌لات ده‌یه‌وی‌ت
به‌ به‌کارهێنانی پرسی شه‌ر و هه‌ستی
نه‌ته‌وه‌یی، ته‌مه‌نی خۆی درێژ بکاته‌وه‌،
به‌لام ئه‌م سیاسه‌ته‌ش کۆن بوو و
بره‌وی نه‌ماوه‌.

ئه‌گه‌ر سیسته‌م به‌ گشتی ئه‌م
"گه‌وره‌ قه‌یرانه‌" و په‌یوه‌ندیی نیوان
قه‌یرانه‌کان به‌ دروستی ده‌ستنیشان
نه‌کات و پرۆژه‌یه‌کی دیموکراتیزه‌کردن
به‌رامبه‌ر گه‌ل دانه‌نی‌ت، مه‌حاله‌ رزگاری
بێت. بابه‌تی نه‌مانی دیکتاتۆریه‌ت
بیگومان گرینگه‌، به‌لام له‌وه‌ گرینگتر
ئه‌وه‌یه‌ که‌ چی به‌سه‌ر کۆمه‌لگه‌دا
دێت؟ کۆمه‌لگه‌یه‌ک که‌ ده‌وله‌ت-
نه‌ته‌وه‌ی سه‌د ساڵه‌ شیرازه‌ی لێک

کاریگەر له ئيران بدەن، له روانگه‌ی ئەوانه‌وه گۆرانکاری له دەستیوه‌ردان له ئيراندا به‌ ئەنجام ده‌گات.

ئيران ئیستا وه‌ک هه‌ره‌شه‌یه‌کی سه‌ربازی ده‌بینرێت. هه‌رچه‌نده‌ ده‌ستویوه‌نده‌کانی له‌ ده‌ره‌وه‌ لاواز کراون، به‌لام هه‌شتا له‌ هه‌ندیک شوین وه‌ک عیراق و یه‌مه‌ن نفووزی ماوه‌. هه‌یزه‌ جیهانییه‌کان ترسیان هه‌بوو که ده‌ست بخاته‌ ناو سووریا و شوینه‌کانی تریش. هه‌روه‌ها چه‌که‌کانی ئیران هه‌ره‌شه‌یه‌کی جدیدین بۆ سه‌ر ئیسرائیل و پرۆژه‌ ئەتۆمییه‌که‌یشی وای کردووه‌ هه‌یزه‌ جیهانییه‌کان و به‌تایبه‌تی ئیسرائیل بیه‌وێت ئەو مه‌ترسییه‌ نه‌هێلێت. ئیسرائیل ئیستا بووه‌ته‌ فاکته‌ریکی راسته‌وخۆ له‌ ناوچه‌که‌دا؛ پێشتر ته‌نیا له‌ دۆخی خۆپاراستندا بوو، به‌لام ئیستا له‌ ئاراسته‌یه‌کی هه‌رشه‌به‌ریدایه‌. ئیسرائیل ده‌یه‌وێت "په‌یمانی ئیبراهیم" ته‌واو بکات و رێگه‌کانی وزه‌ و بازرگانی بخاته‌ ژێر چاودێریی خۆیه‌وه‌، ئەوه‌ش به‌ تیکشکاندنی ئیران له‌ ناوچه‌که‌دا کامل ده‌بێت.

هه‌ر بۆیه‌ش هه‌تمه‌ن هه‌رش ده‌که‌ن. جا ئایا ئەو هه‌رشه‌ ده‌بێته‌ هه‌وی له‌ناوچوونی ئەو ده‌سه‌لاته‌ یان نا، ئەوه‌ بابه‌تێکی تره‌ و په‌یوه‌سته‌ به‌و قه‌یرانه‌ ناوخۆییانه‌ی باسما‌ن کرد سه‌باره‌ت به‌وه‌ی که‌ی شه‌ر

پووه‌ده‌ات، پیمان وایه‌ ئەمه‌ریکا له‌م بارودۆخه‌ی ئیستادا نایه‌وێت هه‌رشێکی راسته‌وخۆ بکات. ئەمه‌ریکا ده‌یه‌وێت له‌ رێگه‌ی دانوستان و "قشاری هه‌دی ئەکه‌سه‌ری" وه‌ مه‌رجه‌کانی خۆی به‌سه‌ر ئیراندا به‌سه‌پنێت و ته‌سلیمی داخوازییه‌کانی بکات. ئەمه‌ریکا چاک ده‌زانێت که ئیران له‌ راستیدا هه‌یزی گوشاری نییه‌، بۆیه‌ پێی ده‌لێت: یان ئەم مه‌رجانه‌ قبوڵ ده‌که‌یت، یان رێگه‌ بۆ ئیسرائیل خۆش ده‌که‌م. ئەمه‌ریکا ده‌یه‌وێت دۆخه‌که‌ کۆنترۆڵکراو بێت و ئەله‌ته‌راتیشی هه‌بێت تا گۆرانکاریی ریشه‌یی له‌ سیسته‌مه‌که‌دا بکات. له‌ به‌رامبه‌ردا ئیسرائیل په‌له‌یه‌تی و فشار بۆ ئەمه‌ریکا ده‌هه‌ینێت تا لێی بدات. له‌ کۆتاییدا ئەوه‌ ده‌رده‌که‌وێت که ئەمه‌ریکا هه‌رچی پێویست بێت بۆ ئیسرائیل ده‌یکات، بۆیه‌ ئەو شه‌ره‌ له‌گه‌ڵ ئیراندا هه‌تمییه‌ و ده‌سه‌لاتدارانی ئیرانی‌ش ئەمه‌ ده‌زانن.

خاڵیکی تر که‌ لێره‌دا گرنگه‌، قوناغی "نه‌ شه‌ر و نه‌ ناشتی"یه‌. وا دیاره‌ دانوستان به‌رده‌وامه‌، به‌لام له‌ راستیدا هه‌مووان خۆیان بۆ شه‌ر ئاماده‌ ده‌که‌ن. ئیران به‌ په‌یوه‌ندی له‌گه‌ڵ چین و روه‌سیا ده‌یه‌وێت خۆی ئاماده‌ بکات، به‌لام هه‌یچ هه‌نگاوێکی له‌و چه‌شنه‌ ناتوانیت هاوسه‌نگی شه‌ره‌که‌ بگۆرێت. ئیران

له ناوخوی ولات و له هیزی گهله. ئهوان دهیانهویت هه موو دهرفتهیکی ریکخراو بوونی گهل بنبر بکهن تا ئه گهر هیرش کرا، خه لک نه توانیبت بجولیت. ئه مهش "تهوه هووم" و تینه گه یشتنی حوکمرانانی ئیران نیشان دهدات. تابلۆکه نیشانی دهدات که فشاره کان و گرتن و له سیداره دانه کان زیادیان کردوو. وا دیاره دهرس له چاره نووسی دیکتاتوره کانی دیکه وه ناگیریت. له سهرده می گه وره قهیرانه کان ئه وهی که بویری دیتنی راستیه کانی هه بییت و توانای ئه خلاق خۆ له بهر چا و گرتنه وه ره خنه له خۆ گرتنی هه بییت ده توانیبت واز له دووپاته کردنه وهی رابردوو بینیت و قهیرانه کان تیپه رده کات. ئه مه عه قلیه تی دیموکراسی و ریز گرتن له گه لی پئویسته که له کۆماری ئیسلامی دا به دی نا کریت. له ئاسۆ دا ته نیا دۆخیکی قهیراناو بتر ده بینریت.

ئالته رناتیف: به بینینی هه موو ئه و راستیانه ی باست کرد، ئیستا کیشه ناوخۆیه کانی ناو حکومهت قوولتر بوونه ته وه. رۆژانه ده بینین له گۆشه و که ناروه ریفۆرمخوازانی ناو دهسه لات و ئه وانیه ی له دهره وهی دهسه لاتن و خۆیان به ریفۆرمخواز پیناسه ده کهن، له گه ل بآلی پوانخواز خه ریکی ململانئ

ناتوانیبت به رامبه ر سیسته می جیهانی رابوه ستیبت. رهنگه هیزه نا کۆکه کانی ناو سیسته می جیهانی (وهک چین و پرووسیا) هه ندیک یارمه تی ئیران بدن، به لام له کۆناییدا ئه وانیش به رژه وه ندیه کانی خۆیان له گه ل رۆژئاوا ناخه نه مه ترسییه وه. پرووسیا ئه گهر له کیشه ی ئۆکراینادا ئیمتیازی ده ست بکه ویت، رهنگه پشت له ئیران بکات؛ چینی ش نایه ویت به رژه وه ندیه ئابوورییه گه وره کانی له گه ل رۆژئاوا بکاته قوربانیه ی ئیران.

ئالته رناتیف: به بروای ئیوه ئیران چۆن ئه م مه ودا یه ی "نه شه ر و نه ناشتی" به کار ده هی نیت؟ ئایا بیر له چاره سه ری کیشه کان ده کاته وه و هه ول دهدات قهیرانه کان بکاته دهر فته بۆ گۆرانی کاری؟ یان وهک دیکتاتوره کانی تری ناوچه که (سه دام و ئه سه د) سوور ده بییت له سه ر سیاسه ته کانی تا نۆره ی ئه ویش دیت؟

ئهمیر که ریم: له ناو ئه م دۆخه دا، ئه گهری زۆره دهسه لات بیه ویت هیزی گهل په رته وازه بکات و سه رکو تکاری زیاد بکات تا رێگه نه دات دهنگه نارازیه کان به رز بینه وه، چونکه کۆماری ئیسلامی ترسه گه وره که ی

و شه پرده نووکن. هه نديک ده لێن
ئه مانه ته نيا بۆ سه رگه رم کردنی
خه لکه و راست نیه. ئه م
جياوازييانهی ناو ده سه لات تا
چهند جدديیه؟ ئايا ملامانییه کی
راسته قینه یه یان ته نيا سیناریۆیه
بۆ چه واه شه کردنی خه لک؟

ئه میر که ریمی: سیستهمی سیاسی
ئێران هه ر له سه ره تاوه قه یراناوی
بووه. ئه م سیستهمه له سه ر ئه وه
دامه زراوه که خۆی قه یران بخو لقی نیت
تا بتوانیت هه میشه لایه نیک بسپرتیه وه.
له سه ره تای هاتنه سه رکاری کۆماری
ئیسلامیه وه، سه ره تا هه ولیان دا
چه په کان و رادیکاله کان و هیزی گه لان
بسپرنه وه، دوا ی ئه وه لیبراله کانیان
سپریه وه، پاشان له ناو خۆیاندا بوون
به دوو بالی چه پ و راستی ئیسلامی،
دواتریش بوون به "اصلاح طلب"
(ریفۆرمخواز) و توندپه و. واته سیستهم
هه میشه له دۆخی دابه شبووندا یه،
چونکه له هه ولی ئه وه دا بووه خۆی
یه کده ست بکاته وه. ئه مه تایبه تمه ندیی
سیستهمه که یه که هه میشه خۆی له
ناو نا کۆکی دا راده گریت.

من له سه ر ئه و بر وایه نیم که
ئه مه سیناریۆ بێ و به به رنامه
دانیشتن و دابه شی کار بکه ن، به لکو و
ئه مه راستیه که ی ده روونی و هه میشه یی

ناو ده سه لات ی ئیسلامی له ئێران بووه.
ریفۆرمخوازه کان له ناو سیستهمدا
نه مان و سپرنه وه، بۆیه به شیکیان
ئێستا به ته وای له سیستهمه که
دابراون. ئه وه ی ماوه ته وه ملامانیی
"میانپه وه کان" و "توندپه وه کان". بۆ
نموونه که سیکی وه ک پزشکیان و
ئه وانه ی له گه لیدان، ریفۆرمخواز نین،
به لکو و "هی لئلی میانپه ون" و بر وایان
به دیپلۆماسی له گه ل رۆژئاوا هه یه.
توندپه وه کانی ش ده یانه ویت به ره یه کی
توند دژی رۆژئاوا بگرن و له جه به ی
شه رق (چین و رووسیا) نزیک بینه وه
تا خۆیان را گرن.

پێویسته بزانی جیاوازی نیوان
ریفۆرمخواز و میانپه وه کان چیه؛
ریفۆرمخوازه کان بۆ پاراستنی رژیم
باسیان له جۆریک نه رمیی ناوخۆیی
و ده ره کی ده کرد، به لام میانپه وه کان
(هه ر له سه رده می رهنه س نه جانییه وه)
لایه نگری ئه و نه له ده ره وه روویه کی
نه رم نیشان بده ن، به لام له ناوخۆدا
زه بر و زه نگ و فشار به کار به ی نین. هه ر
بۆیه له سه رده می ئه وانه دا زۆرترین
فشار خرایه سه ر خه لک. ئه مانه
نایانه ویت فشار له سه ر کۆمه لگه که م
بکه نه وه، مه گه ر ئه وه ی هه ست بکه ن
هه موو شتیک له ده ست ده دن.

هه ردوو به ره که (توندپه و و میانپه و)
له سه ر پرسی فشار و زه خت له سه ر

گەل كۆكن. لە چۆنەتە و زەمانى پىكەينانى گوشار دا جياوازيان هەيه. يەكيان دەلييت پيداگرى لە سەر گوشارى راستەوخۆ لەو كاتەدا دەبيتە ھۆى تەقینەوھى كۆمەلگە (وھك شۆرشى ژن، ژيان، ئازادى)، ئەوى ترىان دەلييت دەبيت بى گويچكەدان بە ھەل و مەرج پيوستە ھەر فشار ھەبيت تا گەل تەسليم ببىت، چونكە ئەگەر فشار كەم بكەينەوھ داخوازيەكانى خەلك زياتر دەبن. ليەردا ھىچ "بىركردنەوھىەكى ديموكراتىك" بوونى نىيە. واتا دوو خويندەنەوھ لە بابەتەكە ھەيه بەس يەك حەقىقەت ھەيه ئەويش ئەوھىە كە كۆمەلگە لە شۆرشى "ژن، ژيان، ئازادى"دا دەستكەوتى گەورەى ھەبوو. ئىستا كۆمەلگەىەكىمان ھەيه كە بە تەواوى دەولەت ڕەت دەكاتەوھ؛ بەتايبەت ژنان زۆر ڕادىكال لە بەرامبەر سىستەمدا ڕاوەستاو. ئەو خويندەنەوھىەكى دەلييت فشارى زۆر دەبيتە ھۆى تەقینەوھ، راستترە. مەملەتيى بالەكان لەم خالەدا بەردەوامە. بالى توندڕەو كە دەسەلاتى لەدەستە، دەيهويست سىياسەتى شەرخوازي و فشار پەيرەو بكات، بەلام بالى ميانرەو ھەول دەدات خامەنيى و دەسەلەدارانى "مصلحت نظام" قايل بكات كە كاردانەوھى كۆمەلگە لە بەرانبەر گوشارەكان موديريەت بكەن و

نەھيەن تەقینەوھ ساز بىت. بە گشتى، سىستەمى ئيران وھك كەشتىيەكى تىكشكاوى لى ھاتووھ كە ئاوى تىچووھ؛ لەم دۆخەدا ئىتر كەشتىوانىك نەماوھ ٻرپار بدات. ھەمووان خەرىكى يەكتر تاوانباركردن و سەرنەوھى يەكترىن. ئەم جورە قەيرانانە بە "پەنەوپەرۆ" چارەسەر نابن. بەپيى ئەزموونى ميژوويى، يەكەك لەم سى ئەگەرە دۆخەكە يەكلايى دەكاتەوھ: يان شۆرشىكى جەماوهرى، يان كودەتايەكى ناوخويى، يان دەستيوەردانى دەرەكى كە ئەلئەرناتىقيكى نوئى سەپيىت. دەبيت ھەموو ئەم گریمانانە لەبەرچاو بگرين.

ئالئەرناتىف: ئۆپۆزسيۆنى دەرەوھى دەسەلات، لەسەر بنەماى ئەو ئەگەرەنەى باس كرد (ھيرشى دەرەكى، شۆرشى ناوخويى، يان كودەتا)، ئەلئەرناتىقى جوراوجۆريان ھەيه. پەژاكيش باس لە "كۆمارى ديموكراتىك" دەكات. ئپوھ كۆمارى ديموكراتىك چۆن پيتاسە دەكەن؟

ئەمير كەريمى: سەرەتا دەبيت بليىم نەك تەنيا دەولەت، بەلكوو خودى "سياسەت"يش لە ئيران تووشى قەيران بووھ. مەبەستم لە سىياسەت، وھك ٻرۆژە و ئەنديشەىەكى

ئامانچدار كە بتوانىت كۆمەلگە ئاراستە بىكەت و بىنبەستەكە بىشكىنىت. چۈنكە دەولەت توانىويەتى ئۆپۈزسىۋىن و دەرنىت ئىستا ئەوانەى خۇيان وەك جىگرەو دەبىنن، ھەموويان لە دەروەن. ئەم دووركەوتنەو ەيەش وای كىردو ە پەيوەندىيان بە ناو ەو ە نەمىنىت و تەنیا لە پىگەى مىدىاو ە كار بىكەن، بى ئەو ەى ناسىنىكى ورد و كۆمەلناسانەيان بۇ ناوخۇى ئىران ەبىت. شىكارىيەكانى ئەوان زۆرتى لەسەر سالانى سەرەتای شۆرش و ئەو كاتانەيە كە دەولەت سەركوتى كىردوون؛ تەنانەت دروشمەكانىشيان ھەر ھى ئەو سەردەمەيە.

ئۆپۈزسىۋىنى دەروە لە شىكارىيە قەيرانەكاندا لە دواو ەيە. تەنانەت دەولەت لە ئەوان باشتر قەيرانەكان دەبىنىت، چۈنكە ھىچ نەبىت دەولەت لە پەيوەندىدايە لەگەل رووداو ەكان، بەلام ئەوان وانىن. وادەزانن تەنیا بە چەند دروشمىكى سىاسى و گۆرىنى دەسەلاتدارەكان، دەتوانن باو ە لە خەلكدا ساز بىكەن كە قەيرانەكان چارەسەر دەبن؛ بەلام وانىيە. كىشەكە تەنیا دەسەلات يان رۆئىمىكى سىاسى نىيە، بەلكو ە خودى "دەولەت-نەتەو ەيە" كە سەد سال ە شىكستى ھىناو ە. ئەگەر سەبىرى ئەم سەد سال ە بىكەن، دەبىنن كۆمارى ئىسلامى بەشكى لە سىاسەتە

ناو ەندگەراكانى پەھلەوى بەردەوام كىردو ە. بۇيە گۆرانكارىيەكە دەبىت زۆر رىشەيىتر بىت. بە رۆيشتنى مەلەيەك و ھاتنى كەسىكى مۆدىرنتر كىشەكان چارەسەر نابىن. دىاردەى ەو كمدارى و دەسەلاتى ئىرانى بەتايبەتى لە سەردەمى مۆدىرن دا پىويستە لە رىشەو ە لىك بدرىتەو ە و چارەسەر بىكرىت.

بۇ چارەسەرى، پىويستمان بە ئەقلىيەتىكى جىاوازە. ناكرىت بە نەتەو ەپەرسىتى يان گەرانەو ە بۇ سىستەمى رابىردو ە (پاشايەتى) كىشەيەك چارەسەر بىكەيت كە رىشەكەى ھەر لەو ىدايە. نابىت وا بىر بىكەينەو ە كە ھەموو شتىك دەبىت لە "ناو ەند" ەو ە چارەسەر بىكرىت. ھەرو ەھا تەنیا "مافخوازى" ىش چارەسەر نىيە؛ تۇ ناتوانىت لە سىستەمىكى دارماو و رزىو داواى ماف بىكەيت. دەبىت دەست لەو جۆرە بىر كىردنەوانە ھەللىگرىن. پىويستە ئالتەرناتىف بىخۇلقىنىن. ئەو ە بەتايبەتى بۇ كورد ژيانىە. ئىستا ئىمە ئىدەمان ھەيە ئىدەكەمان كۆمارى دىموكراتىكە، راستە سىستەمى كۆمار جۆرىك دەسەلاتدارى و ەكومەتە بەلام پايەكانى كۆمارى دىموكراتىك واتا پەرسىيەكانى تەنیا ئەو ە نىيە كە دەولەتتىك و ەكومدارىەكى دىكە دروست دەبىت. كۆمارى دىموكراتىك تىپەرىوون لە دەولەت - نەتەو ەى

سەرکوتکار و نکۆلیکاره. پایه‌کانی کۆماری دیموکراتیک لای ئیمه ئەمانه:

۱. ناناوه‌ندی: ئیتر حوکمیکی ناوه‌ندی له ئێراندا سەرناگرێت. پێویسته یه‌گرتوویی یان یه‌کپارچه‌یی له‌ گه‌ڵ ناوه‌ندی بوون لێک جیا بکێنه‌وه. ئیمه‌ کێشه‌مان له‌ گه‌ڵ یه‌کپارچه‌یی نییه، به‌لام ده‌بیته‌وه یه‌کپارچه‌یه‌ دیموکراتیک بێت نه‌ک زۆره‌ملی. نابێت وه‌ها بێت که ناوه‌ند بریار بدات کێ ئێرانییه و کێ نییه، یان به‌ هی‌زی سهربازی جیاوازیه‌کان و نه‌ته‌وه‌کان سەرکوت بکات.

ناوه‌ندگه‌رایه‌ پهراوێز و په‌راویزخراوان به‌ره‌م دینیت و ئەوه‌ش هه‌ر ئەو په‌رگاره‌یه‌ که ئیستا تووشی قه‌یرانه

۲. خۆپۆه‌به‌ری: ده‌بیته‌وه‌یه‌که‌ هه‌ریمه‌کان و نه‌ته‌وه‌ جیاوازه‌کان مافی ئەوه‌یان هه‌بیته‌ خۆیان کاروباری خۆیان به‌پۆه‌ به‌ن. قه‌یرانی ئابووری ئێران به‌ شیوازی ناوه‌ندی چاره‌سەر ناییت؛ کاتی‌ک کۆمه‌لگه‌ مافی مودیریته‌ و خاوه‌نداریتی ژیا‌نی ئابووری خۆی هه‌بیته، قه‌یرانه‌کان نامێن. پێش سهرده‌می ده‌وله‌تی مۆدێرن، جۆری‌ک له‌ خۆسه‌ری له‌ ئێراندا هه‌بووه و ده‌بیته‌ ئەو مافه‌ بگه‌رێته‌وه

۳. دیموکراسی پاسته‌وخۆ و رادیکال: ته‌نیا دابه‌ش کردنی ده‌سه‌لات به‌ واتای پێکهاتنی دیموکراسی نیه.

ده‌سه‌لاته‌ هه‌ریمه‌کانیش ده‌توانن دیکتاتۆر بن. ئەوانی ده‌لێن به‌ کورد بێ قه‌ی نا‌کا با دیکتاتۆر بێ هیچ فرێکیان به‌سەر ئازادیخوازه‌وه‌ نیه. کۆمه‌لگا پێویسته له‌ به‌رانبه‌ر هه‌ر حاکمه‌تێک بتوانیت ئێرا‌ده‌ی خۆی بپاریزیت. هه‌روه‌ها به‌ره‌نگار بوونه‌وه‌ی دیارده‌کانی ده‌سلات له‌ ناو کۆمه‌لگا پێویستیان به‌ هه‌لو‌بستی رادیکال هه‌یه‌ بۆ نموونه له‌ کوردستاندا، پیاوسالاری و سونه‌تگه‌رایه‌ به‌هێزن؛ بۆیه تیکۆشان بۆ ئازادی ژن و پاراستنی که‌مینه‌ ئایینییه‌کان (وه‌ک یارسان و شیعه‌ی کورد) به‌شیکی جه‌وه‌ه‌ریه‌ له‌ پرۆژه‌ی کۆماری دیموکراتیک، ئازادی ژن و پاراستنی هه‌مه‌ره‌نگ، کۆله‌که‌که‌ی دیموکراسی رادیکال. هه‌ر وه‌ها له‌ بواری نوێنه‌رایه‌تی سیاسیه‌ دیموکراسیه‌ی نوێنه‌رایه‌تی (په‌رله‌مانی) به‌ ته‌نیا به‌س نییه، چونکه‌ هی‌ز و پاره و ده‌ستیوه‌ردانی ده‌ره‌کی ده‌توانن ئاراسته‌ی بکه‌ن. چاره‌سەر ته‌نیا له‌ "کۆمین" و "ئه‌نجومه‌نه‌کاندايه‌؛" واته‌ دیموکراسی بې‌رته‌ ناو خانه‌ به‌ خانه‌ی کۆمه‌لگه‌، له‌ گونده‌کانه‌وه‌ تا شاره‌ گه‌وره‌کان، تا خه‌لک خۆیان نوێنه‌ری راسته‌قینه‌ی خۆیان هه‌لبژێرن و بریار له‌ داها‌تووی خۆیان بدن. : رزگاریه‌ی سیاسیه‌ به‌ ته‌نیا به‌س نییه، به‌لکوه‌ "ئازادی" پێویسته‌.

دهبیت سیستمه که جوړیک له باواری یاسای و سیاسي و فکري و زهنيه تي رېکخراښته وه که تيدا به يه که وه ژيانې ناسنامه کان و نه ته وه کان مسوگر بکړیت، چونکه مه سه له که تهنيا ناناووندي بوون نييه مه سه له نه وه يه نه و جياوازيانه چوون يه کتر بگرن. ده زانين که ده ولته کان له سر ناکوکی له ناوهر نه ته وه کان و ټاينه کان سياست ده کهن، به و واتايه که جياوازي ده کهن به کيشه و ناکوکی. بو نمونه ئیستا ده ولته تي ئیران و تورکيا و نازره بايجان و تهنانهت هينديک لایه ني کوردیش له سر جياوازي کورد و نازهری سياست ده کات و هه تا نه گر کيشه يش نه بیت دروستي ده کهن، هه روه ها له نيو لوړ و عه رب و زوړ نه ته وه ی تريش ناکوکی ده نيته وه. واتا نه وانه کاری له سر کراوه بو يه ده توانیت مه تر سیدارييت، ده بیت سیستمه که جوړیک بیت که نه و به يه که وه ژيانه دروست بکات و بنه ما هزري و فره رهنګه که شي دارپژي و قانونی بکات.

وه که په ژاک به راشکاوی ده ليين: کيشه ی ئيمه تهنيا نالوگوړ له ده سه لاتداران دا نيه واته تهنيا گورانی رږميک نييه. نه گر رږميک بروات و هه مان نه قلبيته تي ناوهندګه را بمينيته وه، هيچ ناگوړيت. سه يری سووريا

بکهن؛ رږمي به عس چوو به لام هيشتا نه قلبيته تي ناوهندګه را رېگره له ديموکراسي. هيزه جيهانييه کان تهنيا "سه قامگيري" يان ده ویت (چ سه ربازي بیت يان ئيسلامي سياسي وه که نه فغانستان)، بو يان گرنگ نييه ديموکراسي هه يه يان نا. بو يه ئيمه ده ليين ده بیت "ده ولت + ديموکراسي" هه بیت؛ ده ولته تيکی بچووک و ديموکراسييه کی به هيز که له ناو کومه لګه وه سه رچاوه بگړيت؛ نه مه يه "کوماری ديموکراتیک"؛ سيستمیک که تيدا گه لان، ژنان و هه موو نه وانه ی خراونه ته په راويزه وه (که ئيمه وه کوو هيزه کانی مؤديرنه تي ديموکراتیک پيناسه يان ده کين)، ده بنه هي زي سه ره کی دارشتنی سيستمی رپوه به ری تابيه ت و گشتگيري خويان. نه مه پيوستي به تيکو شانيکی فیکري و گوړيني نه قلبيته هه يه که ئيمه کارمان له سر کردوه.

نالتړناتيف: نایا کاتيک ئپوه باس له "کوماری ديموکراتيکی ئیران" ده کهن، کيشه ی کورد ناخنه په راويز و سيپه ره وه؟ باست له وه کرد که له کوماری ديموکراتيک دا هه موو گه لان و نه وانه ی ئينکار ده کران خويان به رپوه ده بنه، به لام به هه رحال

له‌وانه‌یه ئهم گومانه هه‌بیت؟
ئه‌میر که‌ریمی: تایه‌تمه‌ندیی
 کۆماری دیموکراتیک هه‌ر لیره‌دایه؛
 ئهم پرۆژه‌یه شتیک نییه له‌خۆیه‌وه
 دروست بێت، به‌لکوو ده‌بیت بونیاد
 بنریت. گه‌لی کوردی که‌ ره‌وتی
 نه‌ته‌وه‌یی خۆی به‌ سه‌رکه‌وتوویی
 ده‌بریت ده‌توانی بونیادنهر بێت.
 نه‌ته‌ویی بوونی دیموکراتیک ئه‌وه‌یه
 که‌ سیاسه‌تی ناسنامه‌یی تاکه‌ لایانه
 به‌رپۆه‌نه‌بین. به‌ هه‌موو هیزمان
 داکوکی له‌ هه‌بوون و مافه‌کانمان
 ده‌که‌ین به‌لام ئیتر پێویسته‌ باس
 له‌ کاریگه‌ر بوونیشمان بکه‌ین. ئه‌و
 روانگه‌یه‌ی که‌ پرسى نه‌ته‌وه‌که‌مان
 وه‌کوو کیشه‌ی ئه‌منی نیشان ده‌دات
 روانگه‌ی داگیرکه‌رانه‌ی ده‌وله‌ت-
 نه‌ته‌وه‌یه. کۆماری دیموکراتیک کیشه‌ی
 کورد له‌ "کیشه‌بوون" ده‌رده‌هێنیت.
 له‌ سه‌ده‌ی بیسته‌مدا به‌ دروستبوونی
 سیسته‌می "ده‌وله‌ت-نه‌ته‌وه"، مه‌سه‌له‌ی
 کورد بوو به‌ کیشه؛ بۆیه کورد بۆ
 ئه‌وه‌ی له‌م دۆخه‌ تێپه‌ریت، ناچاره
 پێشه‌نگایه‌تی سیسته‌میک بکات که
 تیندا وه‌ک "کیشه" نه‌مێنێته‌وه. ئیمه
 سه‌دان جار گو‌توومانه: له‌ نه‌بوونی
 دیموکراسیدا کورد ده‌بیته‌ کیشه،
 به‌لام به‌ هه‌بوونی دیموکراسی کورد
 له‌ کیشه‌ ده‌رده‌چیت.
 کۆمه‌لگه‌ی کورد به‌هۆی ئه‌زموونی

تیکۆشان و فه‌ره‌ه‌نگه‌ ده‌وله‌مه‌نده‌که‌یه‌وه،
 ئه‌و توانایه‌ی تێدایه‌ بێته‌ چاوگه‌ی
 سه‌ره‌کیی کۆماری دیموکراتیک. چونکه
 سالانیکی زۆر له‌ به‌رامبه‌ر قوولترین
 نکو‌لی و توندوتیژیدا راوه‌ستاوه؛ ئیمه
 هه‌میشه‌ گرێی مه‌سه‌له‌که‌ و خالی
 یه‌کلاکه‌ره‌وه‌ بووین. کاتیکی له‌و خاله
 سه‌ختانه‌وه‌ هێژیک سه‌ر هه‌ل‌ده‌دات،
 هێژیکی ئاسایی نییه. کۆمه‌لگه‌ی
 کورد ئینکاری گه‌لانی تر ناکات،
 به‌لکوو ده‌بیته‌ پێشه‌نگی پرۆسه‌ی
 دیموکراسی، ئه‌مه‌ش پێگه‌ی کورد
 زۆر گه‌وره‌تر و به‌رجه‌سته‌تر ده‌کات.
 ئیتر کورد ته‌نیا دژبه‌ری ناکات،
 ئالته‌رناتیفی خۆی بونیاد ده‌نیت. ئیمه
 وه‌وه‌ وه‌کوو شۆرشى پۆزیتیف یان
 شۆرشى بوونیادنهر به‌ناوی ده‌که‌ین
 بیرکردنه‌وه‌ی نه‌ته‌وه‌په‌رستی
 کلاسیکی کورد ده‌لێت: "کورد ته‌نیا
 له‌ ناو سنووری جوگرافیای خۆیدا
 ده‌سه‌لاتیکی هه‌بیت به‌سه"، له
 کاتیکیدا ئه‌و سنووره‌ جوگرافیایه‌ش
 به‌ دروستی پێناسه‌ نه‌کراوه. ئیستا
 مه‌سه‌له‌ی نه‌ته‌وه‌بوونی کورد ته‌نیا
 "خاک و خوین" نییه؛ خاک و
 جوگرافیا و ناسنامه‌ گ‌رنگن، به‌لام
 ئه‌وه‌ی گ‌رنگ‌تره‌ ئه‌وه‌یه کورد چۆن
 هاوبه‌شی و پێشه‌نگایه‌تی ده‌کات. ئه‌گه‌ر
 کورد ته‌نیا خۆی سنووردار بکات،
 رووبه‌رووی هێرش ده‌بیته‌وه. نابیت

خۇمان فرىو بدەين؛ هيچ زەمانەتتىك نىيە كە سىستەمى داھاتووى ئىران ديموكراتىك بىت، تەنانەت دەكرىت لە سىستەمى رابردو خراپترىش بىت. ئەوۋى ديموكراسى زەمانەت دەكات تەنيا تىكۆشانى گەلى كورد، ژنان و پىكەوۋەژيانى گەلانە.

بۆيە ئىمە برۋامان وايە گەلى كورد دەبىت سەرنج بختە سەر ئەوۋى چۇن كارىگەرى خۇى دابنىت. ئەمە لە شۆرشى "ژن، ژيان، ئازادى" دا بە رۋونى دەر كەوت. ئەو گوتارەى كە دەلىت "من كارم بە كەس نىيە و تەنيا بە خەمى خۆمەو دەبم"، گوتارىكى شكىستخواردوۋە. هيچ ھىزىك بە كسانەو سەرنەكەوتوۋە. پىشەرۋى ديموكراتىكى كورد وەك پىشەرۋى داگىركەران نىيە؛ ئىمە نە چامان لە خاكى كەسە و نە دەمانەوئىت داگىركەر بىن، بەلكو دەمانەوئىت سىستەمىك دروست بىت كە تىيدا تواناى تىكۆشان و پىشەنگايەتتى فەلسەفەى سياسى كورد ديار بىت. ئەمە بەو مانايە نىيە كە ئىمە لە نەتەوۋەكانى تر بالاترىن، بەلكو جوۋرى ئەقلىيەت و تىكۆشانەكەمان ئەمەى سەلماندوۋە.

مەسەلەى نەتەوۋەبوون و گەيشتن بە ئامانجەكان ھەر رۋژەقى سەرەكىمانە و بگرە گەورەترىش بوۋە. لە پرۆژەى ئىمەدا، كورد لە جوگرافىاي خۆيدا

خۇى بەرپوۋە دەبات. لە سىستەمى "كۆنفىدراالىزم" دا ھەموو ئەو ناوچانەى كوردى لى دەژىت، دەتوانن لە رىگەى "مەجلىسەكانى گەل" ئەو بە ھەماھەنگى خۇيان بەرپوۋە بىن و پەيوەندىيان لەگەل بەشەكانى ترى كوردستان و گەلانى ترى ئىرانىش ھەبىت. ئەمە فەلسەفەى كى سياسى رۋو لە داھاتوۋە.

تىكۆشانى ئىمە ئەوۋى سەلماندوۋە كە نابىت ھىزى خۇمان بە كەم وەرېگرىن. ئىمە وەك كەسانىك نىن كە ھەمىشە "سىنىيەك لە داخوازى" مان بەدەستەوۋە بىت و لەبەردەم دەسەلاتداران رايېگرىن، نا؛ ئىمە پرۆژەمان ھەيە و تىكۆشانى بۇ دەكەين. پرۆژەكەمان بەرفراوان، بەھىز و ديموكراتىكە و گەلان پەسەندى دەكەن. ئەو لايەنەى لە رابردو و ئىستاشدا زۆرتىن تىكۆشانى بۇ نەتەوۋەى كورد كروۋە، ئىمەين. چونكە چامان لە ئازادىي راستەقىنەى گەلەكەمانە. لە راستىدا ئىمە ھىزى نەتەوۋەى ديموكراتىكى گەلى كوردىن. گەلى كورد دلىا بىت، ئەو كەسانەى ژيانى خۇيان بۇ خزمەتى ئەم گەلە تەرخان كروۋە، تا گەيشتن بە ئازادى دەست ھەلناگرن. ئىمە دروشم نادەين، بەلكو رۋژانە كار دەكەين و قوربانى دەدەين.

نالتەرناتىف: ئىستا لە تورگيا
 و باكوورى كوردستان، پرۆسەى
 ئاشتى بە پىشەنگايەتتى پرېر
 ئاپۇ بەرپۆ دەچىت؛ لەمبارەيەو
 نىگەرانى و دلخۆشى ھەيە. ئۆو
 پىواژوو ھەچەن؟
 لە ئەگەرى سەرگەوتن يان
 شەست، چ كارىگەرپىيەكى لەسەر
 پۆژھەلاتى ناوەرەست، تورگيا،
 ئىران و پۆژھەلاتى كوردستان
 دەيىت؟

ئەمىر كەرىمى: سەرەتا دەيىت
 بېرسىن سەرگەوتن چىيە و چۆن
 پىناسە دەكرىت؟ ئەگەر ئامانجەكە
 گۆرانكارپىيەكى ستراتىژىيەت لە
 تىكۆشانى گەلى كورددا، بە برۆاى من
 ئەم ئامانجە ھەر لە ئىستائو بەدى
 ھاتوو. پرېر ئاپۇ دەيەويىت كورد وەك
 "ھىزىكى ديموكراتىك" لە ناوچەكەدا
 دەرەكەويىت؛ واتە ھىزىك كە تەسلىمى
 دەسەلات نەيىت و بە ئىرادەى خۆى
 بەرگرى لە خۆى بكت. لە كاتىكدا
 سىستەمى جىھانى و ناوچەيى خەرىكە
 دەگۆرىت، پرېر ئاپۇ نايەويىت كورد
 تەنیا لە "سەنگەرى بەرامبەر" بىت،
 بەلكوو دەيەويىت لە ناو جەرگەى
 سىستەمەكەدا تىكۆشانى سىياسى و
 كۆمەلەيەتى بكت. ئامانجى سەرەكى،
 دروستكردى كۆمەلگەيەكى ئازاد و

ديموكراتىكە، نەك تەنیا رېككەوتنى
 پارتىكى سىياسى.

جوولانەو ھى ئاپۆيى نىشانى داو
 كە نايەويىت بىتە دىلى ئەو قالب و
 ساختارەنى خۆى دروستى كوردون.
 بۆ نمونە، كاتىك بىنيان قالبى
 حىزبى بە تەنیا بەشى تىكۆشانى
 كۆمەلەيەتى ناكات، پەرەيان بە
 ساختارەكە دا. ئەم جوولانەو ھەيە لە
 قۇناغى ئايدىؤلۆزى و جەماوهرىيەو
 دەستى پى كورد و ھىچ كات رەگ
 و رىشە جەماوهرىيەكەى لەدەست
 نەدا. بەو واتايەى كە بزوتنەو ھى
 ئاپۆيى قۇناغى بەر لە پارتى، قۇناغى
 پارتى و ئىستاش قۇناغى دواى پارتى
 ھەيە. ئىستا پرۆژەكە لە ئاستىكى
 فىكرى و سىياسى بەرزايە و خەرىكى
 "وەرچەرخانىكى مېژووبى" يە.

پرېر ئاپۇ دەليىت: "من مەسەلەى
 كورد لەسەر پەتاي سىدارەو
 ھىناو تە سەر مېزى گفوتگۆ." ئەمە
 گۆرانكارپىيەكى مەزنە. بەلام دانوستان
 لەگەل دەولەتىك كە لە سەر نەرىتى
 نكۆلى كردن لە گەلى كورد دامەزراو
 و ئىستاش بەشىك لە ئەقلى دەولەت
 ھەر لەسەر ئەو بنەمايە دەروا،
 كارىكى ئاسان نىيە. لە تورگياش
 وەك ئىران، قەيران و ملەلانىي بالەكان
 ھەيە. بەشىكى دەولەت تىگەيشتوو
 كە بەبى چارەسەرى كىشەى كورد،

تورکیا له لایهن سیستمی جیهانی و هاوپه یمانییه کانی (ئهمریکا، ئیسرائیل، یونان) هه تهنگه تاو ده کریت. به لام به شیکی تری ده ولت هیشتا بر وای به سهر کوتکردن هه یه.

تیکۆشانی کورد وهک دووچه رخه سواری وایه؛ ئه گهر یهک چرکه له جووله بوهستیت، ده کهویت. ئه گهر رېبه ر ئاپو و جوولانه وه که ی تیکۆشان رابگرن، کورد گورزیکی کوشنده ده خوات. ئیستا هه موو حیزبه کانی تورکیا ناچارن به نامه ی خو یان بو کیشه ی کورد ئاشکرا بکه ن، چونکه داهاتووی تورکیا و هه موو ناوچه که به م پرسه وه گری دراوه.

ئیمه وهک په ژاک ره شبین نین، به لام بی نیگه رانیس نین. ده زانی ن که بزوو تنه وه ی ئاپویی له به رانه بر به نیگه رانیه کان خاوه ن ته دبیره. ده زانی ن لایه نی شه رخواز له ناو ده ولته ی تورکیادا هیشتا به هیزه؛ که سیکی وهک هاکان فیدان ولات به ولات ده گه ریت تا به ریه کی دژه کورد له سو ریا و ئیران دروست بکات. ته نانه ت کاتیک پرۆسه ی ناشتیان راگه یاند، داوایان کرد په ژاکیش چهک دابنیت! به لام رېبه ر ئاپو وه لامی دانه وه که مه سه له ی رۆژه لات ی کوردستان و ئیران، ده بی ت له نیوان کوردانی ئه و ی و ده ولته ی ئیراندا چاره سه ر بکری ت. ئیمه ش

وه لاممان پروو و ئاشکرا بوو. به پیی تایبه تمه ندی و پنداویستی ئیران و رۆژه لات ده جوو لینه وه.

ئیستا تورکیا گه یشتو وه ته شوینی ک که گه رانه وه ی تیدا نییه؛ یان ده بی ت گۆرانکاری ریشه یی بکات و بی ته تورکیایه کی دیموکراتیک و به هیز، یان ئه وه تا به رده وام ده بی ت له شه ر و نکولی کردن که تیدا ته نیا "هه زینه" و باجی گه وره تر ده دات. ئه گهر ده ولت به ویت به شیوازیکی "پراگماتیستی" و کورتخایه ن یاری به م پرسه بکات، زانی گه وره تر ده کات. له به رامبه ردا، رېبه ر ئاپو ده یه ویت کیشه که له چوارچیویه کی یاسای و سیاسیی جیگیردا چاره سه ر بکات که نهک هه ر له تورکیا، به لکوو کاریگه ریی ئه ری نی له سه ر هه موو به شه کانی تری کوردستان و ناوچه که ش هه بی ت. ئیمه تیکۆشانی بو ده که ی ن و بروامان وایه وزه ی گه لی کورد و فه لسه فه ی رېبه ر ئاپو ده توانیت ئه م وه رچه رخانه میژوو ییه به ئه نجام بگه یه نیت.

نالتەرناتیف: ئیستا له گه ل ده ستی کردنی پرۆسه ی ناشتی، رۆژئاوای کوردستان له چ دۆخی کدایه؟ له لایه که وه تورکیا هه ره شه ی به رده وام ده کات و ده لیت ده بی ت "هه سه ده" چهک

دابىت، لى لايەكى تىرشەۋە دەۋلەتلى ناۋەندىلى سوورىا داۋا دەكات ھەسەدەە بچىتە ناو سوپاى ولاتەۋە. بە گشتى ئەم پىۋسەبەيى باكوور و دۆخى پۇژئاۋا چۇن لىك دەدەيتەۋە؟

ئەمىر كەرىمى: مەسەلەي پۇژئاۋا بەشىكە لەو گۇرانكارىيە ستراتىيەي كە دەبىت لە ناۋچەكەدا پرو بىدات. پىۋەبەرىيى خۇسەر و "ھەسەدە" بە ئاشكرا گوتوۋىانە كە ئەۋان سوورىايەكى دىموكراتىكىيان دەۋىت؛ سوورىايەك كە تىيدا كورد مافى خۇبەپىۋەبىردن و خۇپاراستنى ھەبىت و بەشدار بىت لە بىرلارە سىياسىيەكاندا. سىستەمى ناۋەندگەرا چىتر لە سوورىادا سەرنالگىت. ئەگەر توركىيا بىەۋىت سىستەمىكى ناۋەندى بىسەپىنىت، كى قىۋولى دەكات؟ كورد، دروۋزى، عەلەۋى و تەنانەت بەشىكى زۇرى عەرەبى سۈننەش قىۋولى ناكەن. كۇمەلگەي سوورىا ئەزمۈۋى لايىك بوون و ئازادىيى ژنى ھەيە، بۇيە سەپاندنى شەرىعت يان سىستەمىكى ناۋەندگەرا كاردانەۋەي تۈندى لى دەكەۋىتەۋە توركىيا دەيەۋىت سوورىايەك دروست بىكات كە تىيدا شەپكى درىژخايەن ھەبىت، ئەمەش ئاسايشى ناۋچەكە و بەرژەۋەندىي ھىزە جىھانىيەكان

و ئىسرائىل دەخاتە مەترسىيەۋە. بۇيە دەستى توركىيا بە كرۋەيى نامىنىتەۋە و ناتۋانىت تەنبا بە ھەرەشە بەرنامەكەي بىسەپىنىت. لە پۇژئاۋا كوردستان تەنبا كورد نىيە، بەلكوۋ جۇرە پەيۋەندىيەكى نۆي لە نىۋان گەلاندە دروست بوۋە كە چىتر نايانەۋىت پاشكۇي ناۋەند بن. ئەۋان ئەزمۈۋى خۇبەپىۋەبىردن و پاراستىيان ھەيە؛ تەنانەت ئەۋ ناۋچانەي پىشتر لە ژىر دەستى دەۋلەتدا بوون، ئىستا خۋازىيارى سىستەمى خۇسەرىن، چۈنكە سەرەراي قەيرانەكانى سوورىا، لە پروۋى دىموكراسى، بەيەكەۋە ژيانى گەلان، ماف وئازادىيەكان و ئاسايشەۋە ئەزمۈۋىنىكى سەرەكەۋتوۋە.

دوژمنان و ناسىۋنالىستەكان ھەۋلى زۇريان دا فىتنە بىخەنە نىۋان كورد و عەرەب، بەلام سەرەكەۋتوۋ نەبوون. خەلكى ناۋچەكە ھەموو شتىكىيان تاقىكرەۋە: بەعسىيان بىنى، جەبەھى نوسرە و داعشىيان بىنى، ئىستا پىۋەبەرىيى خۇسەرىش دەبىنن. ئەم ئەزمۈۋنە گەرەيە بە دەستىۋەردانى سەربازى تىك ناچىت، چۈنكە پەيمانىكى راستەقىنە لە نىۋان گەلاندە دروست بوۋە.

ئىستا پىۋەبەرىيى خۇسەر بىپارى داۋە خۇراگرى بىكات و تەسلىم نەبىت. ئەۋان ھەم خاۋەن پىۋژەن و ھەم

ئامادەى دىالۇگن. توركىيا پرۇژەكەى لە بەئس خراپتەرە، ئەمىركاش سىياسەتتىكى جىگىرى نىيە و تەنیا دەيەوئىت رېگرى لە گەرانەوہى ئىران بکات. تەنیا لایەنئىک کە پرۇژەيەكى دىموکراتىكى بۇ ھەموو سووریا پىيە، رېئەبەرىيى خۆسەرە.

دەولەتى کاتى سووریا و ئەحمەد شەرع لە نىوان ھیزە جیھانییەکان و تورکیادا گیریان خواردووہ. تورکیا نفووزى زۆرى لە ناو ھەوالگرى و سوپای ئەواندا ھەيە، بەلام ھیزە جیھانییەکان نایانەوئىت سووریا بە تەواوى تەسلىمى تورکیا بکەن. لە ناو دانوستانەکاندا، دەولەتى سووریا دەيەوئىت ھەسەدە "ھەرەس بکات" و بىکاتە سەربازى ناوہندى، بەلام کورد و گەلانى باکوورى سووریا چىتر نابنە سەربازى کەس؛ ئەوان دەیانەوئىت بە ناسنامەى خۇیانەوہ لە ناو سىستەمى پاراستندا بىئىنەوہ.

چارەسەر تەنیا ئەوہیە کە ئىرادەى سىاسى و خۆبەرپۆەبەردنى گەلانى باکوورى سووریا و بەتایبەتى کورد قبوول بکرىت. کورد نایەوئىت سووریا پارچە بکات، بەلکوو دەيەوئىت ببیتە چاوگەى "یەکىتتى دىموکراتىک". ئەگەر کەسانىک یەکپارچەيى سووریا تەنیا وەک ناوہندگەرایى دەبینن، ئەوہ پرۇژەيەكى شکستخواردووہ. فەلسەفەى

رېبەر ئاپۆ رېگەى راستى نیشان داوہ ئىمە بروامان وایە چارەسەر تەنیا بە قبولکردنى پرۇژەى ناناوہندى و خۆسەرى پىک دىت. پىوئستە ئىرادەى سىاسى و خۆبەرپۆەبەردنى کورد یەسەند بکرىت. کورد نایەوئىت سووریا پارچە بکات، بەلکوو دەبیتە بنگەيەكى سەرەكى بۇ "یەکىتتىەكى دىموکراتىک". ئەمەش پەيەوہندیەكى راستەوخوى بەو گۇرانکاریانەوہ ھەيە کە رېبەر ئاپۆ باسیان دەکات. وەک مەزلوم عەبدى و ئىلھام ئەحمەدیش ئامازەیان پىدا، دەیانەوئىت رېبەر ئاپۆ بىینن چونکە ئەو سازماندەر و خاوہن پرۇژە سەرەکیەکەيە.

کۆتایى: لە ئەنجامدا، دەولەتى تورکیا ناچارە گوئ لە رېبەر ئاپۆ بگرىت. پرۇژەى ئاشتى و دىموکراسى بەيەکەوہ گریدراون و ناتوانن مئزوو بەرەو داوہ بگەرپىنەوہ. تەنیا یەک رېگا ماوہ، ئەویش دىموکراسیە؛ ئەم رېگایە ھەم لە سووریا، ھەم لە تورکیا و ھەم لە ئىرانیش تاکە چارەسەرە. روانگەى ئەمنى، ھىزى سەربازى و چەک لە سەدەى بىستەمیشدا نەیانتوانى کىشەکان چارەسەر بکەن، بۆیە ئىستاش ناتوانن.



پلتفرم دموکراتیک ایران کنفرانسی تحت عنوان

«صد سال دولت-ملت در ایران: از انحصار تا دموکراسی چندملیتی»

A Hundred Years of Nation-Building in Iran: From Monogamy to Multinational Democracy

در تاریخ ۱۳ دسامبر ۲۰۲۵ در استکهلم-سوئد برگزار می‌کند



برگزاری کنفرانس «صد سال دولت - ملت در ایران: از انحصار تا دموکراسی چندملیتی» در استکهلم

بخشی که در آن حضار و شرکت‌کنندگان دیدگاه‌ها و نقدهای خود را مطرح کردند و گفت‌وگویی فعال و چندصدایی شکل گرفت.

استکهلم میزبان گفت‌وگو درباره دولت - ملت در ایران

آزاد کریمی: بحث دموکراسی چندملیتی نیازمند بازاندیشی در مفهوم ملت و ساختارهای اجتماعی است.

کنفرانس «صد سال دولت - ملت در ایران» روز ۱۳ دسامبر ۲۰۲۵ در استکهلم آغاز شد. آزاد کریمی در گشایش نشست بر ضرورت بازتعریف مفاهیم ملت، دموکراسی و مشارکت فراگیر در آینده ایران تأکید کرد.

روز شنبه ۱۳ دسامبر ۲۰۲۵، شهر استکهلم میزبان کنفرانسی با عنوان «صد سال دولت - ملت در ایران: از انحصار تا دموکراسی چندملیتی» بود. این نشست با حضور شماری از کارشناسان، پژوهشگران و فعالان سیاسی، اجتماعی و حقوق بشری برگزار شد و شرکت‌کنندگان در چهار پنل تخصصی و یک پنل عمومی بحث آزاد، به نقد ساختار تاریخی قدرت، نقش جنبش‌های اجتماعی در تحقق عدالت و همزیستی مسالمت‌آمیز، نسبت ملت‌ها با یکدیگر و امکان بازتعریف نظام سیاسی ایران در چارچوبی چندملیتی و دموکراتیک پرداختند.

کنفرانس از ساعت ۱۱ تا ۲۰ به وقت اروپای مرکزی ادامه داشت و در حدود دو ساعت پایانی نیز تریبون آزاد برگزار شد؛

در شکل‌گیری دولت - ملت در ایران نیز مشاهده شده است.

عباس ولی با نقد روایت‌های رایج تاریخی گفت اغلب تفسیرها - چه لیبرال، چه چپ و چه ناسیونالیستی - تاریخ ایران را خطی و رو به پیشرفت نشان می‌دهند. اما به باور او، پس از سال ۱۹۱۲ ایران وارد یک «گسل تاریخی» شد که از استبداد صغیر تا جنگ جهانی اول و در نهایت ظهور رضاشاه امتداد یافت.

او افزود انقلاب مشروطه ۱۹۰۵-۱۹۰۶ از نظر گفتمانی و حقوقی، تولد یک حاکمیت جدید بود، اما این حاکمیت با خلأ قدرت اجرایی روبه‌رو بود. به گفته او، مشروطه قانون تولید کرد، اما فاقد اقتدار لازم برای اجرای آن بود.

عباس ولی تصریح کرد که قانون به‌خودی‌خود قدرت ندارد و تنها زمانی الزام‌آور می‌شود که پشتوانه اقتدار سیاسی و قهر دولتی داشته باشد. او با اشاره به مثال‌های ساده گفت حتی اجرای قوانین روزمره نیز بدون امکان تنبیه و اعمال قدرت ممکن نیست.

او در ادامه گفت با به قدرت رسیدن رضاشاه، برای نخستین‌بار دولتی در ایران شکل گرفت که توان اجرای قوانین خود را داشت. به گفته او، فارغ از ماهیت این قوانین، آنچه اهمیت دارد شکل‌گیری رابطه‌ای جدید میان دولت و ملت بر پایه اقتدار سیاسی و خشونت نهادمند است عباس ولی در بخش دیگری از سخنانش

نشست با گشایش رسمی توسط آزاد کریمی، سخنگوی پلتفرم دموکراتیک ایران، آغاز شد و سپس پنل نخست کنفرانس تحت عنوان "نقد ساختار دولت - ملت در ایران" با سخنرانی پروفسور عباس ولی ادامه یافت.

«لحظه تأسیس دولت» تا نقد دموکراسی بی‌حساسیت به تفاوت‌ها

عباس ولی: تولد دولت، تولد «دیگری» و خشونت سیاسی است. پروفسور عباس ولی در پنل نخست کنفرانس استکهلم، دولت‌سازی را هم‌زمان با تولید خشونت گفتمانی و عینی توصیف کرد. او گفت دموکراسی اگر به تفاوت‌های هویتی حساس نباشد، می‌تواند به ابزار تمرکز قدرت و حذف بدل شود.

عباس ولی در ابتدای سخنانش به «لحظه تأسیس دولت» پرداخت و گفت در لحظه شکل‌گیری حاکمیت سیاسی، یک «خود» سیاسی جدید متولد می‌شود؛ اما هم‌زمان «دیگری»‌هایی نیز شکل می‌گیرند که به حاشیه رانده می‌شوند و صدایشان شنیده نمی‌شود.

او تأکید کرد که تولد دولت هم‌زمان با تولد خشونت سیاسی است؛ خشونتی که هم بعد گفتمانی دارد و هم عینی. به گفته او، این خشونت می‌تواند از حذف نمادین در زبان رسمی تا زندان، تبعید و سرکوب فیزیکی را دربر بگیرد؛ روندی که

از هردر و هگل تا ایران‌شناسی مدرن؛ پیوند گفتمان اروپایی با ملت‌سازی در ایران

چمن‌آرا: «ایران» ابتدا در زبان و فلسفه اروپا ساخته شد.

دکتر بهروز چمن‌آرا در کنفرانس استکهلم گفت تصویر «ایران» به‌عنوان ملت، ابتدا در فلسفه و زبان‌شناسی اروپایی شکل گرفت. او نقش اندیشمندان آلمانی و پروژه‌های فکری-سیاسی اوایل قرن بیستم را در تثبیت تاریخ‌نگاری متمرکز بررسی کرد.

در ادامه‌ی پِنل اول، دکتر بهروز چمن‌آرا در سخنانش به لحظه شکل‌گیری و تولد ایران در زبان و همچنین نقش اندیشمندان اروپایی در این پروسه پرداخت.

او گفت فیلسوفانی مانند هردر و هگل، با بازتعریف اروپا و شکستن گفتمان‌های الهیاتی و مقدس‌زبانی، ایران را به‌عنوان «ابزاری نظری» وارد اندیشه فلسفی خود کردند، بدون اینکه شناخت واقعی از تاریخ یا زبان ایرانی داشته باشند.

چمن‌آرا تأکید کرد هردر ایران را از طریق یک چشم‌انداز زبانی و شاعرانه تصویر کرد؛ ملتی که در زبان خود تجلی می‌یابد، اما این تصویر صرفاً گفتمانی بود و نه واقعی. به گفته او، این نگاه اروپایی به ایران، پایه‌ای شد برای ورود گفتمان ناسیونالیستی و بازتعریف تاریخ و هویت ایران توسط روشنفکران ایرانی.

گفت پروژه دولت‌سازی در ایران هم‌زمان بر تمرکزگرایی سرزمینی و ساختن یک هویت ملی یکپارچه استوار بوده است. او تأکید کرد که مفهوم «حاکمیت ملی» برخلاف تصور رایج، ریشه در نظریه دموکراتیک دارد و نه در مارکسیسم، و همین نظریه دموکراتیک دارای کاستی‌های جدی است که در شرایط امروز ایران باید به‌طور انتقادی مورد توجه قرار گیرد.

به گفته این استاد پیشین دانشگاه، نظریه کلاسیک دموکراسی در ساختار گفتمانی خود حساسیتی نسبت به تفاوت‌ها ندارد؛ از تفاوت‌های جنسیتی و قومی گرفته تا مذهبی و فرهنگی. او هشدار داد که در چنین چارچوبی، دموکراسی می‌تواند در عمل به ابزاری برای استبداد، تمرکز قدرت و حتی حذف و پاک‌سازی هویتی بدل شود؛ همان‌گونه که به باور او در دوره رضاشاه، نهادهای مدنی تضعیف و قانون اساسی عملاً به حاشیه رانده شد.

عباس ولی با انتقاد از گفتمان رایج اپوزیسیون ایران گفت اگرچه همه از دموکراسی سخن می‌گویند، اما تعریف روشنی از آن ارائه نمی‌شود و دموکراسی اغلب به سازوکار انتخابات تقلیل می‌یابد. او تأکید کرد که برون‌رفت از این بن‌بست، بازاندیشی دموکراسی بر پایه «پلورالیسم مبتنی بر تفاوت هویتی» است؛ رویکردی که باید در فرآیند تدوین قانون اساسی و شکل‌گیری نهادهای سیاسی آینده ایران به‌صورت جدی لحاظ شود.

و احترام به تفاوت‌های فرهنگی و هویتی بازسازماندهی شود؛ به‌گونه‌ای که همه صداها و ریشه‌ها در یک کلیت پویا دیده شوند و به مشارکت در ساختار سیاسی کشور دعوت شوند.

از حذف زنان در مشروطه تا کنترل بدن و پوشش در دوره‌ی پهلوی و جمهوری اسلامی

گلرو: دولت - ملت بر اساس «شهروند مرد» بنا شد.

مهدیه گلرو در پنل زنان و شهروندی، ملت‌سازی را فرآیندی دانست که زنان و گروه‌های به‌حاشیه‌رانده‌شده را حذف کرده است. او تأکید کرد تبعیض جنسیتی از مشروطه تا امروز در سیاست و قانون بازتولید شده است.

مهدیه گلرو، فعال سیاسی و فمینیست، گفت دولت - ملت در ایران و جهان بر اساس شهروندِ مرد شکل گرفته و زنان و دیگر گروه‌ها از آن حذف شده‌اند. او تأکید کرد مسئله جنسیت در ساخت ملت و شهروندی، بخش جدایی‌ناپذیر بررسی تاریخ ایران است.

به گفته گلرو، موج اول فمینیسم بیش از یک قرن پیش تلاش کرد تا زنان به شهروندی و مشارکت در ملت مدرن دست یابند، زیرا حق رأی و حضور سیاسی تنها به مردان تعلق داشت.

او افزود در مشروطه، زنان برای مشارکت

به گفته این پژوهشگر، هگل نیز در کانتکتست فلسفه تاریخ خود، ایران را به‌عنوان «شرق فاقد آگاهی از آزادی» به کار گرفت تا مسیر تاریخ آزادی در اروپا را تبیین کند. او افزود این برداشت‌های انتزاعی و نادرست از ایران، بعدها بر شکل‌گیری گفتمان‌های ناسیونالیستی و بازسازی هویت ایرانی در دوره مشروطه تأثیر گذاشت

دکتر چمن‌آرا توضیح داد تصویر ایران به‌عنوان یک ملت، ابتدا در فلسفه و زبان‌شناسی آلمانی شکل گرفت. او اشاره کرد که اندیشمندانی مانند شلینگ، تئودور نولدکه و کریستینسن، ایران را در قالب یک ملت تاریخی و زبانی وارد آکادمیای اروپایی کردند و این تصویر فلسفی و علمی، پایه‌ای شد برای شکل‌گیری مطالعات ایران‌شناسی مدرن.

به گفته چمن‌آرا، در سال ۱۹۱۵ سفارت آلمان با حمایت مالی از تقی‌زاده و دیگر روشنفکران ایرانی، زمینه تشکیل «حلقه برلین» و «مجله‌ی کاوه» را فراهم کرد تا تصویری یک‌دست و تاریخی از ایران نوین بسازد. او افزود این روند به ایجاد یک تاریخ‌نگاری متمرکز و گفتمان ناسیونالیستی کمک کرد، اما هم‌زمان موجب شکل‌گیری ناسیونالیسم‌های منطقه‌ای مانند کُرد، بلوچ و ترک نیز شد.

چمن‌آرا در پایان سخنان خود تأکید کرد واسازی تمرکز سیاسی در ایران لزوماً به معنای واگرایی یا تضعیف وحدت نیست و امکان دارد ایران با مدیریت چندمرکزی

در دولت مدرن تلاش کردند، اما در نهایت به حاشیه رانده شدند و قانون اساسی زنان را کنار گذاشت؛ امری که به گفته او نشان‌دهنده «دیگری‌سازی جنسیتی» در ایران است.

گلرو توضیح داد در دوره پهلوی اول، دولت تلاش کرد هویت زنانه را از طریق پوشش و ظاهر کنترل کند؛ از جمله با استفاده از کلاه پهلوی و سیاست کشف حجاب اجباری که به‌عنوان ابزار ملت‌سازی و ساخت شهروند مطلوب عمل می‌کرد.

به گفته این فعال فمینیست، جمهوری اسلامی نیز همان الگوی ویت‌ترین‌سازی شهروند را ادامه داد و تصمیمات قانونی و اجتماعی، استانداردهای جنسیتی و تبعیض‌آمیز را برای زنان حفظ کرده است. او تأکید کرد در ایران، ملت‌سازی هرگز بر پایه برابری شهروندی نبوده است. به گفته گلرو، «شهروند مطلوب» مرد، جوان و شیعه مرکز‌نشین بوده و هر چه از این استاندارد فاصله‌گیری، با تبعیض‌های چندلایه مواجه می‌شود؛ از جمله زنان بلوچ یا زنانی که حق حضانت و مالکیت محدود دارند.

قانون اساسی، معماری قدرت و تبعیض را می‌سازد

خزائلی: قانون اساسی فعلی ایران ابزار روشن مقابله با تبعیض ندارد.

معین خزائلی در کنفرانس استکهلم گفت

قانون اساسی تعیین می‌کند قدرت از کجا می‌آید و چگونه اعمال می‌شود. او با اشاره به اصولی مانند ۱۹ و ۱۱۵، بر ضرورت تضمین صریح برابری و رفع تبعیض در قانون اساسی آینده تأکید کرد.

معین خزائلی در ادامه اظهار داشت؛ معماری قدرت در هر جامعه توسط قانون اساسی شکل می‌گیرد و این سند تعیین می‌کند قدرت از کجا می‌آید، چگونه اعمال می‌شود و چه مرزهایی برای حکومت تعریف می‌شود.

او گفت در بسیاری از کشورها، قانون اساسی چارچوب دولت - ملت را مشخص می‌کند و تعیین می‌کند دولت چگونه شکل می‌گیرد و ملت چگونه تعریف می‌شود؛ ابزاری که مشروعیت‌بخشی سیاسی به حاکمیت و قدرت سیاسی دولت را ممکن می‌کند.

خزائلی تأکید کرد هر قانون اساسی حامل یک ایده اساسی نیز هست؛ گاهی این ایده آزادی و برابری شهروندان را تقویت می‌کند و گاهی ابزار تثبیت یک ساختار بسته و اقتدارگرا برای سرکوب اجتماعی می‌شود. او افزود قانون اساسی فعلی ایران فاقد ابزار مشخص برای مقابله با تبعیض است.

خزائلی گفت اصل ۱۹ به مردم ایران از «هر قوم و قبیله» حقوق مصوب می‌دهد، اما معیارهایی مانند جنسیت در آن لحاظ نشده و جای خالی آن آشکار است.

او همچنین به اصل ۱۱۵ اشاره کرد و گفت شرایط ریاست جمهوری برای «رجال مذهبی و سیاسی» تعریف شده و شورای

نگهبان آن را تفسیر می‌کند؛ تفسیری که به گفته خزائلی آشکارا مردسالارانه است و زنان را از دسترسی به بالاترین مقام اجرایی محروم می‌کند.

به گفته خزائلی، بسیاری از تفسیرها و اجرای قانون اساسی در ایران بر اساس امنیت و برداشت‌های محدود شکل گرفته و شفافیت لازم را ندارد و همین امر به استمرار تبعیض و محدود کردن شهروندان می‌انجامد. خزائلی در پایان تأکید کرد قانون اساسی آینده ایران باید این کمبودها را برطرف کند و به‌صورت روشن تضمین‌کننده حقوق همه شهروندان، زن و مرد، بدون تبعیض باشد تا بتواند پایه‌ای دموکراتیک و برابر برای کشور ایجاد کند.

ورود نامتوازن به مدرنیزاسیون و دشواری شکل‌گیری جنبش‌های مستقل

الیاسی: دولت - ملت محصول سرمایه‌داری جهانی است.

عادل الیاسی در پنل جنبش‌های اجتماعی تأکید کرد دولت - ملت را باید در متن نظم اقتصادی-سیاسی جهانی فهمید. او گفت تجربه کردستان و خیزش «زن زندگی آزادی» الگویی از کنش جهان‌شمول و فراتر از هویت‌محوری ارائه داده است.

عادل الیاسی گفت ساختار دولت - ملت منشأ بسیاری از مسائل منفی امروز است، اما این پدیده را نباید جدا از زمینه تاریخی

آن دید. به گفته او، دولت - ملت محصول جامعه مدرن و نظام سرمایه‌داری جهانی است.

الیاسی تأکید کرد دولت، ملت و جغرافیای «کشور» صرفاً پدیده‌هایی درون‌زا نیستند، بلکه کارکردی مشخص در نظام اقتصادی و اجتماعی جهانی دارند و به بازتولید مناسبات قدرت در این نظام کمک می‌کنند.

او افزود ورود نامتوازن ایران و خاورمیانه به فرآیند مدرنیزاسیون و سرمایه‌داری، وضعیت اجتماعی را وخیم‌تر کرده و مانع شکل‌گیری جنبش‌های اجتماعی مؤثر برای مهار قدرت دولت و به‌رسمیت‌شناسی هویت‌های متکثر شده است.

به گفته الیاسی، جامعه ایران امروز در یک تقسیم‌کار جهانی قرار گرفته که دست آن را برای توسعه، سازمان‌یابی اجتماعی و تقویت نیروهای پیشرو بسته است.

الیاسی در بخش دیگری از سخنانش به موقعیت کردستان پرداخت و گفت مبارزات مردم کردستان صرفاً در چارچوب مطالبات ملی‌گرایانه محدود نمانده و از همان ابتدا فراتر از هویت‌محوری حرکت کرده است. او با اشاره به شعارها و اعتراضات «زن زندگی آزادی» گفت خیزش‌های آغازشده از کردستان حامل مطالبات جهان‌شمول مانند آزادی و عدالت بوده‌اند و این تجربه می‌تواند الگویی برای عبور از چارچوب محدود دولت - ملت و هویت‌های بسته در ایران باشد.

او همچنین گفت تجربه تاریخی ایران نشان می‌دهد برای تغییر وضعیت اجتماعی،

صرفاً مواجهه با قدرت رسمی کافی نیست. به گفته او، جامعه ایران هم‌زمان با دو نوع قدرت روبه‌روست: قدرت رسمی دولتی و قدرت غیررسمی اجتماعی که ساختار، رهبری و سلسله‌مراتب مشخصی ندارد، اما به‌طور واقعی وجود دارد.

الیاسی تأکید کرد ایران برخلاف بسیاری از جوامع دیگر، از شکل‌گیری پایدار جنبش‌های اجتماعی مستقل که بتوانند در برابر قدرت رسمی بایستند محروم بوده و همین‌خلاق تاریخی، مسیر تحول اجتماعی را دشوار کرده است.

او با اشاره به تاریخ معاصر ایران گفت سه گفتمان اصلی تلاش کرده‌اند هویت مشترک بسازند: ناسیونالیسم ایرانی، گفتمان مذهبی و چپ‌ستنی. به گفته او، هر سه این گفتمان‌ها بخش‌های مهمی از هویت‌های واقعی جامعه را نادیده گرفته‌اند.

الیاسی گفت آنچه در کردستان شکل گرفته، بیش از آنکه یک جنبش صرفاً ملی‌گرایانه باشد، یک جنبش اجتماعی با مطالبات جهان‌شمول و انسان‌محور است که با الگوهای کلاسیک سیاست در ایران تفاوت دارد؛ جنبشی که نه بر ناسیونالیسم کلاسیک تکیه دارد، نه بر ایدئولوژی مذهبی، و نه بر چپ‌ستنی تقلیل‌گرا

او با اشاره به تجمع‌های گسترده در کردستان پس از خیزش «زن زندگی آزادی» گفت این اعتراضات بدون مرکزیت قدرت، بدون خشونت و با حضور گرایش‌های فکری متنوع برگزار شدند و نشان‌دهنده

بلوغ یک نیروی اجتماعی خودجوش هستند. الیاسی در پایان هشدار داد این الگوی نوین به دلیل محدودیت‌های جغرافیایی و ژئوپلیتیکی، اگر با دیگر مناطق ایران پیوند نخورد، در معرض تضعیف قرار دارد و تنها با گسترش این نوع جنبش اجتماعی در سطح سراسری است که می‌توان از شکل‌گیری یک هویت مشترک نوین در ایران سخن گفت.

حاشیه‌رانی بلوچستان نتیجه مهندسی فرهنگی، زبان‌زدایی و امنیتی‌سازی است

برهان‌زهی: ملت واحد مرکز‌گرا مشروعیت فراگیر نیابد

فریبا برهان‌زهی در کنفرانس استکهلم گفت دولت - ملت در ایران با ملت‌سازی تک‌اتنیکی و تمرکز اقتدار شکل گرفت. او بر حقوق تاریخی و جمعی بلوچ‌ها از جمله زبان مادری، فرهنگ و تعیین سرنوشت تأکید کرد. فریبا برهان‌زهی در سخنانش به وضعیت بلوچستان در ساختار تاریخی دولت - ملت در ایران پرداخت و گفت ساختار دولت - ملت در ایران پس از انقلاب مشروطه و به‌ویژه با روی کار آمدن رژیم پهلوی، بر پایه ملت‌سازی شدیداً مرکز‌گرا و تک‌اتنیکی شکل گرفت؛ الگویی که تا امروز بر ادبیات سیاسی ایران سایه انداخته است.

او تأکید کرد «ملت واحد» در ایران نه بر اساس تجربه زیسته جوامع، بلکه

مانند حق زبان مادری، فرهنگ، حیات و تعیین سرنوشت استوار است.

نقش اسطوره‌سازی و خوانش‌های مرکز‌گرا در بازتولید انکار دیگری

آل‌حمزه: «ایران» تحمیلی به «جهل مقدس» تبدیل شد.

نوری آل‌حمزه در پل نقد مرکز‌گرایی گفت تعریف «شهروند ایرانی» از بالا و به‌صورت تحمیلی شکل گرفته است. او با اشاره به خوانش رایج از شاهنامه، پیامدهای سیاسی و فرهنگی اسطوره‌سازی را نقد کرد.

نوری آل‌حمزه در ادامه گفت: درد مشترک ملت‌های ساکن ایران از آن‌جا آغاز می‌شود که «ایران» و «شهروند ایرانی» نه بر اساس تجربه زیسته مردم، بلکه از بالا و به‌صورت تحمیلی تعریف شده و به‌تدریج به نوعی «جهل مقدس» تبدیل شده است او تأکید کرد هر جریان سیاسی و هر گروه اتنیکی، مجموعه‌ای از مقدسات غیرقابل نقد برای خود ساخته و همین امر باعث انکار متقابل، نپذیرفتن دیگری و تلاش برای تحمیل دیدگاه خود به‌عنوان یک «قانون نانوشته» بر کل جامعه شده است این فعال سیاسی عرب با اشاره به خوانش رایج از شاهنامه گفت بخش بزرگی از ذهنیت سیاسی، فرهنگی و حقوقی ایرانیان بر تفسیری اسطوره‌ای و افزودنی‌های متأخر به شاهنامه بنا شده؛ تفسیری که پیامدهای عمیقی در سیاست، تصمیم‌گیری و تصور

با سیاست‌هایی مانند مهندسی فرهنگی، زبان‌زدایی، تمرکز اقتدار و انکار تنوع ملی و تاریخی ساخته شده و این الگو هیچ‌گاه مشروعیت فراگیر به دست نیاورده است. به گفته او، ملت پیش از دولت شکل می‌گیرد و دولت تنها زمانی مشروع است که اراده سیاسی ملت‌های تشکیل‌دهنده را نمایندگی کند. در غیر این صورت، بقای دولت صرفاً از طریق زور، امنیتی‌سازی و سرکوب ممکن می‌شود؛ تجربه‌ای که ملت‌های بلوچ، کرد، عرب، ترک و ترکمن با آن مواجه بوده‌اند.

فریبا برهان‌زهی با استناد به پژوهش‌ها و اسناد تاریخی گفت ملت بلوچ در سرزمین تاریخی بلوچستان، هویت ملی، زبانی، فرهنگی و سیاسی مستقل داشته و نهادهای حکمرانی محلی را تجربه کرده است؛ بنابراین حق حاکمیت مردم بلوچ، حقی تاریخی و تثبیت‌شده است.

او عوامل سلب این حق تاریخی را شامل دخالت‌های استعماری بریتانیا، رقابت‌های منطقه‌ای، توافقات پنهانی با دولت‌های قاجار و پهلوی، مرزبندی‌های استعماری و لشکرکشی رضاشاه با حمایت بریتانیا دانست که به تقسیم و تضعیف بلوچستان انجامید. او در پایان گفت پیامد یک قرن گذشته نه ادغام برابر بلکه حاشیه‌رانی ساختاری بوده است؛ از جمله ستم ملی، توسعه‌نیافتگی عामدانه، امنیتی‌سازی و محرومیت از حقوق سیاسی و فرهنگی. به گفته او، مطالبات بلوچ‌ها بر حقوق تاریخی، طبیعی و جمعی

تاریخی جامعه داشته است.

آل حمزه با مثال افسانه آرش کمانگیر گفت این روایت‌ها ذهنیتی مرکزگرا و توسعه‌طلب ایجاد کرده‌اند؛ ذهنیتی که ایران را محق می‌داند هر جا «تیرش فرود آمد» به نام خود ثبت کند و هویت و سرزمین دیگران را نادیده بگیرد

او این ذهنیت را در سیاست خارجی جمهوری اسلامی نیز قابل مشاهده دانست و گفت گفتمان «آرش‌گونه» در عمل به مداخلات منطقه‌ای انجامیده؛ مداخلاتی که نه به دموکراسی در ایران منجر شده و نه به آزادی‌های بنیادین، بلکه هزینه‌های سنگینی بر مردم تحمیل کرده است.

نوری آل حمزه تأکید کرد بدون نقد صریح شاهنامه، تاریخ ایران و خوانش رمانتیک از گذشته، این چرخه بازتولید می‌شود و مردم ایران همچنان به‌ای اسطوره‌سازی، مرکزگرایی و توسعه‌طلبی را خواهند پرداخت.

تبعیض آموزشی، حذف نهادی و ضرورت بررسی علمی این سرکوب آئینها

خسروی: سرکوب گروه‌های اجتماعی دینی و مذهبی بخشی از ساختار قدرت است.

حشمت خسروی در کنفرانس استکهلم گفت یارسان‌ها و اقلیت‌های مذهبی در ایران بارها سرکوب شده‌اند و این روند ساختاری است. او با اشاره به تجربه

شخصی، از محرومیت‌های آموزشی و اجتماعی به‌عنوان مصادیق تبعیض یاد کرد.

حشمت خسروی در سخنانش گفت جامعه یارسان و اقلیت‌های مذهبی ایران بارها مورد سرکوب قرار گرفته‌اند؛ از جمله جهاد علیه مردم کردستان در ۲۸ مرداد ۱۳۵۸ و حمله محمدرضا شاه به جمهوری کردستان، بدون اینکه کسی اعتراض کند.

او تأکید کرد تجربه سرکوب یارسان‌ها را می‌توان با تاریخ خشونت علیه یهودیان در ایتالیا و آلمان مقایسه کرد؛ جایی که جامعه جهانی در برابر تبعیض و ظلم سکوت کرد. خسروی گفت طی بیش از ۴۵ سال، نظام جمهوری اسلامی «انسانیت» را از یارسان‌ها گرفته و مانع دسترسی آنها به فرصت‌های آموزشی و علمی شده است؛ بسیاری حتی اجازه ورود به دانشگاه‌ها و ادامه تحصیل ندارند.

او به تجربه شخصی خود اشاره کرد و گفت برای تحصیل مجبور شده زبان فارسی را خودآموز یاد بگیرد، چرا که سیستم آموزشی رسمی او را نادیده گرفته بود.

خسروی تأکید کرد سرکوب اقلیت‌های مذهبی نه فقط یک مسئله تاریخی، بلکه بخشی از ساختار نظام سیاسی و ایدئولوژیک ایران است و برای تحقق دموکراسی چندملیتی، این تبعیض‌ها باید مورد بررسی علمی و جدی قرار گیرند.

او گفت تجربه یارسان‌ها نشان می‌دهد

نادیده گرفتن اقلیت‌ها و تحمیل هویت غالب، مانع پیشرفت جامعه و تحقق عدالت اجتماعی است و در فرآیند دموکراتیزه کردن ایران باید به این مسائل توجه شود.

از کمون پاریس تا روژاوا؛ نقد پارلمانتاریسم و محدودیت‌های دولت - ملت حزبی

منصوران: خودمدیریتی می‌تواند مستقل از دولت ملی شکل بگیرد.
عباس منصوران در پنل بدیل‌ها گفت تجربه‌های تاریخی نشان می‌دهد سازماندهی جمعی می‌تواند بیرون از ساختار دولت متمرکز شکل بگیرد. او روژاوا را نمونه‌ای از تجربه عملی خودگردانی و زندگی جمعی دانست.

عباس منصوران گذار از پارلمانتاریسم به دولت - ملت و دولت مرکزی را بررسی کرد و تأکید داشت خودمدیریتی جمعی می‌تواند مستقل از دولت ملی شکل بگیرد.

او به تجربه تاریخی کمون پاریس در ۱۸۷۱ اشاره کرد و گفت این تجربه نشان می‌دهد مردم می‌توانند بدون ساختار رسمی دولت، سازماندهی و خودگردانی جمعی داشته باشند.

منصوران به وضعیت روژاوا پرداخت و گفت جوانان و زنان آن منطقه با شور و آگاهی مبارزه می‌کنند، زیرا تجربه زندگی جمعی و خودمدیریتی برایشان انگیزه‌بخش است.

او به نظریه توماس هابز و کتاب «لیویاتان» اشاره کرد و توضیح داد دولت به عنوان نیروی بازدارنده و همه‌گیر تعریف می‌شود، اما این تعریف در جوامع خودگردان مانند روژاوا دگرگون شده است.

منصوران تأکید کرد دولت - ملت در شرایط سرمایه‌داری و نظام‌های حزبی محدودیت‌های خود را دارد و تجربه‌های تاریخی مانند کمون روسیه و اکتبر نشان داده‌اند ساختارهای حزبی می‌توانند ایده‌های خودگردانی را از بین ببرند.

او نتیجه گرفت در روژاوا زندگی جمعی، آزادی و خودگردانی به یک تجربه عملی تبدیل شده و این مدل می‌تواند نه صرفاً شعار یا ایده نظری، بلکه الگویی برای گذار به جوامع چندمرکزی و سراسری باشد.

نقش جوانان دهه ۸۰ و پیوند عدالت اجتماعی با مسئله ستم ملی

رسایی‌منش: نسل Z می‌تواند موتور تغییر سیاسی در ایران باشد.
میلاد رسایی‌منش در کنفرانس استکهلم گفت نسل Z به دلیل شکاف ارزشی با ساختار رسمی و دسترسی گسترده به اطلاعات، ظرفیت تغییر دارد. او تأکید کرد نقش جوانان با مطالبات برابری، آزادی و عدالت اجتماعی گره خورده است.

میلاد رسایی‌منش گفت تمرکز اصلی بحثش بر نقش جوانان، به‌ویژه نسل Z متولد دهه ۸۰ خورشیدی در ایران است و

نقش تعیین‌کننده زنان در تصمیم‌گیری

ابراهیمی: روزاوا نمونه دموکراسی متکثر و شورامحور است.

مریم ابراهیمی در کنفرانس استکهلم تجربه خود از روزاوا را روایت کرد و گفت قدرت مرکزی در آنجا شکسته شده است. او تأکید کرد زنان در سطوح مختلف سیاسی و اجتماعی نقش مستقیم در تصمیم‌گیری دارند.

مریم ابراهیمی تجربه خود را از دموکراسی رادیکال در روزاوا به اشتراک گذاشت و تأکید کرد زنان در تمام حوزه‌ها، از نظامی تا سیاسی، نقش تصمیم‌گیری دارند.

او گفت شعار «زن زندگی آزادی» از کردستان آغاز شد و به سراسر کشور گسترش یافت و پشت آن تاریخ و فلسفه مبارزه‌ای عظیم نهفته است.

ابراهیمی گفت در روزاوا قدرت مرکزی شکسته شده و کانون‌ها و شوراهای محلی تصمیم‌گیرنده هستند و این تجربه نوعی دموکراسی متکثر و کنفدرالی را نشان می‌دهد. او تجربه میدانی خود را از سال ۲۰۱۹ تا ۲۰۲۲ در روزاوا و زندگی در کنار مردم، مصاحبه و مشاهده مستقیم فعالیت‌های زنان توضیح داد.

این مستندساز گفت در ساخت مستند درباره مجروحان و بازماندگان نبرد کوبانی مشاهده کرده است زنان و مردان با هم حماسه‌ای واقعی خلق کردند، اما جهان آنان را فراموش کرد.

اینکه این نسل چگونه می‌تواند تغییرات اجتماعی و سیاسی ایجاد کند.

او تعریف خود از جوانان را بر اساس سازمان جهانی بهداشت ارائه کرد و نسل Z را به عنوان نیرویی با انرژی انقلابی و خودساخته معرفی کرد که تفاوت اساسی با ارزش‌ها و سیاست‌های حکومت جمهوری اسلامی دارند.

رسایی منش تأکید کرد جنبش جوانان می‌تواند در سرنگونی جمهوری اسلامی و ایجاد حکومتی آزاد و برابر نقش‌آفرین باشد و این تغییرات با مسئله ستم ملی و عدالت اجتماعی گره خورده است.

او با مثال از مشاهدات کریستوفر هیچینز گفت نسل جدید ایران حتی در خانواده‌های مذهبی، گرایش‌ها و سبک زندگی متفاوتی دارد و این تفاوت می‌تواند محرک تغییرات بنیادین باشد.

به گفته او، بخش قابل توجهی از فعالان جوان از طبقات کارگر و حاشیه‌ای جامعه هستند و تجربه آنها نشان می‌دهد تضاد با مناسبات اقتصادی و سیاسی حاکم، آنان را به کنشگری و جنبش اجتماعی سوق داده است.

رسایی منش افزود نسل Z به دلیل دسترسی گسترده به اطلاعات و اینترنت آمادگی دارد گفت‌وگوهای ارجاعی و عقب‌مانده را نقد کند، هرچند توانایی تحلیل کامل اطلاعات هنوز با چالش مواجه است و کشورهایی مانند ایران نسبت به این جنبش‌ها آسیب‌پذیرند.

ابراهیمی افزود انقلاب روژاوا با مشارکت تمام ملت‌ها و مذاهب شکل گرفت و هدف آن خلق دنیایی بهتر بود، اما نه غرب و نه دولت‌های فاشیستی منطقه اجازه تحقق کامل این حق را نمی‌دهند.

گفت‌وگو، فروتنی فکری و خیر مشترک، ستون‌های جامعه دموکراتیک

سروستانی: دموکراسی یک «رفتار روزمره» است، نه فقط قواعد سیاسی

رها ثابت سروستانی در کنفرانس استکهلم گفت دموکراسی واقعی در روابط انسانی، شیوه گفت‌وگو و حساسیت اخلاقی شکل می‌گیرد. او تأکید کرد بدون فضای امن و عادلانه برای تبادل نظر و نقد صادقانه، دموکراسی زنده نمی‌ماند.

رها ثابت سروستانی درباره دیدگاه جامعه بهایی در مورد دموکراسی و جامعه دموکراتیک سخن گفت و تأکید کرد دموکراسی تنها مجموعه‌ای از قواعد سیاسی نیست و تحقق آن نیازمند تجربه تاریخی بشر و تکامل اخلاقی و اجتماعی است.

او گفت دموکراسی واقعی در رفتارهای روزمره، روابط انسانی، شیوه گفت‌وگو و تصمیم‌گیری و حساسیت اخلاقی و فکری افراد جامعه شکل می‌گیرد.

سروستانی تأکید کرد هر فرد حق دارد پیاموزد، بپرستد و پاسخ جوید و هیچ فرد

یا نهادی به صرف ثروت، سن، قدرت یا موقعیت حق ندارد نظر خود را نهایی بداند. او اصول بنیادین دموکراسی را احترام متقابل به دیدگاه‌ها، فروتنی در پذیرش نظرات دیگران و تمرکز بر خیر مشترک دانست. او گفت گفت‌وگو در فضای آزاد، امن و عادلانه باید شکل بگیرد تا نظرها بدون سانسور، تحریف یا تخریب بررسی شوند و جوهره زنده دموکراسی حفظ شود.

سروستانی افزود چرخه تعامل، سنجش و پذیرش نظرات تنها زمانی درست عمل می‌کند که از نیروهای انسانی و اخلاقی تغذیه شود، نه از ثروت، قدرت، ادعاهای مذهبی یا ذخایر علمی مشروعیت بگیرد. او گفت پس از بیش از ۴۵ سال، پرسش اصلی این است که مردم ایران تا چه اندازه تحقق وعده‌ها و حقوق خود را در زندگی روزمره احساس می‌کنند و اظهار داشت صدای ناراضی‌تی از فساد گسترده، دست‌اندازی‌های سیاسی، تبعیض آشکار علیه زنان، سرکوب آزادی اندیشه و محدودیت‌های علمی و فرهنگی از سراسر کشور شنیده می‌شود.

رها ثابت سروستانی تأکید کرد اعتماد بی‌چون‌وچرا به مرجعیت دینی یا ایدئولوژیک و اجرای سیاست‌های محدودکننده، اعتماد اجتماعی و توان تفکر اخلاقی و مدنی جامعه را تهدید می‌کند. او این مسئله را نه تنها سیاسی بلکه اخلاقی و انسانی دانست و گفت بدون مواجهه صادقانه با گذشته و وضعیت کنونی، نمی‌توان

آینده‌ای دموکراتیک و کرامت‌محور برای ایرانیان متصور شد.

«ملت دموکراتیک» و خودمدیریتی دموکراتیک

مرادی: دولت - ملت متمرکز خشونت و فقر را گسترش می‌دهد. دیاکو مرادی در کنفرانس استکهلم گفت دولت - ملت متمرکز نه رفاه پایدار ساخته و نه همزیستی ماندگار. او با اشاره به مفهوم ملت دموکراتیک، بر پذیرش تنوع و نقش محوری آزادی زنان در پایداری دموکراسی تأکید کرد

دیاکو مرادی درباره «ملت دموکراتیک» و «خودمدیریتی دموکراتیک» سخن گفت و بحران تاریخی دولت - ملت‌ها را بررسی کرد. او تأکید کرد دولت - ملت متمرکز نه همزیستی پایدار آفریده و نه رفاه و امنیت ماندگار، بلکه با تمرکز قدرت و سرکوب تنوع اجتماعی و فرهنگی، خشونت و فقر را گسترش داده است.

مرادی به فلسفه عبدالله اوجالان اشاره کرد و گفت ملت دموکراتیک زنده و متشکل از تنوع‌ها و تفاوت‌هاست و امکان زندگی مسئولانه و مشترک را برای انسان‌ها فراهم می‌کند. به گفته او، در این مدل، مردم نه رعیت و نه وابسته به دولت، بلکه کنشگرانی آگاه در عرصه‌های فرهنگ، اقتصاد، آموزش، سیاست و دفاع اجتماعی هستند که انسجام جامعه را تقویت می‌کند.

مرادی افزود این رویکرد صرفاً تغییر ساختاری نیست، بلکه تحول بنیادی در درک انسان از جایگاه و مسئولیت او در جامعه است. او گفت ملت امروز نتیجه انباشت طولانی تجربه‌ها و تلاش انسان‌ها برای سازمان‌دهی زندگی مشترک است و ساختارهای قدرت نابرابر بارها مسیر شکل‌گیری ملت دموکراتیک را منحرف کرده‌اند.

مرادی تأکید کرد دموکراسی زمانی معنا پیدا می‌کند که ملت از چنگال ساختارهای سلطه رها شود و تنوع واقعی فرهنگی و اجتماعی سامان یابد. او گفت دموکراسی نه با انکار تفاوت‌ها، بلکه با پذیرش و آشتی میان فرهنگ‌ها، ملت‌ها و زبان‌ها شکل می‌گیرد و جامعه زمانی به بلوغ دموکراتیک می‌رسد که افراد بدون ترس از قدرت، هویت خود را آشکار کنند.

او خاطرنشان کرد ملت مستقل از دولت به حیات خود ادامه می‌دهد و باید از تبدیل شدن قدرت سیاسی به ابزاری برای سلطه جلوگیری کرد تا نیروی خلاق جامعه بتواند مسیر آزادی و دموکراسی را طی کند.

مرادی تصریح کرد ملت دموکراتیک بر بنیاد جامعه‌محوری، آزادی، تنوع و مشارکت آزاد شکل می‌گیرد و موجودی ثابت و بسته نیست، بلکه فرآیندی زنده است که در آن انسان‌ها می‌آموزند چگونه قدرت را از ساختارهای سلطه بیرون بکشند.

او یکی از بنیادی‌ترین مؤلفه‌های ملت دموکراتیک را آزادی زنان دانست و گفت

تمام جنبش‌های سیاسی و ساختارهای اجتماعی باشند و بر آزادی و جامعه جدید ایران تمرکز کنند.

کریمی یادآوری کرد حمایت از محیط زیست به اندازه مبارزه جنسی و جنسیتی اهمیت دارد و دفاع از آن باید از نظر فرهنگی و سازمانی تقویت شود.

او با اشاره به تلاش فعالان محیط‌زیست گفت انسان‌ها از هفت ساله تا هفتاد ساله جان خود را برای حفاظت از محیط زیست به خطر انداختند و این تلاش بخشی از هویت مبارزاتی جامعه است.

کریمی گفت: بدون ملت دموکراتیک نمی‌توان جمهوری دموکراتیک واقعی ساخت و بازیابی مفاهیم اصلی ملت دموکراتیک پیش‌نیاز تحقق عدالت و آزادی است.

او تأکید کرد مدل کلاسیک دولت - ملت با «یک پرچم، یک زبان و یک دین رسمی» در عمل به نابرابری و سرکوب دیگر فرهنگ‌ها و باورها منجر می‌شود. به گفته او، در ایران دولت مرکزی همواره تلاش کرده فرهنگ، زبان و دین رسمی خود را بر کل جامعه تحمیل کند و این منطق سبب تبعیض و انکار تنوع شده است.

کریمی در پایان گفت تغییر حکومت کافی نیست؛ باید فهم ما از ملت و ساختارهای اجتماعی خود تغییر کند تا جمهوری دموکراتیک حقیقی شکل بگیرد و دموکراسی

سرکوب زنان مانع پایدار شدن دموکراسی و شکوفایی جامعه می‌شود. مرادی افزود رهایی زنان به معنای دگرگونی ساختار خانواده و گذار به روابط برابر و گفت‌وگومحور است و زن باید یکی از کانون‌های اصلی تصمیم‌گیری و مدیریت جمعی باشد.

پیوند "زن زندگی آزادی" با محیط‌زیست و نقد مدل «یک پرچم، یک زبان، یک دین رسمی»

کریمی: بدون «ملت دموکراتیک»، جمهوری دموکراتیک ساخته نمی‌شود

آزاد کریمی در جمع‌بندی پایانی گفت جنبش «زن زندگی آزادی» نشان داد مسائل جنسیتی و محیط‌زیستی باید در مرکز سیاست قرار گیرند. او تأکید کرد تغییر حکومت کافی نیست و بدون بازاندیشی در مفهوم ملت و مشارکت همه گروه‌ها، دموکراسی تحقق نمی‌یابد.

آزاد کریمی در بخش پایانی نشست، به موضوع «جمهوری دموکراتیک» پرداخت و گفت جنبش «زن زندگی آزادی» نشان داد چالش‌های جنسیتی و محیط‌زیستی از مسائل اساسی جامعه هستند و نباید زیرمجموعه احزاب یا جنبش‌های سیاسی قرار گیرند.

او تأکید کرد جنبش‌های مادر باید شامل

واقعی نیازمند بازاندیشی در رابطه با ملت و مشارکت همه گروه‌ها است، نه حفظ همان منطق دولت‌مردان از بالا به پایین.

پایان یک نشست، آغاز یک گفت‌وگو؛ کنفرانس استکھلم گشودن فضایی برای بازاندیشی ملت، قدرت و دموکراسی

کنفرانس «صد سال دولت - ملت در ایران: از انحصار تا دموکراسی چندملیتی» پس از نزدیک به ۹ ساعت بحث فشرده، ارائه‌های تخصصی و گفت‌وگوهای چندصدایی، عصر روز ۱۳ دسامبر ۲۰۲۵ در استکھلم به کار خود پایان داد. در دو ساعت پایانی برنامه، تربیون آزاد به شرکت‌کنندگان اختصاص یافت و حاضران از پیشینه‌ها و گرایش‌های فکری متفاوت، دیدگاه‌ها، نقدها و پرسش‌های خود را درباره تجربه دولت - ملت در ایران و مسیرهای ممکن برای گذار به دموکراسی مطرح کردند.

فضای این بخش پایانی، بیش از هر چیز بازتاب‌دهنده تنوع صداها و دغدغه‌ها بود؛ از مسئله ملت‌ها و گروه‌ها اجتماعی گرفته تا حقوق زنان، نقش جوانان، قانون اساسی آینده، ملت دموکراتیک و خودمدیریتی دموکراتیک، اکولوژی و محیط‌زیست و ضرورت بازاندیشی در مفاهیم قدرت و حاکمیت.

سیاری از شرکت‌کنندگان بر این نکته تأکید کردند که بدون به رسمیت شناختن تفاوت‌های هویتی، زبانی، فرهنگی، جنسیتی و مذهبی، نمی‌توان به دموکراسی پایدار و عادلانه دست یافت.

در جمع‌بندی کلی نشست، روشن شد که تجربه یک قرن گذشته دولت - ملت در ایران، نه تنها مسئله‌ای تاریخی، بلکه چالشی جدی و پرسشی زنده و جاری است که مستقیماً با مطالبات امروز جامعه پیوند خورده است. سخنرانان و شرکت‌کنندگان بر این باور بودند که تغییر صرف ساختار قدرت یا جابه‌جایی نخبگان سیاسی کافی نیست و گذار دموکراتیک نیازمند دگرگونی عمیق در فهم «ملت دموکراتیک»، رابطه دولت پلوس دموکراسی و جامعه، و شیوه‌های مشارکت سیاسی است.

برگزارکنندگان کنفرانس تأکید کردند که هدف این نشست ارائه نسخه نهایی یا الگوی واحد برای آینده ایران نبوده، بلکه ایجاد فضایی برای گفت‌وگوی انتقادی، چندصدایی و برابر درباره امکان‌های پیش رو است. به گفته آنان، ادامه این گفت‌وگوها و پیوند دادن مباحث نظری با تجربه‌های زیسته اجتماعی، می‌تواند گامی در جهت شکل‌گیری افق‌های تازه برای همزیستی، عدالت و دموکراسی در ایران آینده باشد.



ملت

صدسالگی دولت - ملت در بستر تاریخ ایران

رامین گارا

برای شناخت دولت و تاریخ معاصر جهت درک صحیح از دولت - ملت، پایه اساسی اندیشه‌ورزی امروزی در عرصه سیاسی - اجتماعی و فرهنگی است. ایران، کشوری کثیرالملله است و مسئله آزادی ملت‌های متنوع و جامعه متکثر آن کماکان لاینحل باقی مانده و چه‌بسا سرطانی و قانقاریایی گشته است. بدین جهت گشودن دره‌ایی من‌باب آزادی و واصل‌شدن به نظامی دمکراتیک با هدف شناخت از دولت - ملت، حیاتی است.

ابتداء به امر می‌توان به تعاریف جامع از مفاهیم «دولت» و «ملت» بصورت جداگانه پرداخت:

با وجود گذشت صد سال از برآمدن نظام «دولت - ملت» در ایران، هنوز از داغ‌ترین موضوعات بنیادین سیاست است و همچنان طوفان‌های ناشی از آن ویرانی به بار می‌آورد. آسیب‌شناسی این نظام که در آستانه رسیدن به صدسالگی عمر کشنده خود است، از ضروریات علم و آگاهی و منطق امروز برای بر ساخت جامعه‌ای آزاد در ایران است. با توجه به اینکه ملیت‌های زیادی اعم از کُرد، بلوچ، ترک، عرب، گیلگی و مازنی گرفتار در گرداب‌های هولناک نظام لویاتانی دولت - ملت هستند، بحث آزادی و دمکراسی از اهمیت وافر برخوردار است. لذا واکاوی تاریخ قدیم

الف. دولت

دولت، اصطلاحی است که در طول تاریخ و امروز بیشتر از هر مفهوم و اصطلاحی مورد استفاده قرار گرفته است، اما در عین حال، اصطلاحی است که کمتر از همه شناخته شده و تعریف گشته و بیش از همه در تاریکی و ابهام عظیمی نگه داشته شده است. در خصوص چیستی دولت، جهانی مفرط وجود دارد. وخیم‌تر اینکه کسانی که خویش را در حیطه دولت می‌انگارند، از ماهیت وسیله‌ای که بر آن سوارند، ناآگاهند و به همان میزان، آنهایی که خارج از دولت باقی مانده‌اند (البته اگر مانده باشند) نیز تعاریف اشتباه‌شان کاملاً دیالوگ‌کوران و کران را تداعی می‌نماید. اصطلاح «دولت» از منظر تاریخی و زمانی، بسیار قدیمی‌تر از اصطلاح «دولت - ملت» است.

تعریف دولت در پیوند با قدرت، می‌تواند سرآغاز خوبی باشد. می‌توان تمامی اشکال حقوقی‌شده‌ی قدرت را دولت نامید. قدرت تراکم‌یافته در میان تمامیت نهادهایی که چارچوب یافته و هنجارهای آن تعیین گشته‌اند، دولت را از نقطه‌نظر حقوقی به خوبی تعریف می‌نماید، اما کافی نیست. اساساً دولت، تعاریف بسیاری دارد. اینکه دولت چه چیز هست و چه چیز

نیست، مورد اختلاف نظر، نظریه‌پردازان است. بر پایه نظرات رهبراپو، دولت، متوقف‌کردن یا در توازن (موقعیت ثابت) نگه‌داشتن تنازع طبقاتی نیست. مفهوم «ابزار سرکوب طبقاتی» که بعنوان جنبه‌ی مهم آن بر زبان رانده می‌شود نیز چندان ذهن‌گشا نیست. دولت به هیچ‌وجه از میان برداشتن وضعیت کائوس نیست. ایده برخی مبنی بر تأمین امنیت و نظم، به دور از بیان واقعیت‌اند. همچنین دولت به هیچ‌وجه حوزه حل مسائل و رسیدن به اهداف نیست. برعکس، پلاتفرمی جهت راندن مسائل به سمت قانقاریا و بحران و نیز تداوم آنهاست. هکذا، رابطه‌ی دولت با الوهیت‌ها و قداست‌ها نیز تنها، اسطوره‌شناختی و ایدئولوژیک است و نیز، دولت بعنوان نیروی تشکیل‌دهنده و مدیریت «ملت، دین و فرهنگ» بیانگر هیچ‌چیز نیست. پس تعاریف از دولت، عبارت از یک مشت تبلیغاتند. تاریخ نشان می‌دهد که در اصل، تمامی دولت‌ها به جز تبدیل همه‌جا به مذبح، اقدام به همگون‌سازی، ایجاد جوامع تبیل و درانداختن انسان به ورطه‌ی بلاهت ناشی از عقل گمانزن، نقش‌آفرینی چندانی نداشته‌اند.

البته رهبرایو برخلاف آنارشیست‌ها و سوسیالیست‌ها، موقعیت دولت در زمینه مدیریت جامعه را، انکار نمی‌نماید. در واقع بر خلاف آنارشیست‌ها، شکل بی‌دولت‌بودن را در امر حل مسئله، با معنا و اجراپذیر نمی‌بیند. سوسیالیست‌ها نیز در صدوپنجاه سال گذشته در قبال مفهوم دولت، موفقیت‌آمیز عمل نکردند. لیبرال‌ها هم شاید امر «کمترین دولت» را درست تشخیص داده‌اند، و آن را نوعی تحمیل انحصارگری اقتصادی دانسته‌اند،

اما دفاع دو آتشه‌ی آنها از این ایده که کاپیتالیسم مفیدترین شکل اقتصادی است، مصداقی است بر اینکه آنها نیز دولت را غلط تعریف کرده‌اند و بیشتر از هر نیرویی به دروغگویانی بزرگ تبدیل شده‌اند.

اضافی از جامعه، از ابزارهای ایدئولوژیک گرفته تا ابزارهای اعمال زور، خود را به منزله‌ی یک روساختِ فراتر از جامعه سازماندهی می‌نماید و به حالت انحصاری در می‌آورد. اگر در پرتو تعریف محدود به دولت بنگریم، می‌بینیم که سیاست و سیاستمداری دولتی در آخرین تحلیل، یک هنر مدیریتی است که فراهم‌گردانی محصول مازاد و ارزش‌هایش را هماهنگ می‌نماید. با کلی‌ترین فرمول‌بندی می‌توان

دولت به هیچ‌وجه از میان برداشتن وضعیت کائوس نیست. ایده برخی مبنی بر تأمین امنیت و نظم، به دور از بیان واقعیت‌اند. همچنین دولت به هیچ‌وجه حوزه حل مسائل و رسیدن به اهداف نیست. برعکس، پلاتفرمی جهت راندن مسائل به سمت قانقاریا و بحران و نیز تداوم آنهاست.

پس اگر از چشم‌اندازی محدود، دولت بعنوان «انحصارگر اقتصاد که بنیانش بر روی محصول مازاد و ارزش افزونه استوار است» تعریف گردد، شفافیت‌بخشی بیشتری خواهد داشت. دولت جهت ربودن محصول و ارزش

گفت: دولت مساویست با «محصول و ارزش اضافی» به اضافه «ابزارهای ایدئولوژیک» به اضافه «ابزارهای اعمال زور» به اضافه «هنر مدیریت». اگر آن را در متن تمامی پیشرفت‌های تاریخی ارزیابی نماییم، خواهیم دید که وقتی از دولت

بحث می‌شود، این فاکتورها به میدان می‌آیند. خارج از این عناصر یا فاکتورها، اگر هرگونه ابزاری – چه بصورت منفرد و چه به شکل یک تمامیت – به منزله‌ی دولت تعریف گردد، امکان واشکافی کلاف مناسباتی‌ای به نام دولت را به دست نمی‌دهد. اما چون در ایران با اشکالی خاص از دولت روبرو هستیم، لازم است به تعریف «دولت کاپیتالیستی»، «دولت ملی»، «دولت - ملت»، «دولت فاشیستی» و «دولت دمکراتیک» بپردازیم:

دولت کاپیتالیستی

شکلی از دولت است که طبقه‌ی اجتماعی‌ای به نام کارگر را مبنا می‌گیرد و تنها کار او را همچون کالا در بازار کار می‌فروشد. به جای شکل، بهتر است آن را بخش یا ساختار بنامیم. درواقع، دولت عصر تمدن کاپیتالیستی است.

دولت ملی

دولتی است که در بنیان آن جوامعی جای می‌گیرند که مبدل به ملت شده‌اند. دولت عصر نوین (در مفهومی محدودتر، عصر کاپیتالیستی) است. نه تنها عصر کاپیتالیستی، بلکه عصر دمکراتیک نیز آن را

مبنا قرار می‌دهد؛ به عبارت صحیح‌تر با آن سازش (یعنی دولت + دمکراسی) کرده و در مدیریتش جای می‌گیرد. هنگامی که هر دو با هم باشند، یعنی هنگامی که «دولت + دمکراسی» برقرار باشد نیز می‌توان آن را دولت ملی نامید. با دولت - ملت تفاوت دارد؛ زیرا در یک دولت ملی، ملل بسیاری می‌توانند جای بگیرند.

دولت - ملت

یک فرم دولتی است که در ساختار آن تنها یک ملت یافت می‌شود و تمامی اعضای ملت بر اساس دین ملی‌گرایی، خود را با دولت عجین و آمیخته می‌سازند. گویی که ملت و دولت یکی شده‌اند. شکل اساسی دولت تمدن کاپیتالیستی است. چون دولتی که فاشیستی نامیده می‌شود نیز، شکلی است که دولت - ملت به مثابه‌ی «ضدانقلاب» یا «رژیم بحران متوالی» در کاپیتالیسم به خود گرفته است، ممکن نیست بتوان آن دو را از هم متمایز نمود.

دولت فاشیستی

اصطلاحی است که چندان معنایی ندارد. دولت - ملت و فاشیسم از نظر

ماهوی مشابه‌اند. ارائه‌ی تعریفی از فاشیسم بصورتی که گویا مقوله‌ای استثنایی بوده و خارج از کاپیتالیسم بر سیستم مسلط شده است، بزرگ‌ترین بی‌نوایی روشنفکرانی است که خویش را لیبرال و سوسیالیست می‌نامند. کاپیتالیسم به‌مثابه‌ی تمدن و دولت، بیان نظام‌مند آماده‌نگه‌داشتن همیشگی دولت - ملت و بنابراین فاشیسم است. فاشیسم، قاعده و هنجار است. چیزی که استثناست، سازش آن با ساختار دموکراتیک است.

دولت دموکراتیک

پیشتر گفتیم که چرا دولت نمی‌تواند دموکراتیک باشد. چون «ذهنیت، ساختار جامعه و شیوه عملکرد» دولت و دموکراسی از نظر ماهوی متفاوت است. دولت دموکراتیک نمی‌تواند وجود داشته باشد. کاپیتالیسم تنها ناچار شده امروز با نیروهای دموکراتیک سازش کند اگر نه دولت و دولت - ملت، دموکراتیک نیستند. پس تنها راه برون‌رفت از مسائل و بحران‌ها، فرمول «دولت + دموکراسی» است. تعاریف ذکرشده از انواع دولت‌ها، اساساً ماهیت دولت - ملت در ایران را نیز در کنار اصطلاح و ساختار کاپیتالیسم، روشن می‌گرداند.

ب: پدیده ملت، تکوین ملت

ملت چیست و چگونه برآمد؟ تقسیم درونی جوامع به جامعه کمونال ابتدایی، جامعه‌ی دولتی و جامعه‌ی دموکراتیک، با مسائل «طبقاتی‌شدن و مدیریت» در ارتباط است. تقسیمات مبتنی بر واقعیت ملت نیز عموماً از طریق رویدادها و توسعه‌یابی‌های مربوط به زبان، فرهنگ، حقوق و سیاست تعیین می‌گردند. اساساً بحث‌نمودن از اشکال بسیار متفاوت ملت و نه یک نوع ملت، بامعناتر است. می‌توان از مللی بحث نمود که بر بنیان‌های بسیار متفاوت بر ساخته شده‌اند نه بر یک بنیان مشابه. مفهوم ملت نیز همانند مفاهیم کلان، قبیله، عشیره و قوم ما را متوجه مقوله «هویت» می‌گرداند. بحث از وجود نام و هویت برای هر اجتماع، یک اجبار است. اجتماعات ملیت‌های گُرد، بلوچ، عرب و ... اساساً دارای هویت خاص خود هستند. ممکن است ملتی دارای دو زبان، دو فرهنگ، دو سیاست و دو حقوق باشد؛ اما این امر نیاز به نام و هویت را از میان بر نمی‌دارد. نمی‌شود ایران کثیرالملله باشد اما تکثیر هویت‌ها انکار گردد. چنین چیزی در جوامع انسانی غیرممکن است.

هویت، رویداد آگاهی‌داشتن است. مؤثرترین درک آگاهی در خصوص موجودیت ذاتی خویشتن است. در کلان‌ها (طایفه‌ها)، توت‌م، هویت اصلی است. در ادیان تک‌خدایی، هویت جامع، خود دین و خداست. در قرون وسطی، قومیت پدید می‌آید. ادیان،

قرن شانزدهم با ظهور کاپیتالیسم، عنصر دولت - ملت هم برآمد و جای عناصر قومی را گرفت. گذشته از توسعه سیاسی دینی، توسعه سیاسی در هیأت پادشاهی‌ها هم در کنار آن مطرح است. دین مشترک و پادشاهی مشترک در قرون وسطی از عناصر هویت‌بخش قومی بودند

کاپیتالیسم تنها ناچار شده امروز با نیروهای دموکراتیک سازش کند اگر نه دولت و دولت - ملت، دموکراتیک نیستند. پس تنها راه برون‌رفت از مسائل و بحران‌ها، فرمول «دولت + دموکراسی» است.

که گامی بسوی تکوین ملت در آینده بود. از طریق مناسبات اجتماعی که با پیشرفت بازار رو به تزاید نهاد، دیگر می‌توان از ظهور ملت سخن راند. در اروپا، ظهور ملت‌های آغازین، مطابق این مدل صورت گرفته است. در این وضعیت، ملت عبارت است از

مجموع مناسبات یا پدیده‌ای اجتماعی که پیرامون «آگاهی قبیله‌ای + آگاهی دینی + اتوریته مشترک سیاسی + بازار» ایجاد شده است. اگر بر این مقوله عنوان «جامعه ملت» اطلاق گردد، می‌تواند بامعنا تر باشد. تکوین ملت، با مقوله تشکیل دولت یکی نیست. مثلاً اگرچه پادشاهی فرانسه سرنگون گردد، اما ملت فرانسه به بقای خویش ادامه می‌دهد. اینکه از ملت به منزله‌ی واحدهای زبانی و فرهنگی، تعریفی عمومی ارائه گردد،

در رابطه با توسعه‌ی قومیت، نقش‌ویژه‌ی مهمی دارند. «اسلام، آگاهی از عرب‌بودن»، «موسویت با یهودیت» و «مسیحیت با ارامنه، سریانی و یونانی» به‌مثابه هویت قومی، مترادف است. وقتی ادیان با قومیت مرتبط گردانده می‌شوند می‌توان آن را پیش‌نمونه‌ی ملی‌گرایی نامید. رابطه‌ی دینی، جهت هر خلق و قومی، نقش‌های متفاوتی ایفا نموده است. اشاعه‌ی مسیحیت در اروپای قرون وسطی به نسبت بسیار با پیشرفت قومی متداخل بوده است که از

می‌تواند آموزنده باشد، اما اظهارنظری حاکی از اینکه تنها زبان و فرهنگ، ملت را تعیین می‌نمایند، رویکردی تنگ‌نظرانه و ناقص است. خاستگاه‌های بسیاری وجود دارند که ملت و ملت‌بودن را سبب می‌شوند. سیاست، حقوق، انقلاب، هنرها و به‌ویژه ادبیات، موسیقی و همچنین بازار اقتصادی، همگی‌شان در تکوین ملت ایفای نقش می‌نمایند.

ملت، موضوعی به غایت مبهم است، لذا در پی گرفتن رویکردی هوشیارانه و متعادل در قبال آن، دارای اهمیت بسیاری است.

جوامع امروزی، جوامعی هستند که در مقیاسی عظیم مُبَدَل به ملت شده‌اند. اگرچه گروه‌هایی حاشیه‌ای وجود دارند که مُبَدَل به ملت نشده‌اند، اما اکثریت قریب به اتفاق، جامعه‌ی ملت هستند. فردِ بدون ملت، چنان است که گویی وجود ندارد. باید «برخورداری از ملت» را به منزله‌ی یک وضعیت طبیعی اجتماعی تلقی نمود. در طول تاریخ تمدن‌ها، تنها در نظام کاپیتالیستی، بحران ناشی از ملت اهمیت عظیمی یافته است. صحیح‌تر اینکه نظریه‌های وحشتناکی که به نام ملت صورت گرفته‌اند، بلایای بزرگ را شتاب بخشیده‌اند. تأکید افراطی بر

فاکتورهای تشکی‌دهنده ملت، سرآغازی برای بلایا و مصائب گشته‌اند. مثلاً رابطه ملت و سیاست، فاکتور اصلی شکل‌گیری ایدئولوژی ملی‌گرایی است. آخرین ایستگاه سیاست ملی نیز، قدرت فاشیستی خواهد بود. ملت‌پرستی‌ای که اقتصاد، دین و ادبیات بر آن دامن می‌زنند به همان نتیجه منجر می‌گردد. انحصار کاپیتالیستی تحت نام برطرف‌سازی بحران‌ها، به منزله‌ی آسان‌ترین راه، تمامی فاکتورهای تشکیل‌دهنده‌ی ملت اعم از سیاست، اقتصاد، دین، حقوق، هنر، ورزش، دیپلماسی و هر آنچه را که به نام میهن‌دوستی وجود دارد، به گونه‌ای افراطی ملی کرده و به یک تمامیت نظام‌مند رسانده و چنین اندیشیده که اگر بدین‌گونه حتی یک عضو جامعه را خارج از حیطه قدرت باقی نگذارد، مُبَدَل به قوی‌ترین نظام (از نظر هر ملت) خواهد گردید. نتایج این امر، وحشتناک بوده و در ایران هم رخ داده است. با درافکندن اروپا به دریای خون و برافروختن آتش جنگ‌هایی در سطح جهان، منجر به نتایجی گشته که نظیر آن در تاریخ دیده نمی‌شود. این عمل، تکوین ملت نیست؛ دینی‌گرداندن «تکوین ملت» است. این نیز دین ملی‌گرایی است. از

آگاهی ملت دمکراتیک و اقدامات لازمه برای آن، گره‌گشا خواهد بود.

پیدایش دولت - ملت

دولت، هسته‌ی «تمدن و تاریخ تمدن» بوده و در طول زمان تکثیر یافته و تا روزگار ما پیش آمده است. اهتمام به خرج داده تا از راه انطباق با فرم‌بایی‌های بی‌شماری، همیشه خویش را استتار نماید. شانس تعریف آن بر اساس نقش‌ویژه‌ی راستینش، به رغم تمامی تحریفات ایدئولوژیک، برای اولین بار در عصر تمدن کاپیتالیستی فراهم آمده است.

دولت - ملت، توسط نظام کاپیتالیستی بر ساخته شده. تمدن کاپیتالیستی هنگام بر ساختن خویش در قرن ۱۶ میلادی، فعالیت استادانه‌ای مبتنی بر بر ساخت و نظام‌مند کردن ایدئولوژی انجام داده که دست کاهنان سومر را نیز از پشت بسته است. بر ساختش را از مُد تا فلسفه، از اعمال کنترل بر تولید تا مصرف و همچنین تا نظارت بر سیاست، تمامیت می‌بخشد. بعدها این عمل را در سطح قاره‌ای و رفته‌رفته در سطح جهانی انجام می‌دهد. کاپیتالیسم و دولت - ملت از رهگذر گذار از سیستم فئودالی و شیوه حیات آن ظهور کردند.

نظرگاه جامعه‌شناختی، ملی‌گرایی، دین است. حتی ادیان نیز چون از خطرات قومیت‌گرایی آگاه بوده‌اند، موضعی بسیار منسجم و انترناسیونالیستی (امت‌گرایانه) پیشه کرده‌اند. در این خصوص، پلیدترین دوران تاریخ تمدن، در مرحله کاپیتالیسم جریان دارد.

پربارترین مدل برای ملت‌ها، ملت دمکراتیک است. باید نیک درک نمود که در موضوع ملت، جامعه‌ی دمکراتیک، گره‌گشایترین و توسعه‌دهنده‌ترین نوع جامعه است. ملت‌ها، در نظام جامعه دمکراتیک به بهترین وجه می‌توانند تشکیل گردند و توسعه یابند. حتی این جامعه می‌تواند نه با ابزار جنگ و آشوب، بلکه در بستری از غنای فرهنگی، مرحله‌ای تاریخی را نیز به شکل همبستگی و پیدایش ملتِ ملت‌ها (فراملت) میسر گرداند

راه گره‌گشایانه‌ی رهایی از مسائل و معضلات ملت در این است که: ملت انکار نگردد، جلوی ملی‌سازی افراطی عوامل تشکیل‌دهنده ملت گرفته شود. ملت به فاکتورهایش فرو کاسته نشود. نباید ملت سیاسی گردانده شود و نباید به ابزار تشکلهای قدرت ملی‌گرای افراطی مُبدل شود. حتی در مقابل اینها، توسعه‌ی

قبل از نظام دولت - ملت، نظام «دولت ملی» در طول تاریخ، شکل گرفته است. برای مثال، داریوش هخامنشی با تمرکزگرایی شدید در سیاست و قدرت، نوعی دولت ملی برآورد. همچنین معاویه برای اعراب، همان کار را کرد. این تشکل قدیمی دولت ملی در قرون وسطی از سوی دانتیه، ویلیام اوکامی و برونته شیوه نوین‌تری به خود گرفت و به پیش‌نمونه دولت - ملت در زمان ظهور کاپیتالیسم از قرن ۱۶ به بعد، مُبدل گشت.

زمینه‌های برساخت ملت، دولت - ملت و کاپیتالیسم، در دوران قرون وسطی چیده شد. دانتیه، ویلیام اوکامی و برونته در واقع تئوریسین‌هایی بودند که بنیان دولت ملی مدرن‌تر را پایه‌ریزی کردند. آنها با انتقاد شدید از نظام فئودالی، ساختار اولیه یک دولت ملی مدرن‌تر را توضیح دادند و عناصر اولیه آن را نام بردند که بعدها توسط ماکیاوولی در فلسفه‌ی سیاست، گسترش داده شد. هریک از آنها وجود شهروند و قانون و دولت متمرکز را بعنوان آلترناتیو مفاهیم ارباب - رعیت و نظام پادشاهی دوره فئودالی، تعریف نمودند. بعدها ماکیاوولی وجود یک کشور با مرزهای مشخص را ترسیم نمود و گفت «رستگاری

کشور مهم‌تر از رستگاری انسان» است. درواقع «انسان را به گرگ انسان» مُبدل نمودند. او داشتن «ارتش قوی و منظم و یکپارچه، کشوری دارای قلمرو و مرز مشخص اما وسیع و داشتن جنگ‌افزار و اسلحه» را برای کسب منافع ملی جزو شروط بنیادین قرار داد. ماکیاوولی دولت - شهر پیشین آن را به باد انتقاد گرفت و با خرده‌گیری از آن گفت، دلیل شکست آنها، فقدان قلمرو وسیع، نبود ارتش منظم و قدرتمند و قانون بود. شهروند و قانون شهروندی را بالاتر از همه‌چیز قراردادند و کل جامعه انسانی را تابع برده‌وار کشور و دولت‌ملت متمرکز ساختند. این دوران نیز دوران ظهور کاپیتالیسم و دولت - ملت بود. بنابراین، نظم دولت ملی دانتیه و اوکامی به نظام دولت - ملت کاپیتالیستی ختم شد. از جمله دیگر بانیان ایدئولوژیک کاپیتالیسم دولت - ملت نیز، طبقه جدید «فیلسوف و دانش‌پژوه» از قبیل «رنه دکارت» و «فرانسیس بیکن» بودند. آنها تئوری‌پردازی‌های دهشتناکی به‌مثابه اصحاب علم علیه نظم فئودالی و کلیسایی به انجام رساندند. دوگانه‌های روح و بدن که به انفکاک سوژه - ابژه منجر شد را مطرح ساختند. این اندیشه‌ها بعدها

تا طلایه‌داری «کاپیتالیسم و بورژوازی» اوج گرفتند. چنین اندیشه‌هایی حتی سه جنبش تاریخی «رنسانس، رفرماسیون و روشنگری» را به ابزار ترقی قدرت کاپیتالیستی مبدل ساختند؛ درحالی که آن سه جنبش و فرزانشان، از کاپیتالیسم شدیداً بیزار بودند. از آن اندیشه‌ها و اندوخته‌هایش برای بر ساخت نظام ذهنیتی مدرنیته کاپیتالیستی استفاده شد. کاپیتالیسم از این مسیر، انحصار دولتی و ایدئولوژیک را برای خود ممکن ساخت. لذا در اواخر

قرن هیجدهم نه تنها در جبهه‌ی انحصار اقتصادی (یعنی صنایع) بلکه در جبهه‌ی سیاسی (یعنی انقلاب فرانسه) و ایدئولوژیک (یعنی ملی‌گرایی و دولت - ملت) نیز به پیروزی رسید. شکست‌خوردگان عبارت بودند از: کاتولیسیسم مسیحی، مونارشی

قدیمی، امپراتوری‌ها و اومانیسم. همانطور که اقتصاد توسط انحصارگرانی که با آن ضدیت داشتند بلعیده شد، جنبش‌های دموکراتیک و ملت‌ها نیز وارد مرحله‌ی بلعیده‌شدن توسط دولت - ملت و ملی‌گرایی گردیده بودند. به مجرد برآمدن کاپیتالیسم و دولت - ملت، شیوه بر ساخت

دین بصورت تمدن فئودالی، دچار فروپاشی شده بود. بجای دین، لائیسیتیه برآمد و بورژوازی نیز به پدیده‌ای که پوزیتیویسم نامیده می‌شود، تمسک جست که همانند ملی‌گرایی، یک دین جدید بود. در پی این روند دهستاناک، تئوری مفاهیم ملی‌گرایی و فردپرستی تا قرن نوزدهم تکمیل می‌گردد و دولت - ملت به اوج قدرت مهارناشدنی می‌رسد، تکوین می‌یابد و در جهان منتشر می‌شود. ناپلئون دولت و دولت - ملت

ملی‌گرایی بعنوان دین کاپیتالیسم، مؤثرترین و اغماض‌ناپذیرترین ابزار ایدئولوژیکی است که مدرنیته کاپیتالیستی جهت برطرف‌سازی هم معضلات و هم نقصان‌های ناشی از ابزارهای ایدئولوژیک نظیر پوزیتیویسم، لائیسیتیه، ماتریالیسم محض و علم‌گرایی از آن استفاده می‌نماید.

را به اوج قله‌های سلطه‌گری رساند طوری که هگل با این مفهوم که «خدا بر روی زمین راه می‌رود» توصیفی دقیق از ماهیت دولت - ملت کرد. پس از آن، هیتلرها ظهور کردند.

باید واقف بود که ملی‌گرایی بعنوان دین کاپیتالیسم، مؤثرترین و

اغماض ناپذیرترین ابزار ایدئولوژیکی است که مدرنیته کاپیتالیستی جهت برطرف سازی هم معضلات و هم نقصان های ناشی از ابزارهای ایدئولوژیک نظیر پوزیتیویسم، لائیسیته، ماتریالیسم محض و علم گرایی از آن استفاده می نماید. لذا پیش از هر چیز، تنها دین مؤثر، دولت - ملت است. زمینه های شکل گیری و گسترش دولت در بین النهرین سفلی، ولی دولت - ملت در اروپا بود. اندیشه های دولت - ملت اگرچه در اروپا در بستر تحولات تاریخی از قرن شانزدهم به بعد پدید آمد، اما ریشه در خاستگاه دوران یونان باستان و قرون وسطی

تمامی تلاش الیگارشسی ایران این است که از بنیان آنتی مدرنیستی (یا ضد کاپیتالیستی) انقلاب بعنوان یک اسلحه در برابر نیروهای هژمونیک غربی استفاده کند و در موازنه ی دولت - ملت خاورمیانه به موقعیتی تأیید شده و معتبر دست یابد.

وضع نموده اند که اروپا با وجود بسیاری نوگرایی های ساختاری و مفهومی، همچنان بر بنیان آن نظم یونانی باستان پیش می رود و از دست آن خلاصی نیافته است. افلاطون به بررسی ساختار ایده آل دولت و رابطه آن با شهروندان (ملت) پرداخت. وی دولت را به مثابه یک موجود زنده یا کل ارگانیک می دید و شهروند در آن فعال بود. جامعه را به سه طبقه حاکمان، نظامیان و سیاسیون و مردم تولیدکننده تقسیم نمود که مشابه آن تقریباً امروز در دولت - ملت ها دیده می شود. وفاداری شهروندان به دولت را تبیین کرد که امروز کماکان جریان دارد. آموزش و پرورش را اصل انکارناپذیر قرار داد که در دولت - ملت امروزی گسترش بیشتری یافت.

ارسطو نیز با نگرش به انسان بعنوان «حیوان سیاسی»، گفت تنها در بستر دولت (پلیس) می تواند به کمال خود برسد. او بجای دولت ایده آل افلاطون، اشکال دولت ها یعنی پادشاهی، اشرافی، دموکراتیک و غیره را تشریح نمود. پیوند دولت و شهروند را ضروری دانست. وی شهروندی را بعنوان مشارکت فعال در امور دولت تعریف

دارد. در اصل، نظام دولت - شهر یونان دوران افلاطون و ارسطو پیشامدل است. افلاطون در کتاب «جمهوری» و ارسطو در اثرش به نام «سیاست» فلسفه ای سیاسی

می‌کند. معتقد بود که دولت باید آنچنان قوی باشد که بتواند نظم را برقرار سازد. او از عنوان شهروند استفاده کرد که در اروپای پس از رنسانس از آن به «ملت» تعبیر شد. لذا آن دو فیلسوف، نظمی اجتماعی و سیاسی میان مردم و دولت را تبیین کردند که جهان امروز همچنان بر نمط آن اداره می‌شود.

بعدها در قرون وسطی دانت، ویلیام اوکامی و برونته آن اندیشه‌ها را ترویج دادند و از سده شانزدهم به موازات ظهور کاپیتالیسم دولت - ملت برآمد. پس با سقوط نظام فئودالی و گسترش قدرت پادشاهان در برابر پاپ و کلیسا، نظام‌ها در قالب دولت - ملت‌ها، متمرکز شدند. گفته می‌شود که پیمان وستفالی در ۱۶۴۸ پایان جنگ‌های سی‌ساله را رقم زد و با رسمیت بخشیدن به اصل حاکمیت ملی، راه را برای تشکیل دولت‌های مستقل با ساختار دولت - ملت، هموار کرد، اما مسئله اساسی، ظهور کاپیتالیسم بود که دولت - ملت را برآورد. در این میان، تحولات فکری اعصار رنسانس، رفرماسیون و روشنگری با ارائه مفاهیمی چون «قرارداد اجتماعی و حق حاکمیت مردم»، بیزاری از کاپیتالیسم را نشان دادند و آنطور که ادعا می‌شود،

این سه مبانی نظری دولت‌ملت را تقویت نکردند بلکه نسبت به آن به نوعی هشدار دادند.

سپس انقلاب فرانسه در ۱۷۸۹ و انقلاب‌های دموکراتیک قرن نوزدهم، بویژه انقلاب ۱۸۴۸ اروپا، مفهوم هویت ملی را بیش از پیش برجسته ساختند. به این ترتیب، ظهور سرمایه‌داری و گسترش بازارهای ملی، دولت‌های متمرکز و مرزبندی‌های سیاسی مشخص را تحمیل نمودند. به گفته رهبراپو، اساسا با پادشاهی لوئی چهاردهم در فرانسه، سنت دولت‌گرایی به اوج رسید و او خود را نماینده مستقیم خداوند یا حق الهی قدرت مطلق پادشاهی می‌دانست. با اعدام صدام حسین در عراق نیز موجودیت دولت - ملت روبه زوال رفت. لوئی، نام جنجالی و مشهور «من دولتم» را برای خود انتخاب کرده بود.

با افزایش احساسات ناسیونالیستی در قرن نوزدهم، فرایند شکل‌گیری دولت - ملت در اروپا تسریع شد. ایتالیا در ۱۸۶۱ و آلمان بیسمارکی در ۱۸۷۱ نخستین دولت‌های ملی خود را تأسیس کردند. در اروپای شرقی، امپراتوری چندملیتی مانند اتریش، مجارستان و عثمانی در برابر این روند

ظهور دولت - ملت‌ها، مقاومت کردند، اما فشارهای ناسیونالیستی سرانجام موجب فروپاشی آنها شد. به همین دلیل رهبرایو ملی‌گرایی را دین اصلی سرمایه‌داری و دولت - ملت‌های آن می‌داند. پس از جنگ جهانی اول، پیمان ورسای در ۱۹۱۹ با تجزیه امپراتوری‌ها، زمینه را برای ظهور دولت‌ملت‌های جدید در اروپای شرقی فراهم کرد. در آمریکا، انقلاب ۱۷۷۶ به ایجاد نخستین دولت - ملت مدرن منجر شد. این فرایند در سراسر جهان همچو طوفان جریان یافت.

در خاورمیانه، سقوط امپراتوری عثمانی پس از جنگ جهانی اول، کشورهایی مانند عراق، سوریه، اردن و عربستان را پدید آورد.

دولت - ملت در ایران

در ایران، ظهور نظام دولت - ملت فرایندی تدریجی و پیچیده بود که ریشه‌های آن به دوران مدرن و بویژه انقلاب مشروطه (۱۲۸۵ - ۱۲۹۹ ه. ش) بازمی‌گردد. این فرایند، تحت تأثیر تحولات جهانی، مواجهه با مدرنیته و شرایط داخلی ایران، شکل گرفت. پیش از دوران مدرن، ایران تحت حاکمیت امپراتوری‌های صفویه، افشاریه و قاجاریه

بود که ساختار سیاسی آنها مبتنی بر نظام‌های پادشاهی بود نه دولت - ملت مدرن. هکذا در آن ادوار، مفهوم «ملت» به معنای امروزی وجود نداشت و هویت‌های محلی، قومی و مذهبی بر هویت ملی غالب بودند. حاکمیت متمرکز وجود داشت، اما مفهوم شهروندی و حقوق شهروندان که از مؤلفه‌های نظام دولت - ملت برشمرده می‌شوند، وجود نداشت. نهادسازی‌های دولتی و حکومتی همانند دولت - ملت نبود و ساختار آموزشی مدرن نیز غایب بود. لذا این ادعای برخی تئوریسین‌ها و سیاسیون ایران که دولت ملی زودتر از اروپا در ایران دوره صفوی شکل گرفت، چندان منطقی به نظر نمی‌رسد. صفویه صرفاً ویژگی‌هایی داشت از جمله متمرکزشدن شدید حاکمیت و یکدست‌سازی، رواج اقتصاد کلاسیک و تجارت، ولی مابقی عناصر اصلی تشکیل‌دهنده دولت - ملت مدرن را نداشت. به همین دلیل، پیش‌زمینه تاریخی ظهور دولت - ملت را می‌توان به ادوار ناصرالدین‌شاه - امیرکبیر و عباس‌میرزا و بصورت گسترده‌تر دوران مشروطه بازگرداند.

در قرن نوزدهم، نخبگان ایرانی به دنبال شکست‌های نظامی پی‌درپی ایران

و عقب‌ماندگی‌های اقتصادی و تجاری و تولیدی آن، متوجه مفهوم دولت - ملت مدرن شدند. عباس میرزای قاجار از جمله آن نخبگان سیاسی بود. در دوران امیرکبیر (۱۲۲۳ - ۱۲۳۰ ه. ش) صرفاً اصلاحات گسترده‌ای برای مدرن‌سازی ایران و تقویت پایه‌های دولت - ملتی که قرار بود ظهور کند، انجام شد. متمرکزسازی قدرت و کاهش قدرت و نفوذ ملیت‌ها، اصلاح نظام مالیاتی، ایجاد نظم در دیوان‌سالاری و ترویج کارمندی با حقوق ثابت، تقویت امنیت داخلی با توسل به سرکوب نظامی علیه ملیت‌ها، از جمله اقدامات امیرکبیر بود که زمینه ظهور دولت - ملت شد. حتی ارتش منظم تشکیل داد و کارخانه‌های تسلیحاتی مدرن دایر کرد. از حیث آموزشی نیز دارالفنون را تأسیس نمود. هکذا روزنامه‌نگاری و ترجمه و نشر کتاب رواج یافت. شاید بسیاری از این نهادها را نمی‌توان از ویژگی‌های دولت - ملت برشمرد ولی زمینه ظهور نظام آن شدند. آنچه او می‌خواست به دولت - ملت مشابه اروپا بیانجامد، سر او را نیز بر باد داد.

با وجود اینها، فعالیت‌های اصلی برای ظهور دولت - ملت، در دوران مشروطه

انجام شد. انقلاب مشروطه (۱۲۸۵ ه. ش) نقطه عطفی در تاریخ سیاسی ایران بود که ایده‌های دولت - ملت مدرن، مانند حاکمیت قانون، پارلمان، و شهروندی برای اولین بار مطرح شدند. این انقلاب، خواستار محدود کردن قدرت خودکامه پادشاه قاجار و ایجاد نظم سیاسی مبتنی بر قانون اساسی همانند اروپا بود. مفاهیم «حکومت قانون» و «حقوق شهروندی» در این دوره وارد گفتمان سیاسی ایران شدند که اساساً و البته، دولت - ملت نه حکومت قانون و حقوق شهروندی بلکه ابزار کسب قدرت است. چه‌بسا چالش‌های اولیه در دوران مشروطه به دلیل تضاد دولت - ملت با جامعه انسانی شکل گرفتند. این طبیعی است زیرا دولت - ملت نیاز جامعه نه که عامل فلاکت‌های آن است.

انقلاب مشروطه می‌خواست ایرانی مدرن بر اساس رفرم نظام سیاسی و قضایی به وجود آورد و پایه‌های «دولت - ملت» ایران را بگذارد، اما چون عناصر دیگر، یعنی عناصر فرهنگی، تکنولوژیک و صنعتی که لازمه چنین تحولی است، غایب بودند، نتوانست کامیاب شود.

با وجود تصویب قانون اساسی و تشکیل مجلس در دوران مشروطه، اما تنوع قومی،

زبانی و مذهبی ایران مانع از شکل‌گیری یک هویت دولت - ملتی یکدست شد زیرا اساساً دولت - ملت تنها با نابودی این تنوعات می‌تواند ظهور کند. پس آنچه در دولت - ملت، هویت ملی نامیده می‌شود، نابودگر غناها و تکرهای قومی، فرهنگی و مذهبی است. به همین دلیل مشروطه به شکست انجامید. قانون اساسی مشروطه حقوق ملیتها که در ادبیات دولت - ملت «اقلیت» خطاب می‌شوند را بطور کامل به رسمیت نشناخت و بیشتر به رسم دولت - ملت، بر هویت پارسی و شیعی تمرکز داشت. این است که مورخین، این امر را موجب ایجاد شکافها در پروژه دولت‌سازی ایران می‌دانند. از نظر آنها اگر دولت - ملت موفق به یکدست‌سازی جامعه و نابودی ملیتها و مذاهب و فرهنگ‌ها نشود، دولت - ملت به حساب نمی‌آید. چه بسا تنها ویژگی و عمل مثبت انقلاب مشروطه، وضع قانون تأسیس «انجمن‌های ایالتی و ولایتی» بود که ملی‌گرایان و گروه‌های فاشیست آن را نیز برهم زدند. اگر آن زمان به‌گُردها، بلوچ‌ها، ترک‌ها، عرب و گیلکی و مازنی اجازه تشکیل خودمختاریها بر اساس قانون انجمن‌های ایالتی و ولایتی می‌دادند،

وضعیت ایران امروز طور دیگری می‌بود. با این حال، مشروطیت اگرچه ناکام ماند، اما زمینه‌های ظهور دولت - ملت در دوران پهلوی را فراهم آورد.

دولت - ملت‌سازی متمرکز

دوران پهلوی

دولت - ملت مدرن در ایران بطور جدی در دوره رضاشاه که در سال ۱۳۰۴ ه. ش به قدرت رسید، ظهور کرد و امسال که ۱۴۰۴ هجری شمسی است، صدسالگی‌اش را تمام می‌کند. به این دلیل رضاشاه را بانی ظهور عملی دولت - ملت می‌دانند چون شروط آن را برای متمرکزسازی شدید بجای آورد. سیاست متمرکزسازی نیز عبارت از سرکوب و نسل‌کشی و آسمیلاسیون فرهنگی علیه تمامی ملیتها در ایران بود.

۱- ایجاد ارتش مدرن و اجباری کردن سربازی به بهانه انسجام ملی.

۲- سرکوب و قتل‌عام ملیتها بویژه گُردها خاصه لرها.

۳- یکدست یا هموژن‌سازی در امور زبانی و فرهنگی یعنی اجباری کردن آموزش به زبان فارسی و منع و سرکوب سایر زبان‌ها و فرهنگ‌های ملیتها

مانند کردی، ترکی، عربی و غیره به بهانه ایجاد هویت ملی.

۴- پروژه راه‌آهن سراسری و گسترش راه‌های مواصلاتی را با هدف حاکمیت مطلق بر سرزمین‌ملیت‌ها، به انجام رساند.

۵- سرکوب ملیت‌ها حتی در زمینه متحدالشکل کردن لباس برای تقویت سلطه مرکز بر ملیت‌ها انجام شد که همه اینها قیام‌های جمهوری کردستان و آذربایجان را به دنبال داشت. این قیام‌ها و جمهوری‌ها، همانا واکنش ملیت‌ها و جوامع به بی‌رحمی نظام دولت - ملت بود و تا حد زیادی به مهار روند تارومار ملیت‌ها به دست دولت - ملت ایران، موفق شدند. پس از جنگ جهانی اول، انگلیس دولت - ملت مدرن ایران را برآورد لذا قدرت را در ازای یک ایران مینیمال به رضاشاه سپرد. انگلستان هر کدام از جمهوری ترکیه، شاهنشاهی ایران و پادشاهی افغان را که در این دوران مینیمال نموده بود، بعنوان یک دولت - ملت حائل بر سر راه رسیدن روسیه‌ی شوروی به جنوب یعنی آب‌های گرم، طرح‌ریزی و تأسیس کرد. سیاست «دولت حائل»، یک سیستم انگلیسی است که از اوایل سده نوزدهم

تا روزگار ما عموماً با موفقیت به اجرا درآمده است. خاندان رضاشاه یک برنامه‌ی مدرنیستی تقلیدی از غرب به اجرا درآورد که بر مبنای آن، سنت فرهنگی ایران به کناری نهاده می‌شد. پس پهلوی یکی از دولت - ملت‌های اقماری انگلیس، آمریکا و اسرائیل بود.

هم قانون اساسی مشروطه و هم قانون اساسی پهلوی گفتند «سلطنت موهبتی الهی است که از طرف مردم به پادشاه تفویض می‌شود»، این بشدت ضددمکراتیک بود، زیرا اگر الهی است پس چطور از طرف مردم تفویض می‌شود، این در ولایت فقیه جمهوری اسلامی هم تداوم یافت. این یک دوگانگی و ناهمخوانی در بطن تحولات آن زمان بود. در دوران پهلوی دوم نیز سیاست‌های مدرن‌سازی و سلطه دولت - ملت بر ملیت‌ها ادامه یافت و ناسیونالیسم ایرانی مبتنی بر اسطوره‌های برساخته شده‌ی پارسی، شکاف بین دولت و ملیت‌ها را به دلیل تحمیل تمرکزگرایی بیش از حد، عمیق ساخت و حقوق ملیت‌ها ضایع شد. آنچه تحت نام سرمایه‌داری جنینی در دوران مشروطه به تقلید از غرب با دمکراسی وارداتی و ساختگی به مثابه جنین اولیه برآمده بود،

با فربه‌شدن دولت - ملت، صنعت‌گرایی و ملی‌گرایی و مدرنیته تقلیدی، بعنوان سرمایه‌داری ایرانی سربرآورد. حتی جنبش مصدق که بر اثر کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ سرکوب شد، یک جنبش ناسیونالیستی بود. چه‌بسا ملی‌شدن صنعت نفت در ذات خود فراتر از رهایی از چنگ استعمار و استثمار خارجی، ضدیت با کارگران و ملیت‌ها بود.

جمهوری اسلامی و دولت - ملت

امروز، آن بخش از تئوری‌پردازان که ناسیونالیست ایرانی هستند، انقلاب ۱۳۵۷ ایران و نظام جمهوری اسلامی را اساسا برهم‌زننده فرایند رشد دولت - ملت می‌دانند. انقلاب ایران که با تلاش و مشارکت همه ملیت‌ها به وقوع پیوست، می‌رفت یک دولت ملی با مشارکت همه ملیت‌ها شکل دهد، اما گروه خمینی و طرفدارانش به مصادره آن پرداخته و اساسا با برهم‌زدن ساختار دولت‌ملی و خفه‌کردن آن در نطفه، نظام دولت - ملت ایرانی را پس از پهلوی مستمر ساختند. انقلاب ۵۷ ایران کیفیتی ملی‌دمکراتیک داشت و بر یک هم‌پیمانی گسترده نیروهای ملی‌دمکراتیک اتکا داشت. پس می‌رفت که یک دولت ملی تشکیل دهد که با

قدرت‌گیری خمینی و حذف سایر نیروها، دولت - ملت تداوم یابد. انقلاب ۵۷ تا حدی از بنیان ملت دمکراتیک برخوردار بود ولی خمینی با کمک علمای شیعی و طیف بازاریان بانفوذ و طرفدار خود، راه آن را سد نمود. تمامی تلاش الیگارش‌های ایران این است که از بنیان آنتی‌مدرنیستی (یا ضدکاپیتالیستی) انقلاب بعنوان یک اسلحه در برابر نیروهای هژمونیک غربی استفاده کند و در موازنه‌ی دولت - ملت خاورمیانه به موقعیتی تأییدشده و معتبر دست یابد. این درحالی است که به منزله یک مدرنیته متفاوت، از حیث ماهوی چالشی با مدرنیته کاپیتالیستی ندارد.

چه‌بسا دولت - ملت از نوع پهلوی و جمهوری اسلامی حقی همانند نوع اروپایی آن نبود تا حقوق همه ملیت‌ها را به رسمیت بشناسد. جمهوری اسلامی با تأکید بر هویت شیعی و سرکوب جنبش‌های ملیت‌ها بویژه کردستان، پروژه دولت - ملت‌سازی را ادامه داد. این روند به دلیل اینکه از نظر ناسیونالیست‌های مخالف جمهوری اسلامی، ملی‌گرایانه نه بلکه امت‌گرایانه تلقی می‌شود، مردود است. آنها ادعا می‌کنند که جمهوری اسلامی، روند دولت - ملت‌سازی را متوقف

ساخته است زیرا برپایه ملی‌گرایی نیست و مذهب‌گرایی را محور قرارداده است. این درحالی است که جمهوری اسلامی نیز بشدت ملی‌گرا است، حتی فراتر از آن، قانون اساسی‌اش با تأکید بر مذهب رسمی تشیع و زبان رسمی و تحمیل فارسی، حقوق ملیت‌ها را به حاشیه رانده و شکاف بین دولت و ملت که از سال ۱۳۰۴ و با ظهور رضاخان شروع شده بود، تداوم یافت. بسیاری از تئوریسین‌های ملی‌گرا، انقلاب ۵۷ را مختل‌کننده فرآیند تکوین دولت‌ملت مدرن می‌دانند. این ادعا تا حدی صحیح است زیرا مردم بر ضد دولت - ملت پهلوی شوریده بودند و فرهنگ خاورمیانه‌ای همچنان در تضاد با آن نظام است؛ ولی این انقلاب از سوی خمینی و گروهش مصادره گشت و روند دولت - ملت‌سازی مجدداً جریان یافت. بهانه ناسیونالیست‌ها برای خصومت با جمهوری اسلامی این است که بجای تقویت «هویت ملی ناسیونالیستی» بر تقویت «هویت مذهبی» تأکید دارد، درحالی که جمهوری اسلامی هر دو را به موازات هم تقویت نموده است. پس ماشین بلعنده و ویرانگر دولت - ملت هنوز هم در حرکت است.

چالش‌های دولت - ملت ایرانی

دولت - ملت ایرانی با چالش‌های بزرگ «تنوع فرهنگی»، «تنوع ملیتی»، «ناسیونالیسم افراطی» و «شکاف میان دولت و ملت» و «نوع اقتصاد» روبرو است. چند فرهنگی و تنوع ملیت‌ها سیاست‌های یکسان‌سازی فرهنگی که از رضاخان شروع شده و با جمهوری اسلامی ادامه دارد را به چالش کشیده است. ایران هنوز در تضاد ایجاد وحدت ملی بسر می‌برد؛ زیرا وقتی به نسل‌کشی و آسمیلاسیون علیه ملیت‌ها و فرهنگ‌ها می‌پردازد، چطور انتظار دارد که «وحدت ملی» را بطور کامل برقرار سازد. بنابراین همیشه در وضعیت آشوب و بحران و احتمال بروز جنگ بسر می‌برد. تاوقتی که حقوق‌گُردها و ملیت‌ها رعایت نشود، آنها به فرایند وحدت ملی ایرانی نخواهند پیوست، زیرا از بین‌برنده موجودیت آنهاست. پس پروراندن خیال «ایجاد دولت - ملت مقتدر ایرانی» با این ذهنیت و مدرنیته پرآشوب ایرانی، غیرممکن است. هر آنچه ملی‌سالاری و مردسالاری و شیعه‌سالاری و سلطه فارسی است در تضاد با مدرن‌سازی و مردم‌سالاری است. آنچه از دوران امیرکبیر و مشروطه تا پهلوی و جمهوری اسلامی از غرب

تقلید شده، صرفاً یک شبه‌دمکراسی تلقی می‌شود. دولت - ملت آنچنان در بحران ساختاری و هویتی بسر می‌برد که هرچند دهه یک نظام مانند پهلوی و جمهوری اسلامی را روبه زوال می‌برد.

ضدیت با دمکراسی، تحمیل و سلطه هویت ملی فارسی بر ملیت‌ها، تحمیل نوع شهروندی متضاد با هویت‌های ملیتی، اقتصاد و تجارت انحصاری، سیاست انحصاری حاکمیت مرکز و پایتخت و تحمیل فرهنگ پارسی و حذف فرهنگ ملیت‌ها، صرفاً بر انباشت بحران‌ها و خصومت‌ها دامن می‌زند. لذا در روند شکل‌گیری تمدن دمکراتیک جایی برای نظام سلطه‌گر و نسل‌کش دولت - ملتی هموزن‌ساز نیست.

ملت دمکراتیک

ملت دمکراتیک، مدلی از ملت است که دولت‌بودن را بر نمی‌تابد اما برای حل مسائل بشری امروز تمایل دارد که بجای دولتی‌شدن خود، فرمول دولت+ دمکراسی را بپذیرد. در این روند، سنت دولتی ایران که مبتنی بر مدل دولت - ملت شیعی ایرانی است، نه تنها ساختارهایش برای پذیرش مدل ملت دمکراتیک حاضر نیست

و به مردم هم اجازه اندیشیدن به آن را نمی‌دهد، بلکه مینی‌مالیسم دولت - ملت را هم نمی‌پذیرد. می‌کوشد گذشته از سرکوب ملیت‌ها و رد ملت دمکراتیک، با تکیه بر تمرکز قدرت و سیاست، در برابر هژمونی جهانی نیز به یک هژمونی مستقل مبدل گردد.

ملت دمکراتیک، رهیافتی است که رهبرپو ارائه داده است و با مدل دولت - ملت شیعه‌ی ایرانی و دولت - ملت هژمونیک جهانی اروپا - آمریکایی تفاوت ماهوی دارد. ایران امروز ناگزیر از انتخاب یکی از این سه‌گانه است. پس از گذشت صد سال از عمر دولت - ملت در ایران، نظام جمهوری اسلامی ناچار است همانند سایر دولت - ملت‌های منطقه، به سازش با نیروهای موجود بر منطقه که دارای سه محور است، رو کند. چاره‌یابی محور اول عبارت است از سازش کردن با نظام هژمونیک جهانی به شیوه‌ای همانند رژیم پهلوی. در اصل، الیگارش‌ی شیعه ایرانی برای این سازش آماده است؛ اما نظام هژمونیک جهانی آن را به شکل موجود قبول ندارد. نهایتاً چه از راه صلح‌آمیز و چه از راه جنگ، دیدارها و تنش‌های میان ایران و نیروهای هژمونیک، به نفع

آن نیروهای کاپیتالیستی به فرجام خواهد رسید. دومین محور این است که نظام، سازش با نیروهای هژمونیک جهانی و یا نیروهای ملت دمکراتیک منطقه را نپذیرد که در این صورت مدام در بحران و جنگ و تهدید فروپاشی بسر خواهد برد. محور سوم این است که وقتی موضوع حل مسائل سیاسی و مسائل ملیت‌ها پیش کشیده شود، گسست رادیکال از نظام مطرح خواهد گشت. این نیز رهیافت مدرنیته دمکراتیکی است که هنگام فاقد چاره ماندن و ناتوان گشتن هم الیگارش و هم نیروهای هژمونیک غربی، بویژه اسرائیل، بطور ناگزیر وارد عرصه خواهد شد. چه بسا انقلاب «ژن، ژیان، آزادی» بنیان‌های این گسست را بنا نهاده و نشان داده که جامعه تمایل به رهیافت مدرنیته دمکراتیک برای باردیگر اما متفاوت‌تر از انقلاب ۵۷ دارد.

ملت دمکراتیک که جنبش آپوئیستی و پژاک، ارائه‌دهنده آن هستند، بزرگ‌ترین شانس برای نجات ملیت‌های ایران است. پژاک در ایران در زمینه مسئله کُرد بیانگر تفسیر دمکراتیک غیردولت‌گرا از حق «تعیین سرنوشت ملیت‌ها به دست خودشان» است. نمی‌شود که ایران هم

ملت دمکراتیک را هم دولت - ملت داشتن ملتها را همزمان رد کند.

ملت دمکراتیک بر بنیان «ذهنیت مشترک آزاد» شکل می‌گیرد و به دنبال تشکیل دولت - ملت مستقل و یا تجزیه هم نیست. به دنبال آزادی و تحقق دمکراسی است. مبداهای آن چنان است که مفاهیم «دین، پرچم، تاریخ، سرزمین، فرهنگ، زبان، لباس، قومیت و ملیت» را در برساختن یک کشور یا اتحادیه بین‌المللی و منطقه‌ای بر بنیان کنفدرالیسم دمکراتیک، دخالت نمی‌دهد. تمرکز سیاست و قدرت و حاکمیت به‌مثابه دولت - ملت را رد می‌کند. این درحالی است که امروزه در اندیشه دولت - ملت، تقریباً برای هر اتنیسیته و ملیتی یک دولت در نظر گرفته شده است. لذا پروژه دولت - ملت ایرانی در صد سال گذشته که می‌خواست ملیت‌ها و فرهنگ‌هایشان را نابود کند و از مشارکت سیاسی - دمکراتیک محروم سازد، شکست خورده است. این رویکرد دولت - ملتی را بویژه انگلستان توسعه داد که در پی هژمونی جهانی خود بود و چون می‌خواست دولت‌های بزرگ و کوچک مانع‌ساز را از سر راه خود بردارد، سیاست «تفرقه بیانداز و حکومت کن»

را ترویج داد که آمریکا امروز آن را ادامه می‌دهد. مطالبه‌ی یک دولت برای هر اتنیسیته و پیوندشان با کاپیتالیسم و صنعت‌گرایی، آن هم با اتکای بر دین ملی‌گرایی، به معنای کم‌کسانی به جهانی‌شدن یا گلوبالیزاسیون کاپیتالیسم و بنابراین بیشینه‌نمودن «استثمار و تخریب محیط‌زیستی» است.

مدل چاره‌یابی ملت دموکراتیک، خواستار تدوین قانون اساسی دموکراتیک و رد تمرکزگرایی سیاسی، اقتصادی، نظامی،

**ملت دموکراتیک که جنبش
آپوئیستی و پژاک، ارائه‌دهنده آن
هستند، بزرگ‌ترین شانس برای
نجات ملیت‌های ایران است.**

فرهنگی و آموزشی است. اگر دولت - ملت‌های حاکم بر کردستان این رهیافت را نپذیرند و به نابودی نیروهای جنبش آزادیخواهی کُرد اقدام کنند، آنگاه پژاک ناچار خواهد بود که بصورت یک‌طرفه و به‌شیوه‌ای انقلابی، همراه با مردم، اتوریته دموکراتیک نیروهای آزادیخواه را برقرار

سازد. ایران باید متوجه باشد که خود کاپیتالیسم، بحرانی‌ترین مرحله نظام تمدن می‌باشد و دولت - ملت، سازمان خشونتی است که در این مرحله بحرانی، پایش به میان کشیده شده و در طول تاریخ صدسال گذشته درواقع، قدرتی بوده که تمامی جامعه را از راه خشونت محاصره کرده است. در این میان، خود دولت - ملت به مانعی تبدیل گشته که نظام کاپیتالیستی را کاملاً ناکارا و راکد نموده است. به همین دلیل بسیاری از کشورهای کاپیتالیستی و کلیت آن نظام، نجات‌یافتن از مانع دولت - ملت را در صدر دستور کار مباحث روز خویش قرار داده‌اند. حاکمیت و سلطه‌ی دولت - ملت تنها سرچشمه مسائل اجتماعی نیست، بلکه مانع بنیادین در پیش‌روی حل آنها نیز هست. سیستمی که حتی برای طبقه حاکم کاپیتالیستی چنین حالتی پیدا کرده، ابزار چاره‌آفرین‌انگاشتن آن جهت جامعه، خلق‌ها و زحمت‌کشان، به کلی در مغایرت با طبیعت جامعه است و این به معنای نفی طبیعت است. در حل مسائل ملی که مهمترین بخش مسائل اجتماعی می‌باشند، هم به اقتضای طبیعت جامعه، خلق‌ها و زحمت‌کشان و هم به سبب مانعی همچون دولت - ملت نظام

هژمونیک، ناگزیر باید مدل دموکراتیک را مبنا قرار داد. این صرفاً یک گزینه نیست، بلکه تنها روش سرآمد چاره‌یابی و حل است. همه نیروهای کاپیتالیستی، اسلامی کاپیتالیستی چون ایران لازم است به ابزار چاره‌یاب دموکراسی توسل جویند. تحقق دموکراسی در جوامع بشری، تنها راه رسیدن به آزادی است.

همه‌نوع گرایش دیکتاتوری و استبدادی اعم از راست، چپ و مرکزی تنها لاینحلی و فقدان چاره را ژرفا بخشیده و کاپیتالیسم را هرچه بیشتر غارتگر، چپاولگر و مجازی می‌گردانند. نباید مدل رهیافت دموکراتیک را شکل تحول‌یافته فرم‌های فدرال و کنفدرال دولت - ملت تک‌ساخت یا یونیت‌ر تصور نمود. حتی شکل فدرالی یا کنفدرالی دولت - ملت، رهیافت و راه‌حلی دموکراتیک نیست. امروز در ایران هم نیروهای مدل رهیافت دموکراتیک و نیروهای «دولت - ملت‌گرا» در زمینه به میان آوردن نوع و مدل چاره‌یابی، رودرروی هم قرار گرفته‌اند. انقلاب «ژن ژیان آزادی» نیز از نوع رهیافت دموکراتیک است حتی اگر برخی نیروها و گروه‌ها درصد استفاده ابزاری از آن برآیند. باید به تأکید گفت که مدل چاره‌یابی

دموکراتیک به کلی مستقل از دولت - ملت نیست. دموکراسی و دولت - ملت بعنوان دو اتوریته، می‌توانند در ایران در زیر یک سقف سیاسی ایفای نقش نمایند. قانون اساسی دموکراتیک، حوزه اکتیویته و نفوذ هر یک را تعیین می‌نماید. اینگونه، ایران می‌تواند پس از صد سال نظام دیکتاتوری دولت - ملتی، از آن رهایی یابد. تحول مثبت دولت - ملت، ارتباط تنگاتنگی با پیشبرد دموکراتیزاسیون، مدیریت اتونوم دموکراتیک، بر ساخت ملت دموکراتیک، دموکراسی بومی و فرهنگ دموکراسی در تمامی حوزه‌های اجتماعی ایران دارد.

بنابراین، رهایی از صدسال زور و ستم و نسل‌کشی و آسمیلاسیون، به یمن رهیافت دموکراتیک در ایران تحقق می‌یابد. لذا اصرار برخی نیروهای الیگارشیکی و ملی‌پرست سلطه‌گر بر تداوم مرکزگرایی، حذف ملیت‌ها و بهانه‌ساختن بیهوده تمامیت ارضی و مقوله تجزیه و این قبیل موارد، بیهوده خواهد بود. در صدسال گذشته، دولت - ملت از تبعیض و تعصب و استبداد و دیکتاتوریت گرفته تا فساد و بحران‌های زیست‌محیطی و زن‌ستیزی، ریشه‌ی همه‌ی بدبختی‌ها بوده است.



سیاست، اخلاق و بازتعریف انقلاب در پارادایم تمدن دموکراتیک

کمال گولان فهیم

بکشد و با محوریت آزادی زنان، الگویی نوین از کنش سیاسی ارائه دهد. آنچه امروز تحت عنوان «سیاست» از سوی دولت‌ها و نخبگان حاکم عرضه می‌شود بحران سیاست در نظم جهانی معاصر است. در بسیاری از موارد چیزی جز تداوم جنگ و بازتولید تز کلاسیک «حق با کسی است که قدرت دارد» نیست. طرح گفتمان صلح در بستر جنگ‌هایی نظیر جنگ غزه، در حالی که ویرانی سیستماتیک یک جامعه در برابر چشمان افکار عمومی جهانی رخ می‌دهد، نمونه‌ای بارز از تناقض در سیاست معاصر است؛ تناقضی که نیازمند واکاوی از منظر جامعه‌شناسی سیاسی و نقد قدرت است.

در جهان معاصر، سیاست بیش از آن که به‌مثابه هنری برای سامان‌بخشی و زیبا کردن زندگی انسانی فهم شود، به ابزاری برای تداوم خشونت، بازتولید جنگ و تثبیت منطق قدرت بدل گشته است. این مقاله با رویکردی جامعه‌شناختی-سیاسی، به نقد سیاست جنگ‌محور در نظام جهانی سرمایه‌داری پرداخته و با تمرکز بر اندیشه و پراکتیک رهبر آپو، امکان بازتعریف سیاست، انقلاب و صلح را در چارچوب «تمدن دموکراتیک» بررسی می‌کند. مقاله نشان می‌دهد که چگونه جنبش آزادی‌خواهی کردستان، به‌ویژه در تجربه‌ی روزاوا، توانسته است بن‌بست‌های نظری چپ کلاسیک، دولت‌محوری و خشونت‌گرایی را به چالش

صوری تقلیل یافت و جامعه همچنان در موقعیت ابژه باقی ماند.

از این منظر، می‌توان گفت که هم سرمایه‌داری لیبرال و هم سوسیالیسم دولتی، علی‌رغم تفاوت‌های ظاهری، در یک نقطه مشترک‌اند: سلب اختیار جامعه و تمرکز قدرت در ساختارهای عمودی. نظام سرمایه‌داری جهانی برای حفظ بقای خود، پیوسته دست به بازتعریف ارزش‌ها می‌زند؛ ضد ارزش‌ها را به ارزش

پروسه صلح، در این معنا، مستلزم پاک‌سازی میدان‌های مین فکری و مادی، و فراهم‌سازی بسترهای قانونی و سیاسی برای حل مسئله کرد است

بدل می‌کند و هم‌زمان، با نفوذ در جنبش‌های اجتماعی، آن‌ها را از محتوای رادیکال تهی می‌سازد. این نظام، که عامل اصلی تعمیق شکاف‌های طبقاتی و دوپاره‌سازی جهان به فقیر و غنی است، از طریق نهادهای خیریه، گفتمان حقوق بشر و حتی جنبش‌های زیست‌محیطی، نقش «منجی» را برای خود بازتولید می‌کند.

گسترش جنگ‌های قومی و مذهبی، در این چارچوب، نه پدیده‌ای اتفاقی، بلکه بخشی از منطق مدیریت بحران در

در این چارچوب، سیاست نه به‌عنوان ابزاری برای حل تعارضات اجتماعی، بلکه به‌مثابه سازوکاری برای مدیریت خشونت، مشروعیت‌بخشی به آن و تداوم نظم هژمونیک عمل می‌کند. این وضعیت را می‌توان در امتداد تحولات نظم سرمایه‌داری متأخر و ورود به مرحله‌ای دانست که بسیاری از نظریه‌پردازان آن را «پسامدرن» یا «سرمایه‌داری متأخر» نامیده‌اند؛ مرحله‌ای که در آن، مرزهای کلاسیک قدرت، دولت و جنگ دچار دگردیسی شده‌اند.

در برهه‌ای که به بن‌بست چپ کلاسیک و نقد سوسیالیسم دولتی مشهور بود جنبش آزادی‌خواهی کردستان با پیشاهنگی رهبر آپو، در مقطعی تاریخی شکل گرفت که هم‌زمان با فروپاشی نظام دوقطبی شرق و غرب و افول روایت‌های کلان انقلابی بود. در این دوره، بسیاری از جنبش‌های اجتماعی که از دل سنت چپ برآمده بودند، در چارچوب آنچه «سوسیالیسم رئال» خوانده می‌شد، به ابزار دولت‌های متمرکز بدل شدند. همان‌گونه که ژیل دلوز و فلیکس گتاری تأکید می‌کنند، تمایز بنیادینی میان «مالکیت اجتماعی» و «مالکیت دولتی» وجود دارد؛ تمایزی که در سوسیالیسم دولتی نادیده گرفته شد. در این نظام‌ها، اگرچه مالکیت خصوصی سرمایه‌دارانه نفی شد، اما منابع و ابزار تولید به‌جای جامعه، در اختیار بوروکراسی دولتی قرار گرفت. بدین ترتیب، مشارکت مردمی به سطحی

شمال و شرق سوریه (روژاوا) را می‌توان تجلی عینی این نظریه دانست.

در اندیشه رهبر عبدالله اوجلان، صلح به معنای حذف تعارض یا پایان اختلافات فکری نیست، بلکه به‌منزله گذار از خشونت فیزیکی به کنش سیاسی، گفت‌وگو و نقد است. پروسه صلح، در این معنا، مستلزم پاک‌سازی میدان‌های مین فکری و مادی، و فراهم‌سازی بسترهای قانونی و سیاسی برای حل مسئله کرد است. این رویکرد، نقدی صریح بر منطق جنگ‌محور دولت - ملت و سیاست‌های امنیتی کلاسیک به شمار می‌آید.

ژئولوژی و مرکزیت آزادی زنان

یکی از نوآورانه‌ترین ابعاد پارادایم رهبر آپو، طرح «ژئولوژی» به‌عنوان علم زن و بازنویسی تاریخ از منظر زنان است. برخلاف سنت‌های مارکسیستی که آزادی زنان را به پس از استقرار سوسیالیسم موکول می‌کردند، و نیز برخلاف برخی رویکردهای فمینیستی که مسئله را صرفاً به تقابل زن و مرد فرو می‌کاهند، اوجلان آزادی زن را مسئله‌ای ساختاری و اجتماعی می‌داند که ریشه در نظام مردسالار دارد.

از این منظر:

- زن به‌عنوان سوژه اصلی صلح مطرح می‌شود، نه قربانی جنگ
- آزادی زن شرط تحقق دموکراسی واقعی است.

سرمایه‌داری متأخر است؛ منطقی که به فرسایش اخلاق، رشد فاناتیسم دینی و اشکال نوین فاشیسم منجر می‌شود. ویکتور فرانکل، با ارجاع به تجربه‌ی اردوگاه‌های مرگ، از تهی‌شدن علم و عقلانیت از اخلاق سخن می‌گوید؛ وضعیتی که در آن، دانش به ابزاری برای نابودی انسان بدل می‌شود. این هشدار، امروز نیز بیش از هر زمان دیگری موضوعیت دارد.

ظه‌ور رهبر آپو و بازتعریف سیاست و انقلاب روزنه‌ی امید بود برای بازگشت این مفاهیم به حوزه اجتماع و جامعه. رهبر آپو در طی بیش از پنج دهه مبارزه نظری و عملی، کوشیده است سیاست را از منطق صرف قدرت‌محور جدا کرده و آن را با اخلاق، مسئولیت تاریخی و زندگی اجتماعی پیوند زند. پروژه فکری او را می‌توان در سه سطح تحلیل کرد:

۱. نقد ایدئولوژی‌های دولت‌محور و خشونت گر
۲. ازتعریف ساختارهای سیاسی بر پایه خودمدیریتی
۳. سازمان‌دهی اجتماعی با محوریت جامعه، نه دولت

او با طرح پارادایم «تمدن دموکراتیک»، بدیلی در برابر دولت - ملت ارائه می‌دهد؛ بدیلی که بر تنوع فرهنگی، کنفدرالیسم دموکراتیک و مشارکت مستقیم جامعه استوار است. تجربه‌ی خودمدیریتی در

• زنان به نیرویی ضدملیتاریستی بدل می‌شوند.

• تاریخ، از منظر زنان و جامعه بازخوانی می‌شود.

رهبر آپو از همان ابتدا جنبش آپویی را با محوریت آزادی زن آغاز نمود. وی بیان کرد که زنان نخستین ملتی هستند که توسط سیستم مردسالاری به بردگی کشیده شده‌اند. با انقیاد زن، مدیریت زن - مادر

فروپاشید و آنچه تحت عنوان حیات انسانی برجسته شد، مدیریتی مبتنی بر تقابل سوژه-ابژه بود. جامعه در وضعیت ابژه‌گی قرار گرفت و دولت به‌صورت سوژه عمل نمود. روابط دموکراتیک جای خود را به روابط اقتدارگرایانه و ایجاد سیستم خاندانی و مالک و مملوک داد.

بدین‌صورت، جنبش آپویی آزادی

جامعه را در گرو آزادی زن قرار داد. برخلاف دیدگاه‌های مارکسیستی، آزادی زن را به پس از ایجاد دولت پرولتاریا موکول نکرد. همچنین، برخلاف برخی رویکردهای فمینیستی، آن را صرفاً به‌عنوان معضل زن و تقابل زن و مرد تعریف ننمود؛ بلکه با طرح ژنئولوژی، آزادی زن را به‌عنوان مسئله‌ای اجتماعی که با ساختار مردسالارانه مرتبط است، مورد واکاوی قرار داد و مردان را نیز درگیر حل آن نمود.

مبارزات جنبش آپویی، با برجسته‌سازی نقش پیشاهنگی زنان در برساخت جامعه‌ای آزاد، جنبش ناسیونالیستی کرد را از انحصار مردسالاری خارج کرد و به آن رنگی زنانه، مترادف با زندگی، بخشید.

کنش نمادین چون سوزاندن سلاح‌ها توسط زنان پیشاهنگ جنبش، بیانگر جایگاه محوری زنان در پروژه صلح و دموکراسی

برخلاف برخی رویکردهای فمینیستی، آن را صرفاً به‌عنوان معضل زن و تقابل زن و مرد تعریف ننمود؛ بلکه با طرح ژنئولوژی، آزادی زن را به‌عنوان مسئله‌ای اجتماعی که با ساختار مردسالارانه مرتبط است، مورد واکاوی قرار داد و مردان را نیز درگیر حل آن نمود.

است. اندیشه و عملکرد رهبر آپو، تلاشی منسجم برای عبور از بن‌بست‌های نظری چپ کلاسیک، سیاست قدرت‌محور و خشونت‌ساختاری است. پارادایم تمدن دموکراتیک، با پیوند سیاست، اخلاق و آزادی زنان، افق تازه‌ای برای بازاندیشی انقلاب، صلح و هم‌زیستی در خاورمیانه و فراتر از آن می‌گشاید. در این چارچوب، سیاست بار دیگر می‌تواند به‌مثابه «هنر زیبا کردن زندگی» معنا یابد.



"گذار از دولت - ملت، قدرت و فاشیزم به سوی جامعه‌ی دموکراتیک"

بیستون مختاری 

و صلح شباهت دارد. در هر دو نیز تشکلهای سیاسی متفاوت از میان برداشته می‌شوند. قدرت، همانند جامعه هموژن [یا یکدست] گردانیده می‌شود. جامعه‌ی هموژن شده، به منزله‌ی قدرت هموژن شده مستحکم گردانیده می‌شود. دولتی فاشیستی نیز بیانگر حداکثر وحدت جامعه‌ی هموژن و دولت می‌باشد. شعار اساسی آن چنین است: تک زبان، تک وطن، تک فرهنگ، تک پرچم و تک ملت. آشکار است که این ساختاربندی نیز برای واقعیتی نظیر طبیعت اجتماعی که دارای پیچیدگی و تنوع بسیاری است، یک راه‌حل نبوده بلکه به نسبت عظیمی مسئله‌ساز می‌گردد. مرحله‌ای است که سرطانی‌شدن اجتماعی نامیده می‌شود. یا تمامی جامعه را خواهد بلعید و یا همانند یک غده‌ی اجتماعی بریده شده و دور انداخته خواهد شد.

دولت - ملت یک شکل معمولی قدرت نیست. معنایی فراتر از پیشرفته‌ترین شکل قدرت دولتی دارد. یک شاکله‌بندی دولتی است که در مسیر فاشیزم ایجاد شده است. هژمونی‌ای که انحصارگری کاپیتالیستی بر روی اقتصاد برقرار می‌نماید تنها وقتی امکان‌پذیر است که قدرت دولتی، خود را در سطح جامعه اشاعه دهد و سازماندهی کند. دولت - ملت با این معنا تعریف می‌شود. فاشیزم نیز مرحله‌ای است که این شکل از دولت، به‌هنگام ورود به جنگ با اقشار اجتماعی سرکوب‌گشته و استثمارشده‌ی داخلی و نیروهای در حال رقابت خارجی بدان می‌رسد. تفاوت بین آن‌ها به تفاوت مرحله‌ی میان جنگ

حیات همه‌نوع فرهنگ، اتنیسیته، زبان، تشکل سیاسی، اندیشه و اعتقاد متفاوت انباشته‌شده در طول تاریخ اجتماعی، با تهدید روبه‌رو می‌شود. هنگامی که این‌ها با مقاومت و تفاوت‌مندی‌هایشان واقعیت خویش را مطرح می‌نمایند، سیمای فاشیستی دولت - ملت هویدا می‌گردد. هر دولت، جنبش و حزبی که بدین شیوه به مخالفت با تنوع و تفاوت‌مندی اجتماعی برخیزد، حتی اگر خویش را به‌صورت

هر دولت، جنبش و حزبی که بدین شیوه به مخالفت با تنوع و تفاوت‌مندی اجتماعی برخیزد، حتی اگر خویش را به‌صورت سوسیالیست بازتاب دهد نیز ناگزیر فاشیستی خواهد گشت.

سوسیالیست بازتاب دهد نیز ناگزیر فاشیستی خواهد گشت. دولت - ملت یا از طرف چنین جنبش‌ها و احزابی ساخته می‌شود و یا خودش این نوع احزاب و جنبش‌ها را می‌سازد. لیبرالیسم بورژوایی هرچقدر هم که از طریق شعارهای ضدفاشیستی و ضدکمونیستی به دفاع از نگرش دولت لیبرال (کمینه‌دولت یا دولت مینیمم) برخیزد، اما یک فریب‌کاری کامل را پیشه می‌نماید. هم مادر و هم پدر دولت - ملت، خود لیبرالیسم می‌باشد. دولت - ملت هم در شکل‌گیری خویش و هم در مرحله‌ی بلوغ خود، شکل دولت ایده‌آل لیبرالیسم می‌باشد. بنابراین

واقعیت کاپیتالیسمی که زاینده‌ی فاشیسم است با واقعیت سوسیالیسم دولتی (سوسیالیسم رئال) آن، در مقوله‌ی دولت - ملت یکی است. خونریزی، به‌بارآوردن قتل‌عام و نسل‌کشی‌ای بسیار بیشتر از کل تاریخ تمدن که جنگ‌ملت‌ها در پانصد سال اخیر و به‌ویژه صد سال نزدیک به روزگار ما در سطح گلوبال منجر بدان‌ها شد، آشکارا و به‌صورت جالبی نشان می‌دهد که دولت - ملت و فاشیسم نه‌تنها برای جامعه راه‌حل نیست بلکه هفتمین منشأ معضلات را در حجمی بزرگ و با بی‌رحمی و ستم عظیمی تشکیل می‌دهد.

با این مقدمه از دفاعیات رهبر خلق‌ها، "رهبرآپو" در ادامه‌ی این نوشتار قصد بر آن است که گریزی بر تاریخچه‌ی پیدایش دولت - ملت در جهان و بخصوص ایران زده شود و همچنین مشکلاتی را که این سیستم در راستای به حاشیه راندن ملت‌های زیر دست بوجود آورده است را بیان نماید. چرا که دولت - ملت مدل ایرانی برخاسته از افکار عمومی جهان‌شمول دموکراسی‌خواهی و آزادی‌خواهی شکل نگرفت و واقعیت جامعه شرقی در ایران نیز، مبتنی بر حاکمیت عقاید عشیرتی و مردسالاری و عمدتاً مذهبی شکل گرفت و این وضعیت تا به امروز نیز ادامه دارد. دو انقلاب عظیم ایران، [مشروطه و ۵۷] توسط گرایش‌های مذهبی و ناسیونالیستی و با حمایت دول سرمایه‌داری منطقه‌ای و جهانی به خاک و خون کشیده شدند. به علاوه پدیده دولت - ملت ایران بازگشت به خواست تنوعات ملی و مذهبی

موجود در جغرافیای این مملکت نبود بلکه ساخت و تعریف هویتی نوین و اساسا کاذبی بود که در واقعیت شکل‌گیری ملت-دولت در جامعه ما، نه تأمین‌کننده و محافظ منافع مردم «فارس» و نه سایر ملت‌های ساکن از جمله کورد، عرب، بلوچ و... در این نبود و هنوز هم نیست.

در ابتدا یک قزاق به نام رضا-ی میرپنج در مقام سردار سپه و سپس شاه ایران به شدت پدیده ملت-دولت را پی می‌گیرد. او با کودتا به قدرت می‌رسد و تمام دستاوردهای انقلاب مشروطیت را به شدت و با بی‌رحمی تمام سرکوب کرده و از بین می‌برد در واقع همان کاری که خمینی با انقلاب ۵۷ مردم ایران کرد. رضاخان میرپنج از جمله با تشکیل ارتش مدرن، گسترش اقتدار دولت مرکزی به تمام نقاط کشور، ممنوعیت زبان‌های مادری غیر از زبان فارسی و سرکوب شدید و خونین جنبش‌های سیاسی و اجتماعی محلی، دیکتاتوری مطلق فاشیستی خود را به جامعه ایران تحمیل کرد. او به هیچ وجه به حق و حقوق ملت‌ها توجه نکرد و هر آنچه نشانی از حقوق شهروندی، تنوع و تکثر سیاسی و فرهنگی بود از بین برد.

او با تخریب دستاوردهای فکری و پراکتیکی انقلاب مشروطیت، به‌خصوص انتخابات آزاد پارلمانی، اصل تفکیک قوا، انجمن‌های ایالتی و ولایتی، و نفی تکثر و تنوع فرهنگی و اجتماعی جامعه ایران، به حاکمیت مستبد خود ادامه داد تا این که در پایان جنگ جهانی دوم به دلیل داشتن افکار فاشیستی و همکاری با آلمان هیتلری از سلطنت برکنار شد و هنگامی او را

به تبعید می‌فرستادند مردم هیچ حمایتی از او نکردند چرا که او را یک دیکتاتور خشن و بی‌رحم می‌شناختند. همان‌طور که پیش از پیروزی انقلاب ۱۳۵۷، پسرش محمدرضا به دستور حامیان غربی‌اش تهران را ترک می‌کرد شعار «مرگ بر شاه» در همه جای ایران طنین انداز شده بود.

تا این‌جا می‌توان نتیجه گرفت دینامیسم‌های بومی اروپای قرون وسطی باعث ایجاد شکل جدیدی از سیستم سیاسی به نام «دولت - ملت» گردید که در آن پادشاه دارای اختیارات مطلق بود و به کلیسا و دین پاسخ‌گو نبود، بلکه دستگاه دین و کلیسا می‌بایست بدان پاسخ‌گو می‌بود. در واقع شکل‌گیری اختلاف بین پادشاهان و پاپ بر سر قدرت به تدریج با رنسانس و رفرماسیون و به همراهی تحولات علمی، فکری و اقتصادی به مرحله‌نهایی خود رسید و پادشاهان پیروز میدان شدند. جنبش دین‌پرایی با حمایت از پادشاهان توانست به گسترش خود کمک کند و پادشاهان هم با استفاده از الهیات سیاسی جدید تولید شده جنبش دین‌پرایی توانستند از سیطره کلیسا رها شوند و به اقتدار مطلق خود شکل دهند.

وجه دیگری که در بررسی دولت - ملت مدرن، پس از فروپاشی فئودالیسم، اهمیت دارد این است که این دولت‌ها آرام‌آرام تبدیل به اژدهاهایی چند سر شدند که هر چه بیش‌تر تغذیه کنند چاق‌تر می‌شوند و آن‌قدر بزرگ می‌شوند که دیگر نمی‌توان آن‌ها را کنترل کرد. وضعیتی که امروز نه‌تنها در ایران، بلکه بر جهان

بشری حاکم است. این داستان پس از انقلاب ۵۷ و با مصادره انقلاب توسط نظام ولایی، همچنان به همان صورت ادامه دارد. ساختاری بحران‌زا به صورتی دیالکتیکی همراه با هویت ایدئولوژیکی رژیم که جهان اسلامی را نیز به چالش کشیده است.

با توجه به این که رژیم اسلامی ایران تعریفی «اسلامی» از خویش دارد، طبیعتاً بحران دولت - ملت در عین حال راهگشای به بحث کشیدن اسلام نیز می‌گردد و بسیار طبیعی است که نقدها و تفسیرهایی در مورد اسلام صورت گیرند. چون رژیم با توسل به استدلال‌ات «اسلامی» از منافع خویش دفاع می‌کند و از سرشت اسلام یک نیروی تماماً تهاجمی علیه جامعه‌ی انسانی و انسان به نمایش می‌گذارد، در این رابطه بسیار طبیعی است که افکار موافق و مخالف نیز بیان گردند. در عین حال این یک اصل دموکراتیک می‌باشد.

با این اوصاف می‌توان نتیجه گرفت که رژیم‌های دیکتاتور ایران در قریب یک صد سال گذشته با ایجاد سیستم دولت - ملت با ساختار یک ملت، یک زبان و دین و نفی آزادی‌های بدیهی سیاسی و اجتماعی و تحمیل گسترده ستم ملی به کرات موفق به عقب راندن و شکست جنبشها و خیزشهای گوناگون شدند. آنها با سرکوب شدید و مدیریت و مهندسی جنبشهای اجتماعی سعی فراوان در به بیراهه بردن و تضعیف آن نمودند. با منتسب کردن مبارزات ملت‌های تحت ستم ایران به عوامل و سرویسهای اطلاعاتی کشورهای رقیب و با

سلاح زنگزده حفظ تمامیت ارضی از برابری و اتحاد آنها جلوگیری نموده و موانع جدی در پیوند میان آنها و جریان‌ات مختلف و گوناگون سیاسی و اجتماعی مانند زنان، معلمان، کارگران، جوانان و در سطح ایران ایجاد نمودند.

در طی این پروسه اما و در سوی مقابل مبارزاتی و شناختی طولانی مدت ملت‌های ساکن ایران، جریان‌ات و احزاب سیاسی و جنبشهای اجتماعی بطور چشمگیری بر تجربه خود اندوخته و توانسته‌اند در مقیاس قابل توجهی بر این موانع چیره شده و در نهایت با فریاد زن زندگی آزادی مقاصد پلید آنها را نقش بر آب نموده و به شکست بکشاند. اتحاد میدانی بی نظیر ملت‌ها در این سالها به وضوح این امر را در مقیاسی گسترده به نمایش گذاشت، خلقها و جنبشهای اجتماعی جامعه ما بعد از قریب یک قرن مبارزه پرفراز و نشیب برای تحقق آزادی و دموکراسی گام بزرگی به پیش نهادند.

در این میان طرفداران احیا یا ابقای سیستمهای دیکتاتوری و مرکزگرا و مرکز‌محور به طرق گوناگون سعی در به بیراهه بردن اهداف مردم آزادی‌خواه و سوارشدن بر موج عظیم انقلاب ذهنیتی و اجتماعی جامعه داشته و دارند. بخشی از این نیروها در وحشت از تعمیق آزادی‌خواهی و برای جلوگیری از ایجاد هماهنگی و اتحاد خلقها و نیروهای سیاسی و اجتماعی جامعه سعی بر بازگشت صد ساله دارند.

ائتلاف‌های سیاسی‌ای که با پول و برنامه‌ی ابرقدرت‌های جهانی تشکیل می‌شوند

همان‌گونه که احترام به غنای فرهنگی هر خلقی، اندوخته و ارزش‌های اجتماعی و تاریخی را به عنوان اصلی اساسی می‌پذیرد، حفاظت و ارتقای آن و برادری میان خلق‌ها را اساس قرار می‌دهد. با محافظت از ارزش‌های تاریخی و فرهنگی هر خلقی آن را ارتقا داده و متداخل نمودن آن در تجمعات خلق‌ها را غنا و تکثر آن محسوب می‌نماید.

چاره رهایی از دولت - ملت نیز ایجاد سیستم کنفدرالیسم دموکراتیک است، زیرا این سیستم به دلیل اتکایش بر ذهنیت ژرف دموکراتیک و شعور آزادی، بدون قائل شدن تبعیض میان خلق‌ها، وحدت آزادانه و برابر خلق‌ها را اساس قرار می‌دهد.

حاکمیت هویت - زبان واحد و شکل‌گیری یک ملت واحد، مبتنی بر طرد نمودن، آسیمیلاسیون و انکار خلق‌های دیگر که بر بستر آن حاکمیت را ایجاد نموده ژینوساید فرهنگی تلقی می‌کند. این چاره‌یابی ماهیتاً عبارت است از: پدیده‌ی مبدل‌شدن به ملت دموکراتیک و خود - برساختن جامعه به صورت جامعه‌ای دموکراتیک. نه عبارت است از «مبدل‌شدن به ملت توسط دولت» و نه «خارج‌شدن از حالت ملت به دست دولت»؛ استفاده‌ی جامعه از حق «برساختن خود به صورت ملت دموکراتیک» است.

و به ارزش‌های جنبش «ژن ژیان نازادی» بی‌توجه‌اند به‌نوعی تداوم رژیم جمهوری اسلامی، مرکزگرایی و استبداد ایرانی تحت نام و شکل دیگری هستند که قطعاً به این هدف نخواهند رسید.

جان کلام اینکه در هیچ دوره‌ی تاریخی، هیچ رژیم دولتی دیگری به اندازه‌ی دولت - ملت، جهت فرهنگ بومی و منطقه‌ای تخریب

به‌بار نیاورده است. دولت - ملت تنها علیه «دولت‌شهر - دموکراسی شهری» و «نظام امپراطوری» و به‌عنوان مورد ضد آن‌ها توسعه نیافته است. فراتر از این دو پدیده، سعی کرده تمامی خصوصیات هویتی بومی و منطقه‌ای را از طریق «ممنوع‌سازی، تخریب و جذب‌نمودن»، از جامعه‌ی تاریخی بزدايد.

چاره رهایی از دولت - ملت نیز ایجاد سیستم کنفدرالیسم دموکراتیک است، زیرا این سیستم به دلیل اتکایش بر ذهنیت ژرف دموکراتیک و شعور آزادی، بدون قائل شدن تبعیض میان خلق‌ها، وحدت آزادانه و برابر خلق‌ها را اساس قرار می‌دهد. به جای ملت دولت‌گرا و ملیت‌گرایی مبتنی بر مرزهای قطعی، ملت دموکراتیک را ارتقا می‌دهد.

رویکرد ملت مبتنی بر حقوق دموکراتیک و تنوع فرهنگی را می‌پذیرد. اندیشه تفوق و حاکمیت بیملت که نتیجه‌ی ایدئولوژی ملیت‌گرایی است را نژادپرستی برمی‌شمرد.



دولت - ملت، سرمایه‌داری را در ایران تکوین بخشید

کیم رامتین صبا

مقدمه

درجه اول از آن پدیده دولت - ملت نیست. زیرا صحیح است که دولت - ملت برآمد و بنای همه ستم‌کشی‌ها شد، اما اهمیت قضیه در این است که سرمایه‌داری تنها لویاتانی است که از زهدان دولت - ملت برآمده است. چه‌بسا موضوع این است که می‌توان دولت - ملت را برداشت اما از حیث تثوریک و عملی کماکان نظام سرمایه‌داری به حال خویش باقی بماند. بنابراین، فرا روی سیستمی ترکیبی از دولت - ملت و سرمایه‌داری در تاریخچه صدساله قرارداریم که نابودی هرکدام به منزله برجیدن

هم‌اکنون صدسالگی دولت - ملت در ایران کامل شده و میراثی از ستم و استبداد از آن بجا مانده است. همه ملیت‌ها در چارچوب ایران در این مقطع‌زمانی، با گسترده‌ترین ستم ملی روبرو شدند. آنچه نصیب آنها شد، صد سال تحمل فشارهای ناشی از سیاست‌های آسمیلاسیون و نسل‌کشی فرهنگی بود که گاه تا مرزهای دهشتناک کشتار فیزیکی هم پیش رفته است. در بررسی و تفسیر این تاریخچه تاریک و نحس، همه نقش‌ها در

بساط دیگری نیست. فلذا رهایی از دولت - ملت به مثابه رهایی حتمی از سرمایه‌داری تلقی نمی‌گردد. در نتیجه برای مبارزه با سرمایه‌داری هم بایستی یک مبارزه ترکیبی انجام داد که دو همزاد را مورد هدف قرار می‌دهد: دولت - ملت و سرمایه‌داری. مقوله جالب توجه این است که دولت - ملت از ۱۲۹۹ تا ۱۳۵۷ هجری شمسی در تکوین سرمایه‌داری ایرانی نقش انکارناپذیر داشته است.

در بررسی تاریخ سیاسی، اقتصادی و اجتماعی ایران در قرن چهاردهم خورشیدی، نقش دولت به عنوان نیروی محرکه اصلی در گذار از شیوه‌های تولیدی پیشا سرمایه‌داری به سرمایه‌داری برجسته است. در دوران مشروطه، به این دلیل سرمایه‌داری جینی بود و هنوز تکامل نیافته بود که خود دولت - ملت در دوران جینی بسر می‌برد. در واقع پدیده دولت در ایران آن زمان جینی نبود و یک تاریخ هزاران ساله را پشت سر داشت، اما نظام نوین دولت - ملتی جینی بود. بنابراین شرط تکوین سرمایه‌داری ایرانی، تکوین همزمان و همزاد سرمایه‌داری، یعنی دولت ملت بود. بدون این دو، ستم ملی در نظام‌های نوین به اوج نمی‌رسیدند. ایران کم‌کم از دوران فئودالی به دوران سرمایه‌داری گذار نمود و دولت - ملت بانی این گذار بود. دولت‌های ملی در کشورهای نیمه‌مستعمره چون ایران، اغلب با استقلال نسبی از طبقات حاکم سنتی، مسیر

سرمایه‌داری را هموار می‌کنند. این استقلال نسبی، به ویژه در دوره ۱۳۰۰-۱۳۵۷، امکان اعمال سیاست‌های اقتدارگرایانه برای صنعتی‌سازی، اصلاحات ارضی و جایگزینی واردات را فراهم کرد.

ایران در این دوره، از جامعه‌ای عمدتاً کشاورزی و نیمه‌فئودالی به کشوری با روابط سرمایه‌دارانه غالب گذار کرد. شاخص‌های غلبه سرمایه‌داری شامل گسترش کار مزدبگیری، کاهش جمعیت کشاورزی، مهاجرت روستایی به شهری، انباشت سرمایه و سلطه تولید کالایی است. دولت پهلوی، با تکیه بر درآمد نفت و حمایت امپریالیسم (ابتدا بریتانیا و سپس آمریکا)، این گذار را تسریع کرد، اما با تناقضاتی چون وابستگی اقتصادی، ناموزونی ساختاری و تشدید نابرابری همراه بود.

تلاش‌های اولیه رضاشاه برای صنعتی‌سازی بدون تعرض به روابط ارضی، دوره بی‌ثباتی ۱۳۲۰-۱۳۴۰، اصلاحات ارضی دهه ۱۳۴۰، راهبرد جایگزینی واردات و صنعتی‌سازی، و پی‌آمدهای ناموزون این فرایند را در پی داشت.

سرمایه‌داری جینی ۱۲۹۹-۱۳۲۰

پس از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ و به قدرت رسیدن رضاخان، دولت با الهام از «نظام ملی» در همه عرصه‌ها یعنی سیاست، اقتصاد، فرهنگ و ساختار طبقاتی جامعه در همه آنها، سیاست‌های ملی‌گرایانه

و حمایت‌گرایانه را پیش برد. همزمان با شکل‌گیری سرمایه‌داری جینی، رضاشاه همه‌چیز را ملی اعلام کرد و این ملی‌شدن همه‌حوزه‌ها، نظام سابق را که در آن ملیت‌ها نیمه‌استقلالی داشتند را برچید. رضاشاه با ایجاد دولت مدرن و متمرکز، شرایط حقوقی و زیرساختی سرمایه‌داری را فراهم کرد.

به نوشته «فرهاد نعمانی» (فرهاد نعمانی فارغ‌التحصیل رشته‌ی اقتصاد در دانشگاه ایلینویز آمریکا در سال ۱۳۵۱) در فاز اول (۱۳۰۴-۱۳۰۸)، قوانین تجاری، بانکی و گمرکی تصویب شد: تأسیس بانک ملی (۱۳۰۶)، لغو کاپیتولاسیون، و عهدنامه‌های گمرکی با حداقل تعرفه.

این تاریخ تلخ به همان شیوه در انقلاب سال ۱۳۵۷ شمسی هم رخ داد و کوردها به موجب آن دو هیولا یعنی دولت - ملت و سرمایه‌داری، از سهم آزادی و دمکراسی خود محروم گردانده شدند.

توسط نعمانی پیشبرد می‌دهیم. بحران جهانی ۱۹۲۹، ایران را به سیاست انحصار تجارت خارجی (۱۳۰۹) سوق داد. این قانون، کنترل واردات و صادرات را به دولت واگذار کرد و با افزایش تعرفه‌ها، صنایع داخلی را حمایت کرد. سرمایه‌گذاری دولتی در صنایع مصرفی (نساجی، قند، سیمان) و زیرساخت‌ها (راه‌آهن سراسری) افزایش یافت. تعداد کارخانه‌های بزرگ از ۸ عدد در مابین سال‌های ۱۳۰۵-۱۳۰۹ به ۷۳ عدد در ۱۳۱۰-۱۳۲۰ رسید.

با این حال، روابط ارضی نیمه‌فئودالی دست‌نخورده ماند. رضاشاه خود بزرگ‌ترین مالک شد و زمین‌های خالصه را به بوروکرات‌ها و نظامیان واگذار کرد. مزارعه غالب بود و ۷۰-۸۰ درصد زمین‌ها در دست مالکان بزرگ. جمعیت روستایی ۷۶ درصد باقی ماند و کشاورزی پیشاسرمایه‌داری حفظ شد. این سیاست‌ها انباشت اولیه را تسهیل کرد، اما بدون تغییر روابط روستایی، سرمایه‌داری شهری محدود ماند.

دوره بی‌ثباتی و لیبرالیسم اقتصادی (۱۳۲۰-۱۳۴۰)

اشغال ایران در ۱۳۲۰ و تبعید رضاشاه، به لیبرالیسم اقتصادی و بی‌ثباتی سیاسی

این اقدامات مالکیت خصوصی و تجارت داخلی را تقویت کرد. حال این نوشته را بر اساس داده‌های ارایه شده

منجر شد. دوره ۱۳۲۰-۱۳۳۲ با جنبش ملی نفت و حکومت مصدق، سیاست «اقتصاد بدون نفت» و کنترل واردات همراه بود، اما کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، بازگشت به وابستگی را رقم زد.

پس از کودتا، قرارداد کنسرسیوم نفت (۱۹۵۴) درآمد نفت را افزایش داد (از ۴۸۳ میلیون دلار در ۱۳۲۸-۱۳۲۹ به بیش از ۲.۱ میلیارد در ۱۳۳۵-۱۳۳۹). کمک‌های آمریکا (بیش از ۱ میلیارد دلار در ۱۳۳۲-۱۳۴۲) و قوانین جلب سرمایه خارجی (۱۳۳۴-۱۳۳۵)، سرمایه‌گذاری خارجی را تسهیل کرد.

با این حال، سیاست لیبرال منجر به تورم، رکود و بحران ۱۳۳۹ شد. برنامه تثبیت صندوق بین‌المللی پول، رکود را تشدید کرد. پایگاه حکومت ائتلاف زمین‌داران، سرمایه‌داران و روحانیون بود، اما تضادها بحران سیاسی-اقتصادی ایجاد کرد. این دوره میانجی، بدون راهبرد درازمدت، زمینه اصلاحات دهه ۱۳۴۰ را فراهم کرد.

اصلاحات ارضی و آزادسازی نیروی کار (دهه ۱۳۴۰)

اصلاحات ارضی (۱۳۴۰-۱۳۴۸) حلقه اصلی «انقلاب سفید» بود. پیش از آن، مالکیت اربابی غالب (۵۲ درصد روستاها) و رعایا اغلب بدون زمین بودند. بهره‌کشی از طریق مزارعه، عوارض و بیگاری کماکان ادامه یافت.

سه مرحله اصلاحات:

- مرحله اول (۱۳۴۰): فروش مازاد یک روستا به دولت و واگذاری به رعایا (۹۷۳ هزار خانوار صاحب زمین شدند). - مرحله دوم (۱۳۴۱): اجاره، فروش یا تقسیم (اکثریت اجاره انتخاب کردند). - مرحله سوم (۱۳۴۷): فروش یا تقسیم اجباری.

نتایج این شد که پایان نیمه‌فئودالیسم، منجر به ایجاد مالکیت سرمایه‌دارانه و جدایی گسترده رعایا از وسایل تولید (بیش از ۵.۱ میلیون خانوار بدون زمین) شد. همچنین مهاجرت روستایی، کار مزدگیری را گسترش داد و جمعیت بسرعت به سمت شهری‌شدن غالب سوق یافت. مالکان سابق نیز به سرمایه‌داران صنعتی تبدیل شدند. این اصلاحات، نیروی کار «آزاد» برای صنعت فراهم کرد و بازار داخلی را گسترش داد.

راهبرد جایگزینی واردات و صنعتی‌سازی

گذار از سرمایه‌داری جنینی

همزمان با اصلاحات ارضی، برنامه‌های عمرانی سوم تا پنجم (۱۳۴۱-۱۳۵۶) راهبرد جایگزینی واردات را اجرا کرد. حمایت از صنایع داخلی از طریق تعرفه، معافیت و وام نیز رخ داد.

رشد تولید ناخالص داخلی متوسط ۱۰ درصد سالانه، سرانه از ۱۲۵ به ۱۵۰۰ دلار بود. سرمایه‌گذاری خارجی افزایش یافت (از ۱۴۹ میلیون ریال در ۱۳۳۹ به میلیاردها در دهه ۱۳۵۰).

صنایع مونتاژ و مصرفی غالب شدند، وابستگی به واردات مواد اولیه و ماشین‌آلات رشد کرد. پس از افزایش قیمت نفت (۱۳۵۳)، سیاست دروازه‌های باز و صنایع سنگین پیروی شد.

این راهبرد، سرمایه‌داری را تعمیق کرد، اما وابستگی تکنولوژیک و ناموزونی ایجاد نمود.

پی‌آمدهای ناموزون غلبه سرمایه‌داری

غلبه سرمایه‌داری با شاخص‌هایی چون کار مزدبگیری ۵۳ درصد نیروی کار (۱۳۵۵)، کاهش جمعیت کشاورزی از ۵۲ به ۳۲ درصد، مهاجرت گسترده و انباشت سرمایه تأیید شد.

اما تناقضات آن این بود: وابستگی به نفت (۹۸ درصد صادرات)، صنایع دوگانه (پیشرفته وابسته و عقب‌مانده سنتی)، نابرابری درآمد (شاخص جینی افزایشی)، حاشیه‌نشینی و جمعیت اضافی نسبی. دولت با اقتدارگرایی، سرکوب جنبش‌های کارگری و دموکراتیک، این فرایند را پیش برد.

نهایتاً باید گفت که دولت پهلوی، با استقلال نسبی، سرمایه‌داری وابسته را در ایران غالب کرد. این گذار رشد اقتصادی

آورد، اما با وابستگی، ناموزونی و نابرابری همراه بود و زمینه انقلاب ۱۳۵۷ را فراهم کرد. تحلیل نعمانی نشان می‌دهد که سرمایه‌داری، ذاتاً متناقض است و اصلاحات دولتی نمی‌تواند تناقضات ساختاری آن را حل کند. البته محوریت دادن بیش از حد نعمانی به مقوله «طبقاتی‌بودن» نمی‌تواند چالش‌های تئوریک این قضیه را برآید. زیرا اساساً آنچه در برابر دولت قرار دارد، طبقات نیستند، بلکه «فرهنگ کمونی» در بطن اجتماع است. درواقع این طبقه نه که «کمون» است که جبهه مخالف را تشکیل می‌دهد. طبقه و طبقات اساساً به موازات پدیده دولت در نظام تمدن مرکزی مورد تفسیر قرار می‌گیرند. بدون طبقاتی‌بودن جامعه، دولت، دولت - ملت و سرمایه‌داری وجود نخواهد داشت. ولی برای مبارزه با دولت - ملت و سرمایه‌داری، جبهه مخالف طبقه که دربردارنده «کارگر و اقشار فقیر» است، نیست. جامعه فراتر از این شکل‌هاست و همیشه می‌توان شیوه حیات کمونی را در برابر دولت دانست. طبقه حاکم دولت را در دست دارند. طبقه متوسط موجب فربه‌ترشدن دولت و تغذیه آن می‌شوند و طبقه فقیر نیز اسیر دولت هستند و به نوعی هم می‌توان گفت که شریک جرم گردانده شده‌اند. بنابراین، رهایی جامعه برای رهایی از دولت، همانا در درجه اول باید رهایی از طبقاتی‌بودن باشد.

پیش‌رفت که منجر به اسارت کامل شد. در سال ۱۹۴۶ که جمهوری کردستان برآمد، آنچه عامل نابودی آن شد، دو عامل داخلی و خارجی همزمان بودند. عاملی داخلی، تضاد فرهنگ و مناسبات و ساختار فئودالی بازمانده و فشارآورنده با فرهنگ نوین جمهوری بود و دوم، سرمایه‌داری و دولت - ملت ایرانی بعنوان عامل خارجی. بنابراین برآمدن نظام سرمایه‌داری در آن زمان، یک فشار مضاعف از ناحیه دولت - ملت برای برچیدن بساط فئودالیسم در داخل کردستان و حاکم‌ساختن بی‌قید و شرط یک دولت ملی متمرکز برای همیشه با یک سرمایه‌داری متمرکز بود که همه چیز در آن در قالب مفهوم ملی(از نفت تا خاک و از سیاست تا فرهنگ) تعریف و قبضه شده بود.

این تاریخ تلخ به همان شیوه در انقلاب سال ۱۳۵۷ شمسی هم رخ داد و کوردها به موجب آن دو هیولا یعنی دولت - ملت و سرمایه‌داری، از سهم آزادی و دمکراسی خود محروم گردانده شدند.

محروم‌ساختن کوردها در دوران سرمایه‌داری جینی در دوره مشروطه رخ داد و در دوران سرمایه‌داری نیمه تکاملی در زمان برآمدن جمهوری کردستان رخ داد و در دوران انقلاب ۵۷ نیز که سرمایه‌داری تکوین یافته و از دوره جینی به تکاملی گذار صورت داده

جایگزین این شیوه طبقاتی نیز، کمون است. جایگزین دولت، کمون است. آنچه سرمایه‌داری نابود کرد، پس‌مانده‌های کمون در تاریخ صدسال گذشته بود. اما کمون هیچگاه بطور کامل نابود نمی‌شود. بنابراین یک شیوه حیات، یک شیوه تولید و مناسبات اجتماعی در برابر شیوه تولید حیات اشتباه‌آمیز سرمایه‌دارانه است.

کوردها، دولت - ملت و سرمایه‌داری

فلذا مؤاخذه دولت - ملت باید همزمان با مؤاخذه سرمایه‌داری صورت گیرد. برای کوردها برآمدن مشروطه، کورسوی امیدی بود برای قیمت‌دادن

**رهایی از دولت - ملت به مثابه رهایی
حتمی از سرمایه‌داری تلقی نمی‌گردد. در
نتیجه برای مبارزه با سرمایه‌داری هم
بایستی یک مبارزه ترکیبی انجام داد که
دو همزاد را مورد هدف قرار می‌دهد
دولت - ملت و سرمایه‌داری.**

به خودمدیریتی محلی که آنزمان تحت نام «انجمن‌های ایالتی و ولایتی» نامگذاری شد اما برای همیشه روی کاغذ ماند و عملی نشد. بجای آن، به مجرد تکوین دولت - ملت و سرمایه‌داری همزاد، ستم ملی علیه کوردها به سمتی

بود، کوردها به اسارت کامل درآمدند بنابراین تفسیر یک تاریخچه صدساله صرفاً با بهره‌گیری از مفهوم دولت - ملت با فراموش کردن مفهوم سرمایه‌داری غیرممکن است. در دوران جمهوری ولایی یعنی از ۵۷ ه. ش به بعد، سرمایه‌داری منحصر به فرد ایرانی در دوران تکاملی‌اش شکل گرفت. این نظام همراه با همزاد خود یعنی دولت - ملت که پهلوی به جمهوری ولایی تحویل داده‌بود، هیچگاه نتوانسته‌اند در به پیروزی‌رساندن کامل سیاست‌های نسل‌کشی و آسمیلاسیون فرهنگی خود موفق گردند. به همین دلیل امروز مبارزات کوردها درحالی در اوج ادامه دارد و دوران پژاک را طی می‌کند که گذار از دولت - ملت و سرمایه‌داری بعنوان دو نظام ساختاری سیاسی، اقتصادی و ایدئولوژیک، بایسته پیروزی در مسیر دشوار آزادی است. به اندازه‌ای که دولت - ملت ایرانی به زیان کوردها و ملیت‌ها تمام شده، نظام سرمایه‌داری هیولایی بس دهشتناک‌تر بوده و تصور هرکدام بدون دیگری، غیرممکن است. با پشت‌سرگذاشتن صدسال از تاریخچه دولت - ملت، سرمایه‌داری هم باید در یادها باشد و بیشتر به آن اندیشید. انقلاب کوردی با اندیشیدن به صد سال ستم ملی، نمی‌تواند با برآوردن یک دولت - ملت کوردی و یک نظام

سرمایه‌دارانه کوردی، ادعا کند که به انقلاب و رنسانس دست زده است. چنین تصور خامی متعلق به ایدئولوژی‌هایی است که در چارچوب‌های لیبرالی قرار دارند و بدون اذعان به اینکه کوردها قربانی نظام‌های دولت - ملتی و سرمایه‌دارانه هستند، خود شدیداً مایل به مبدل‌شدن به هیولایی‌ترین نظام‌های دولت - ملتی در چارچوب سیستم سرمایه‌دارانه هستند. چنین تضاد ایدئولوژیکی در نوع نبرد با سرمایه‌داری و یا گرایش به آن، اساساً مانع اساسی یک انقلاب حقیقی خواهد بود. بشریت بدون سوسیالیسم امکان بقا ندارد، اما جوامع به آسانی می‌توانند بدون سرمایه‌داری به بقا ادامه دهند. آنچه در برابر سرمایه‌داری در مبارزات مدرن هم بعنوان قطب و یا جبهه مخالف قرارداد، سوسیالیسم نه که «دموکراسی» است. این یک روند جهانی است و اگر رهایی‌ای شکل گیرد، سوسیالیسم از مسیر دموکراسی آن را متحقق خواهد ساخت. این، شایسته‌ترین و صحیح‌ترین شیوه ممکن برای گذار از صدسال ستم نظام‌های دولت - ملتی و سرمایه‌دارانه در ایران است و مشمول هر نقطه از جهان نیز می‌شود.



و ناپسند، توهین، تمسخر

اقتصادی: محروم‌سازی از منابع مالی،
ایجاد فقر و وابستگی اقتصادی
جنسی: تجاوز، اجبار به رابطه‌ی
جنسی بدون رضایت، تماس بدنی بدون
اجازه

خشونت نه امری فردی و اتفاقی، بلکه
محصول ساختارهای اجتماعی و فرهنگی
است که سلطه و تبعیض را بازتولید می‌کند.
خشونت علیه زنان، ریشه در عوامل
اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، روانی و ذهنی
دارد. این پدیده از ذهنیت نشأت گرفته و
در قالب پرخاشگری به شیوه‌های گوناگون
ظهور می‌کند. واژه‌ی خشونت از «خشن»
گرفته شده و در معنای لغوی به تندخویی،
درشتی و فقدان نرمی و انعطاف اشاره دارد.
خشونت رفتاری است که به‌صورت خشن
و زمخت بروز می‌کند و انسان را از وضعیت
طبیعی خویش خارج می‌سازد؛ به‌گونه‌ای
که بروز رفتارهای غضب‌آلود می‌تواند
پیامدهای منفی جسمی و روانی به دنبال
داشته باشد.

خشونت پدیده‌ای جهانی است که
سالانه موجب مرگ بیش از ۶.۱ میلیون نفر
می‌شود و یکی از علل اساسی مرگ‌ومیر
در جهان به شمار می‌آید. سازمان جهانی
بهداشت گزارش می‌دهد که بیش از یک
سوم زنان در طول زندگی خود حداقل
یک‌بار مورد خشونت قرار می‌گیرند.
این پدیده مرز جغرافیایی، نژادی، سنی و

زن و خشونت:

تداوم یک معضل تاریخی

که توار کرماشان

خشونت به هرگونه رفتار عمدی گفته
می‌شود که می‌تواند آسیب روانی، جسمی،
اقتصادی، اجتماعی یا جنسی به فرد وارد
کند. این رفتار می‌تواند در اشکال مختلف
بروز یابد:

روانی: تهدید، رفتار ناپسند، کنترل‌گری،
نگاه‌های تحقیرآمیز، بی‌توجهی
جسمی: کتک، ضرب‌و‌شتم، جرح
گفتاری: به‌کارگیری کلمات تحقیرآمیز

طبقاتی نمی‌شناسد و در همه‌جا، از خانه و مدرسه گرفته تا محل کار و عرصه‌های مختلف اجتماعی حضور دارد و به معضلی فراگیر و روزمره بدل شده است.

زمانی که از فراگیری خشونت سخن می‌گوییم، منظور آن است که تمامی اقشار جامعه، از کودک و سالمند گرفته تا زن و مرد، را دربرمی‌گیرد. با این حال، خشونت

خشونت پدیده‌ای جهانی است که سالانه موجب مرگ بیش از ۶ میلیون نفر می‌شود و یکی از علل اساسی مرگ‌ومیر در جهان به شمار می‌آید.

در بسیاری از جوامع به‌صورت اعمال ایدئولوژی‌ای سیستماتیک و سلسله‌مراتبی از بالا به پایین (دولت-مرد - زن - کودک) اعمال می‌شود. اگرچه همه‌ی اقشار سهمی از خشونت دارند، اما بی‌تردید زنان اصلی‌ترین و گسترده‌ترین قربانیان این پدیده‌اند. از زمانی که ذهنیت اقتدارگرایی مردسالار در تار و پود جوامع نهادینه شد، خشونت علیه زنان به امری روزمره تبدیل گردید.

با شکل‌گیری دولت و نظام‌های اقتدارمحور، استفاده از خشونت به ابزاری ضروری برای کنترل جامعه بدل شد.

در این میان، زنانی که پیش‌تر نقش مدیریتی و محوری در زندگی اجتماعی داشتند، نخستین گروهی بودند که به حاشیه رانده شده و تحت انواع استثمار و خشونت قرار گرفتند. به بردگی کشاندن زن، به الگویی برای به بند کشیدن جامعه و حتی طبیعت تبدیل شد. از این‌رو می‌توان گفت خشونت علیه زنان ریشه‌ای تاریخی دارد و از ذهنیت اقتدارگرا نشأت می‌گیرد؛ ذهنیتی که تحمیل اراده‌ی خود را، چه توسط فرد و چه توسط دولت، مشروع می‌داند.

ذهنیت جنسیت‌گرا سبب شده است که خشونت علیه زنان نه تنها گسترده‌تر، بلکه چندلایه و ساختاری باشد. این خشونت حاصل تاریخ چند هزار ساله‌ی سلطه، سلسله‌مراتب و اقتدار است که تأثیر آن را می‌توان در نهادهایی چون خانواده، آموزش و پرورش، نظام سلامت، اقتصاد، سیاست، رسانه و فرهنگ به‌وضوح مشاهده کرد. جامعه‌ی جنسیت‌گرا، هم‌زمان جامعه‌ای خشونت‌زا نیز هست. فرهنگ‌های سنتی و عشیره‌ای با نگاه ابزاری به زن، خشونت را در قالب‌هایی چون محدودسازی آزادی در تمام عرصه‌ها، تحقیر، تهدید، کودک‌همسری، قتل‌های ناموسی، ضرب و شتم و تجاوز مشروعیت می‌بخشند و پیامدهای عمیق روانی و اجتماعی برجای می‌گذارند. هیچ کشوری در جهان، عاری از خشونت

علیه زنان نیست، اما ایران به دلیل حاکمیت قوانین شریعت‌محور و زن‌ستیز، در زمره‌ی کشورهای قرار دارد که این خشونت در آن به اوج رسیده است. کودک‌همسری، قتل‌های ناموسی، دستگیری، شکنجه، اعدام، تشویق به خودکشی و خودسوزی، حجاب اجباری، صیغه، تجاوز و تعرض، از جمله اشکال خشونت‌هایی هستند که زنان در ایران به‌صورت روزمره با آن مواجه‌اند. از آن‌جا که این اعمال تحت پوشش شریعت انجام می‌شوند، مخالفت با آن‌ها به‌مثابه مخالفت با دین و خدا تلقی می‌گردد.

زن در ایران همچنان به‌عنوان «جنس دوم» شناخته می‌شود و از بسیاری حقوق شهروندی محروم است. قوانین مردسالارانه‌ی جمهوری اسلامی، زن را از حق طلاق، حضانت فرزند و ارث برابر محروم کرده و ارزش حقوقی او را نصف مرد در نظر می‌گیرد. این تبعیض‌های قانونی، خشونت علیه زنان را از سطح فردی به سطح ساختاری ارتقا داده و آن را بازتولید می‌نمایند.

خشونت علیه زنان در ایران حاصل هم‌پوشانی سه عامل قدرت، دین و فرهنگ است. دین رسمی با تفاسیر مردسالارانه و اقتدارگرایانه، تبعیض و خشونت را تقدیس کرده و اطاعت از مرد را وظیفه‌ای شرعی جلوه می‌دهد. فرهنگ سنتی نیز این ذهنیت را در خانواده، مدرسه و روابط اجتماعی بازتولید کرده و خشونت

را به امری عادی و بدیهی بدل می‌سازد، آنچنان که عمل انجام شده دیگر حتی خشونت محسوب نمی‌شود.

جمهوری اسلامی با تصویب قوانین جدید، از جمله محدودسازی مهریه و کنترل بر بدن و انتخاب زنان، ممنوعیت سقط جنین تلاش می‌کند استقلال و پتانسیل آنان را مهار کند. این مهندسی اجتماعی، زن را به نمادی از مرزهای ایدئولوژیک دولت تبدیل کرده و کنترل او را ابزاری برای حفظ قدرت می‌داند و هرگونه حرکت مستقل زنان را همچون تهدیدی برای سلطه‌ی خود می‌داند.

از جمله قوانین جدیدی که در حوزه‌ی قضایی در مورد آن گفتگو می‌شود؛ بیش از ۱۵۰ نماینده‌ی مجلس ایران طی نامه‌ای از رئیس قوه‌ی قضاییه خواستند تا در برابر «پوشش اختیاری» برخوردی سختگیرانه داشته باشند و آنها را به «کوتاهی» و «انفعال» در اجرای قوانین متهم کردند. بی‌توجهی برخی مدیران و قضات را موجب برهنگی و بی‌عفتی در جامعه دانسته و خواستار اجرای قوانین «حمایت از خانواده از طریق ترویج فرهنگ عفاف و حجاب» شده‌اند.

جمهوری اسلامی ایران ریشه‌ی تمام فسادهای مالی، اخلاقی، اجتماعی و سیاسی را در روسری سر نکردن زنان می‌داند. برای همین خود را موظف می‌داند که به هر راهکاری متوسل شود تا حجاب اجباری

تبدیل به بخشی از زندگی زنان و قوانین دولت شود. البته ناگفته نماند که در کنار چنین مهندسی اجتماعی‌ای، همزمان از راه‌های گوناگون سعی بر جذب زنان به محیط خانه دارد. در اکثر رسانه‌های ایرانی هم از طریق فیلم و سریال و هم در نماز جمعه، تبلیغات بسیاری در راستای ابژگی

زن انجام می‌شود و هدف این است که بدین شیوه زنی با حجاب (البته حجابی که دولت تعریف می‌کند) خانه‌دار و مطیع همسر را زنی نمونه تعریف کنند. نمونه‌ای آن، خطیب جمعه‌ی تهران است که در این رابطه چنین می‌گوید: «گسترش بی‌عفتی از عوامل اصلی افزایش طلاق و فروپاشی خانواده‌هاست؛ جامعه‌ی ایرانی باید از سرمایه‌ی

خانوادگی خود مثل جان محافظت کند. تسهیل ازدواج وظیفه‌ی خانواده‌ها، نهادها و دولت اسلامی است. مسئولان از حاشیه‌سازی و ایجاد ترس پرهیز کنند و خدمت به مردم را در اولویت قرار دهند». این نمونه خود دال بر این است که تمام ترس و دلهره‌ی دولت در راستای چگونگی کنترل زنان و بدنشان می‌باشد. بدن زن همچون ابزاری بدان نگریسته می‌شود برای همین در راستای افزایش سربازان نظام باید بدون تردید بچه‌زایی بکند و این بارزترین نمونه‌ی خشونت علیه زنان می‌باشد.

ایران حتی مداخله‌ی نظامی اسرائیل در طول «جنگ ۱۲ روزه» را به «بدحجابی» زنان القا می‌دهد. هر مردی در خیابان و کوچه‌های شهر اگر دچار کوچکترین انحراف اخلاقی شود، مسلماً مسبب آن زنان به قول حکومت ایران بی‌حجاب هستند.

ایران حتی مداخله‌ی نظامی اسرائیل در طول «جنگ ۱۲ روزه» را به «بدحجابی» زنان القا می‌دهد. هر مردی در خیابان و کوچه‌های شهر اگر دچار کوچکترین انحراف اخلاقی شود، مسلماً مسبب آن زنان به قول حکومت ایران بی‌حجاب هستند.

از طرف دیگر تصویب طرح اصلاح «قانون محکومیت‌های مالی و مدنی» که مهریه‌ی زنان جزئی از آن می‌باشد، در ۱۸ آبان ۱۴۰۴ با رای ۱۹۷ نماینده‌ی مجلس نمونه‌ای دیگر از ذهنیت واپسگرا و خشونت‌آمیز جمهوری اسلامی ایران می‌باشد. به عبارتی تصمیم‌گیری درباره‌ی مهریه زنان با نظر نمایندگان مرد که دارای ذهنیت مردسالار و حامی قوانین خشونت‌آمیز جمهوری اسلامی هستند، انجام می‌شود.

قوانین جدید شامل تغییرات متعددی است که در مجموع بر حقوق زنان

تاثیرگذار می‌باشد. سقف مهریه را از ۱۱۰ به ۱۴ سکه کاهش داده و وضعیت مهریه را از «عندالمطالبه به عندالاستطاعه» تغییر داده است. این به آن معناست که زن تنها می‌تواند تا سقف توان مالی مرد مهریه دریافت کند.

«حق حبس حذف شده و مرد می‌تواند بعد از عقد بلافاصله و بدون پرداخت مهریه، حکم الزام به تمکین بگیرد. جایگزینی زندان با پابند الکترونیکی، تعدیل خودکار اقساط مهریه بدون نیاز به طرح دعوی و تغییر وضعیت ممنوع‌الخروجی از حالت خودکار به مشروط به احراز دلایل موجه از دیگر تغییرات این قانون می‌باشد. در نهایت زنان بعد از دو سال و اثبات تنگدستی مرد می‌توانند درخواست طلاق دهند.»

بدون شک خانواده‌ای دموکراتیک و دارای تفاهم و درک متقابل با پرداخت مهریه یا عدم پرداخت آن بوجود نمی‌آید. ولی در چنین شرایطی که نظام بانی آن است، زنان تنها حامی و تنها راهکار حفاظت از خویش را در گرفتن مهریه می‌بینند. دولت نیز با کاهش مهریه سعی بر کنترل بیشتر زنان دارد و مسلماً هدف دولت از چنین قانون‌گذاری‌ای حل مشکلات خانواده و کاهش آمار طلاق نمی‌باشد، بلکه بدین طریق سعی دارد زنان را بیشتر به کنج خانه و راضی شدن به وضعیت موجود تشویق کند. جایگزینی قانونی عادلانه که

هم زن و هم مرد بتواند از حق خویش برخوردار باشد، بهتر می‌تواند به چاره‌یابی مشکلات خانواده و زن و مرد کمک کند. شاید اگر جمهوری اسلامی ایران به جای کاهش مهریه سعی بر خشکانیدن ریشه‌های خشونت در جامعه داشته باشد، روزی فرا برسد که دیگر هیچ زن و مردی هنگام ازدواج لزومی به تعیین مهریه‌های کلان نبینند.

قوانین دولت ایران چون به تمامی قوانینی مردسالارانه و شریعت‌مدار بوده، راهگشای هرگونه خشونت و توجیه‌کننده‌ی آن نیز می‌باشد. این قوانین، خشونت علیه زنان را امری ضروری و حتی گاهی همچون «تادیب» و «تنبيه» به حساب می‌آورد.

آمارهای منتشرشده از سوی نهادهای حقوق بشری نشان می‌دهد که تنها در یک سال (اوایل سال ۲۰۲۵ تا ۲۵ نوامبر) ۱۷۶ مورد زن‌کشی یا تشویق به خودکشی اتفاق افتاده است. همزمان ۱۳۶ زن دستگیر، ۴۵ زن اعدام شده و دو فعال زن نیز حکم اعدام گرفته‌اند. همچنین برای ۱۶۳ زن فعال نیز احکام زندان و شلاق صادر شده است. این آمارها صرفاً بخش آشکار واقعیت‌اند؛ چرا که بسیاری از موارد خشونت، به‌ویژه در بستر خانواده و فرهنگ سنتی، هرگز رسانه‌ای نمی‌شوند. از ۱۷۶ مورد قتل زنان؛ ۱۱ زن بدلیل رد پیشنهاد ازدواج، ۹ زن پس از درخواست طلاق، ۱۰ مورد قربانی کودک‌همسری

و حداقل ۶ مورد ازدواج اجباری بوده که توسط همسرانشان به قتل رسیده‌اند. بیشترین آمار قتل زنان با ۲۷ مورد در استان تهران، بعد از آن به ترتیب استان‌های مازندران و کرمانشاه هر کدام ۱۴ مورد، خراسان رضوی و آذربایجان غربی هر کدام ۱۳ مورد، آذربایجان شرقی ۱۰، سیستان و بلوچستان ۹ مورد، لرستان و فارس هر کدام ۸ مورد و گیلان ۷ مورد به ثبت رسیده است. همچنین اعدام ۴۵ زن در زندان‌های سراسر ایران، افزایش ۸۷.۵ درصدی را در مقایسه با سال گذشته نشان می‌دهد. آمار ذکر شده آنهایی هستند که در رسانه‌ها اعلام شده و مسلماً هنوز زنانی وجود دارند که بصورت پنهانی و مبهم و به شکلی تحت تاثیر فرهنگ سنتی خانواده و جامعه به قتل رسیده‌اند و کسی از چگونگی آن اطلاعی ندارد.

هدف نهایی این خشونت‌ها، نه تنها کنترل بدن زن، بلکه ارسال پیامی روشن به کل جامعه است: قدرت مطلق در اختیار دولت است. در این راستا هر گونه نافرمانی زن تهدیدی مستقیم علیه هژمونی و مشروعیت دولت تفسیر می‌شود. بویژه بعد از انقلاب زن ژبان آزادی جمهوری اسلامی ایران این تهدیدات را بیشتر و نزدیکتر به خود احساس کرد. با این حال، زنان ایران در دهه‌های اخیر نشان داده‌اند که در برابر سیاست‌های زن‌ستیز تسلیم نخواهند شد

و برای آزادی و کرامت انسانی خود بهای سنگینی پرداخته و می‌پردازند مبارزه‌ی واقعی با خشونت، نیازمند انقلابی معرفت‌شناختی برای بازتعریف جایگاه زن در جامعه است. همان‌گونه که سیمون دوبووار می‌گوید: «هیچ زنی زن زاده نمی‌شود، بلکه زن می‌شود.» در همین راستا تمام زنان در کنار هزینه‌های گرانبهایی که داده بایستی به اصل و ریشه‌ی خشونت بازگشته و آن را بخشکانند. بدون شک تغییر قوانین بدون تغییر ذهنیت‌ها و ساختارهای قدرت، قادر به ریشه‌کن کردن خشونت نخواهد بود. خشونت علیه زنان پدیده‌ای مجرد و مقطعی نیست، بلکه پروژه‌ای تاریخی، طبقاتی و چندبعدی است. ازاین‌رو مبارزه با آن نیز باید عمیق، آگاهانه و جمعی باشد. هر زنی باید بتواند تبدیل به ارتشی مجهز و آماده در برابر ذهنیت مردسالار و زن‌ستیزی شود که زنان را روزانه تبدیل به ابزار سیاست و حکومت خود نموده و هیچ ارزش انسانی برای آنان قائل نیستند. این مبارزه نه تنها برای رهایی زنان، بلکه برای حفظ کرامت انسانی، امنیت و برابری اجتماعی و آینده‌ای عادلانه‌تر برای کل جامعه ضروری است؛ مسیری که تنها با نقد رادیکال قدرت، همبستگی زن و مرد و تغییر رفتارهای فردی و اجتماعی می‌تواند به ثمر بنشیند.



تحلیل تکوین ناسیونالیسم در ایران: گذار از امپراتوری به دولت - ملت

هیوا سنه

مقدمه:

گذار تاریخی و پیامدهای عمیق آن را بر شکل‌گیری هویت‌های سیاسی در ایران بررسی می‌کند.

مفهوم «ملت» به معنای مدرن آن، به عنوان یک پدیده وارداتی، در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، با نفوذ روزافزون اقتصاد و فرهنگ استعماری کشورهای سرمایه‌داری غربی در ایران پا گرفت. این نگرش نوین، ملت را بر پایه‌ی زبان، فرهنگ، تاریخ و نژادی یگانه تعریف می‌کرد؛ ایده‌ای که با واقعیت تاریخی ایران، که همواره موزاییکی از خلق‌ها و فرهنگ‌های گوناگون بوده، در تضاد

تعریف مفاهیم و چارچوب تحلیلی تاریخ معاصر ایران با گذار فاجعه‌بار از یک ساختار سیاسی سنتی به مدلی مدرن و وارداتی گره خورده است. درک تمایز استراتژیک میان مفهوم «امپراتوری» و مدل «دولت - ملت»، کلید تحلیل ریشه‌ای بحران‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی است که کشور را برای بیش از یک قرن در چرخه‌ای از استبداد و خشونت گرفتار کرده است. این تحلیل، این

بنیادین قرار داشت.

آموزشی، ارتش، رسانه‌ها و بوروکراسی اداری- برای انکار سازمان‌یافته‌ی واقعیت‌های اتنیکی و ملی دیگران بود این تحلیل، روند تاریخی این گذار و پیامدهای آن را در سه مقطع کلیدی تاریخ معاصر ایران_ دوره مشروطه، عصر پهلوی و جمهوری اسلامی_ بررسی خواهد کرد.

این تضاد در تقابل ساختاری میان «امپراتوری» و «دولت - ملت» به وضوح آشکار می‌شود. امپراتوری‌ها، حتی در خونخوارترین اشکال خود، هویت اقوام و ملت‌های دیگر را انکار نمی‌کردند، بلکه صرفاً در پی فرمانروایی بر آن‌ها بودند؛ زیرا وجود ملت‌های فرودست، نماد سروری برای ملت فرادست بود. در مقابل، دولت - ملت مدرن، تنوع فرهنگی و ملی را یک تهدید وجودی و «عاملی برای تجزیه» تلقی می‌کند. از این منظر، هرگونه ناهمگونی باید در فرآیند همگن‌سازی یک ملت واحد از میان برداشته شود.

۱. طلوع ناسیونالیسم: اواخر دوره

قاجار و انقلاب مشروطیت

بحران‌های عمیق داخلی در اواخر دوره قاجار، از جمله ناکارآمدی ساختار استبدادی و افزایش نفوذ قدرت‌های خارجی، زمینه‌ای استراتژیک برای ظهور ایدئولوژی‌های جدید فراهم آورد. در این بستر بود که مفاهیمی چون مشروطه‌خواهی و ناسیونالیسم به عنوان راهکارهایی برای مقابله با استبداد داخلی و استعمار خارجی، در میان نخبگان و سپس توده‌های مردم مورد توجه قرار گرفت. در آستانه ورود این مفاهیم، طبقه سرمایه‌دار نوپای ایران که در پی رقابت با کالاهای خارجی و کسب

حقوق سیاسی در برابر دستگاه استبدادی بود، به پایگاه اجتماعی اولیه‌ی ملت‌گرایی تبدیل شد. این طبقه، متشکل از تجار و پیشه‌وران، برای پیشبرد اهداف اقتصادی خود نیازمند یک دولت مرکزی باثبات و قوانینی بود که از منافع آن‌ها حمایت کند و به همراه روشنفکران متأثر از فرهنگ

بحران‌های داخلی ناشی از این مدل حکومتی، با دخالت‌های خارجی و دینامیک‌های جهانی گره خورده و مفهوم امنیت ملی را به شکلی متناقض و در جهت حفظ منافع طبقه حاکم بازتعریف کرده است.

پروژه «تکمیل‌سازی» در خاورمیانه با هدف ایجاد ملت‌های یکپارچه، از ابزارهای خشونت‌آمیز و قهری بهره برد. این ابزارها شامل قتل‌عام، ذوب فرهنگی اجباری (آسیمیلاسیون)، تاریخ‌سازی جعلی برای خلق یک هویت ملی ساختگی، و استفاده ابزاری از نهادهای دولتی قدرتمند - نظام

غرب، موتور محرک تحولات سیاسی آن دوره شد.

نقطه اوج این تحولات، انقلاب مشروطیت بود که با سه اعتراض بزرگ در سال‌های ۱۲۸۴ و ۱۲۸۵ به ثمر نشست. پس از اعتراض وام‌دهندگان علیه برنامه‌های اقتصادی شاه، بست‌نشینی تجار و طلاب در حرم عبدالعظیم در اعتراض به فلک کردن دو تاجر شکر، با شعار «زنده باد ملت ایران» همراه شد و برای اولین بار، این عبارت در خیابان‌های تهران طنین‌انداز شد. موج سوم اعتراضات پس از کشته شدن یک طلبه، به بست‌نشینی ۱۴,۰۰۰ نفر در سفارت انگلیس و سازماندهی تظاهرات زنان برای نخستین بار انجامید. این اعتراضات که با حمایت گروه‌های مختلف اجتماعی از جمله تجار، طلاب، روشنفکران و زنان همراه بود، سرانجام مظفرالدین شاه را وادار به امضای فرمان تأسیس مجلس شورای ملی کرد.

مفهوم «ملت ایران» که در ابتدا فریاد زده می‌شد، بازتاب‌دهنده‌ی یک آرمان فراگیر و مجموعه‌ای از تاریخ، فرهنگ و خلق‌های گوناگون بود. اما مجلس اول، با وجود تضاد میان جناح‌های مستبدین، معتدلین و آزادی‌خواهان، خیلی زود از این آرمان اولیه فاصله گرفت. یکی از شروط کلیدی برای کاندیداتوری، توانایی خواندن، نوشتن و گفت‌وگو به زبان فارسی بود. این شرط، به عنوان اولین تجلی انحرافی پروژه «تکمیل‌سازی»، مَهر «ناسیونالیسم

فارسی» را بر جنبشی زد که می‌توانست نماینده تمام خلق‌های ایران باشد و بدین ترتیب، دیگر ملت‌ها را از مشارکت کامل در ساختار سیاسی جدید محروم کرد

ناکامی‌های مشروطه در تحقق کامل اهداف دموکراتیک و فراگیر خود و تداوم استبداد، زمینه را برای ظهور یک دولت متمرکز، نظامی و سرکوبگر تحت لوای ناسیونالیسمی انحصارگرایانه در دوره بعدی فراهم ساخت.

۲. پروژه دولت‌سازی با مشیت آهنین: عصر پهلوی

دوره پهلوی مقطعی استراتژیک در تاریخ ایران است که در آن، پروژه نظری دولت - ملت مدرن برای اولین بار به شکلی سیستماتیک، متمرکز و قهرآمیز به اجرا درآمد. رضاشاه با حمایت ارتش و روشنفکران تجددخواه، حکومتی را بنیان نهاد که هدف اصلی آن، تبدیل امپراتوری چندملیتی ایران به دولتی واحد با یک ملت، یک زبان، یک فرهنگ و یک قدرت سیاسی بود. پروژه خشونت‌بار دولت‌سازی او بر سه پایه‌ی اجبار نظامی، تمرکزگرایی بوروکراتیک و یک سیاست سیستماتیک نابودی فرهنگی استوار بود:

۱. تمرکزگرایی نظامی و بوروکراتیک:

ارتش قدرتمند و بوروکراسی مدرن به پایه‌های اصلی حکومت او تبدیل شدند. او از این دو ابزار برای سرکوب بی‌رحمانه

قیام‌های داخلی و جنبش‌های ملی در سراسر ایران، از جمله شورش جنگلی‌ها، شیخ محمد خیابانی در آذربایجان، و سمکو در کردستان استفاده کرد.

۲. آسیمیلاسیون فرهنگی و زبانی:

سیاست‌های فرهنگی رضاشاه که ماهیتی فاشیستانه داشت، به طور مستقیم «فارس‌سازی» و نابودی هویت دیگر ملت‌ها را هدف قرار داده بود. اقدامات مشخص در این زمینه عبارت بودند از: * غیرقانونی اعلام کردن لباس‌های محلی و سنتی.

* اجباری کردن آموزش به زبان فارسی و ممنوعیت مطلق تدریس به سایر زبان‌ها. * تغییر سیستماتیک نام‌های جغرافیایی از کردی، عربی، ترکی و ارمنی به فارسی. برای مثال، «عربستان» به «خوزستان»، «ارومیه» به «رضاییه» و «سلطان‌آباد» به «اراک» تغییر نام یافت.

۳. سرکوب ساختارهای اجتماعی

سنتی: عشایر و ایلات به عنوان مراکز قدرت رقیب و مانعی بر سر راه ایجاد «ملت واحد» تلقی می‌شدند. سیاست‌های او علیه این جوامع شامل یکجانشینی اجباری، خلع سلاح و اعدام رهبران‌شان بود. چهره‌های برجسته‌ای چون صولت‌الدوله قشقایی، امام قلی خان ممسنی، شیخ خزعل، و دولت محمد بلوچ یا اعدام شدند یا به طرز مشکوکی در بازداشت درگذشتند.

این سیاست‌های اصلاحات از بالا با شکستی خفت‌بار مواجه شد. ذوب فرهنگی اجباری، نظام سربازگیری، پایمال کردن قانون اساسی مشروطه و شکاف طبقاتی فزاینده، نارضایتی‌های عمیقی را پدید آورد. او نه دولت‌ساز، بلکه یک مستبد؛ نه یک ناسیونالیست واقعی، بلکه یک نژادپرست و شوونیست بود. ارتشی که با هزینه‌های گزاف برای سرکوب داخلی تجهیز شده بود، در برابر هجوم متفقین در شهریور ۱۳۲۰ تنها در سه روز فروپاشید. در دوره محمدرضا شاه، به ویژه پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ که با دخالت مستقیم آمریکا و انگلیس علیه دولت ملی دکتر مصدق صورت گرفت، این پروژه با اتکای کامل به قدرت‌های خارجی تداوم یافت و پروژه دولت - ملت متمرکز و وابسته را تحکیم بخشید.

بدین ترتیب، دولت پهلوی با سرکوب خنونت‌بار تنوع قومی و فرهنگی به نام ناسیونالیسم سکولار، به شکلی متناقض، خلأ ایدئولوژیکی‌ای ایجاد کرد که یک پروژه مرکزگرایی جدید با تعریفی مذهبی، اما با ساختاری کاملاً مشابه، آن را پر کرد. جمهوری اسلامی ساختار دولت پهلوی را رد نکرد؛ صرفاً آن را با لعاب شیعی رنگ‌آمیزی کرد.

۴. بازپیکربندی ناسیونالیسم در

پوشش مذهب: جمهوری اسلامی انقلاب ۱۳۵۷، علی‌رغم ماهیت مردمی و

ضدسلطنتی‌اش، در نهایت به تداوم و بازتولید ساختار دولت - ملت مرکزی منجر شد. این بار، ایدئولوژی حاکم از ناسیونالیسم سکولار و باستان‌گرا به «ناسیونالیسم شیعی» تغییر یافت، اما هدف اصلی یعنی حفظ یک دولت متمرکز و یک هویت واحد، ثابت باقی ماند و پان‌فاریسیستم این بار تحت نام «اسلام ناب محمدی» بازتولید شد

درآمیختن مذهب تشیع با قدرت دولتی ریشه‌ای تاریخی دارد که به دوره صفویه بازمی‌گردد. شاه اسماعیل صفوی، مذهب شیعه را به عنوان ابزاری استراتژیک برای تحکیم قدرت و ایجاد هویتی واحد در تقابل با امپراتوری سنی‌مذهب عثمانی به کار گرفت. این رویکرد که با کشتار و سرکوب غیرشیعیان همراه بود، یک گسست مخرب از یک سنت تاریخی بود که در آن «مدارا و هم‌گرایی میان مذاهب و ادیان حاکم بوده است» و پایه‌های یک ناسیونالیسم مذهبی انحصارگرا را بنا نهاد.

جمهوری اسلامی سیاست‌های «تکمیل‌سازی» دوره پهلوی را در پوششی جدید ادامه داد. سرکوب هویت‌های ملی (به ویژه کردها)، تمرکزگرایی سیاسی و اقتصادی، و استفاده از تاریخ‌سازی تحریف‌شده برای توجیه سیاست‌های خود، همگی از ویژگی‌های مشترک هر دو رژیم بود. هرگونه مقاومت در برابر این سیاست‌ها، به عنوان اقدامی علیه امنیت ملی و تمامیت ارضی تلقی گردید. نهادهایی مانند «ولایت فقیه» و «سپاه

پاسداران» به ابزارهای اصلی تحکیم این ناسیونالیسم مذهبی - نژادی تبدیل شدند. مفهوم «امت» که در تئوری باید دربرگیرنده تمام مسلمانان باشد، در عمل به ابزاری برای سرکوب خودسازماندهی جامعه و توجیه حاکمیت یک گروه خاص تبدیل شد.

پیامدهای اقتصادی این سیستم، تمرکز شدید سرمایه و قدرت در دست دولت و نهادهای وابسته به آن بود. این امر به شکل‌گیری یک «بورژوازی کمپرادور» (دلال) و یک «طبقه متوسط استعماری» که منافعشان در خدمت سیستم استعماری داخلی و خارجی بود، اقتصاد رانتی متکی بر نفت، و شکاف طبقاتی عمیق منجر شد. بحران‌های داخلی ناشی از این مدل حکومتی، با دخالت‌های خارجی و دینامیک‌های جهانی گره خورده و مفهوم امنیت ملی را به شکلی متناقض و در جهت حفظ منافع طبقه حاکم بازتعریف کرده است.

۵. بحران امنیت ملی و تأثیر قدرت‌های جهانی

در چارچوب دولت - ملت‌های استبدادی خاورمیانه، مفهوم «امنیت ملی» به ابزاری استراتژیک برای حفظ قدرت حاکمان و توجیه سرکوب داخلی تبدیل شده است. حکومت‌ها با طرح تئوری توطئه و معرفی هرگونه اعتراض داخلی به عنوان تهدیدی از سوی بیگانگان، اقدامات سرکوبگرانه

با هدف مقابله با نفوذ شوروی از اسلام سیاسی حمایت می‌کرد، و پروژه «خاورمیانه بزرگ» که در پی بازآرایی منطقه بر اساس منافع غرب و با استفاده از «اسلام میانه‌رو» است، نمونه‌های بارز این رویکرد هستند. در این طرح‌ها، از اسلام سیاسی (چه در شکل رادیکال و چه میانه‌رو) به عنوان ابزاری برای کنترل منطقه استفاده شده است.

شکست کامل مدل دولت - ملت در پاسخ به نیازهای جوامع منطقه و بحران‌های امنیتی، اقتصادی و اجتماعی ناشی از آن، ضرورت اندیشیدن به یک پارادایم جایگزین را برای رسیدن به صلح و دموکراسی پایدار در ایران و سراسر خاورمیانه آشکار می‌سازد

نتیجه‌گیری: فراتر از دولت - ملت، به سوی کنفدرالیسم دموکراتیک

تحلیل تاریخی یک قرن گذشته نشان می‌دهد که تحمیل مدل اروپایی دولت - ملت بر ایران، یک تجربه فاجعه‌بار و شکست‌خورده بوده است. این مدل، چه در شکل سکولار پهلوی و چه در قالب مذهبی جمهوری اسلامی، به دلیل تضاد با واقعیت‌های تاریخی، فرهنگی و اجتماعی ایران، تنها به استبداد، تمرکزگرایی، جنگ داخلی و سرکوب خشونت‌بار هویت‌های گوناگون منجر شده است. تداوم این ساختار، چرخه

خود را مشروع جلوه می‌دهند. این بحران داخلی با چالش‌های ناشی از جهانی شدن و دخالت‌های تاریخی قدرت‌های خارجی پیوندی عمیق دارد.

قدرت‌های خارجی مانند انگلیس، روسیه، آلمان و آمریکا همواره نقشی کلیدی در شکل‌دهی و تداوم بحران در خاورمیانه ایفا کرده‌اند. سیاست استعماری «تفرقه بینداز و حکومت کن» از طریق ایجاد دولت - ملت‌های مصنوعی با مرزهای ساختگی و حمایت از حکومت‌های متخاصم، منطقه را در چرخه‌ای از دگرگیری‌های دائمی نگه داشته است. این دولت‌ها که فاقد پایگاه مردمی بودند، برای بقای خود به قدرت‌های جهانی وابسته شدند.

در دوران معاصر، تضاد میان شوونیسم دولت - ملت و فرآیند جهانی‌شدن، این حکومت‌ها را در موقعیتی شکننده‌تر قرار داده است. پیشرفت‌های چشمگیر در حوزه تکنولوژی و ارتباطات، انحصار دولت‌ها بر اطلاعات را شکسته و حاکمیت‌های ملی را به چالش کشیده است. این امر، دولت‌های متمرکز و غیردموکراتیک منطقه را که توانایی پاسخگویی به مطالبات جوامع خود را ندارند، با بحران مشروعیت عمیقی مواجه ساخته است.

قدرت‌های جهانی نیز در طول تاریخ از ایدئولوژی‌ها برای پیشبرد منافع ژئوپلیتیک خود بهره برده‌اند. پروژه‌هایی مانند «کمربند سبز» در دوران جنگ سرد که

• خودمدیریتی و عدم تمرکز:

در این سیستم، قدرت از دولت مرکزی ستانده شده و به جوامع محلی و نهادهای دموکراتیک مردمی واگذار می‌شود. جامعه از طریق سازماندهی خود در تمامی عرصه‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی، سرنوشت خود را به دست می‌گیرد و نیازی به یک قدرت قیم‌مآب و فراتر از خود ندارد.

• ادیان فرهنگی در برابر ادیان

سیاسی:

این مدل میان ادیان دولتی و قدرت‌محور که به ابزاری برای سرکوب و توجیه حاکمیت تبدیل شده، با ادیان فرهنگی و اجتماعی که می‌تواند بخشی از غنای تمدن دموکراتیک و نیرویی اخلاقی در جامعه باشد، تمایز قائل می‌شود، بدون آنکه به ابزار انحصار سیاسی بدل گردد. در نهایت، تنها از طریق گذار به چنین مدلی است که می‌توان به چرخه صدساله خشونت، استبداد و بحران در ایران پایان داد. تحقق یک نظام کنفدرال دموکراتیک می‌تواند راه را برای صلحی پایدار، مبتنی بر همزیستی مسالمت‌آمیز، برابری و مدیریت دموکراتیک تمام خلق‌های ایران هموار سازد.

بحران را پایدار نگه داشته و راه را بر هرگونه توسعه دموکراتیک بسته است. به عنوان یک راه حل جایگزین که ریشه در تاریخ همزیستی منطقه دارد، مدل «کنفدرالیسم دموکراتیک» ارائه می‌شود. این پارادایم در پی گذار از ساختار دولت - ملت و بازگرداندن قدرت به جامعه است و بر اصولی بنیادین و متفاوت استوار است

• ملت دموکراتیک:

این مفهوم، در تضاد بنیادین با ملت یکپارچه و همگون دولت - ملت، بر اتحاد داوطلبانه و برابر ملت‌ها، فرهنگ‌ها و گروه‌های مختلف (کرد، فارس، آذری، بلوچ، عرب و غیره) در یک وطن مشترک استوار است. این مدل، «ملت» را نه به عنوان یک هویت قومی یا زبانی تحمیل شده از بالا، بلکه به عنوان یک میثاق سیاسی ارادی از پایین بازتعریف می‌کند که در آن تنوع فرهنگی یک گنجینه غنی تلقی می‌شود، نه یک تهدید.

شکست کامل مدل دولت - ملت در پاسخ به نیازهای جوامع منطقه و بحران‌های امنیتی، اقتصادی و اجتماعی ناشی از آن، ضرورت اندیشیدن به یک پارادایم جایگزین را برای رسیدن به صلح و دموکراسی پایدار در ایران و سراسر خاورمیانه آشکار می‌سازد

دولت ملت



دی ماه ۱۴۰۴

سال چهاردهم / دوره ی چهارم / شماره سوم

آشپز ۳